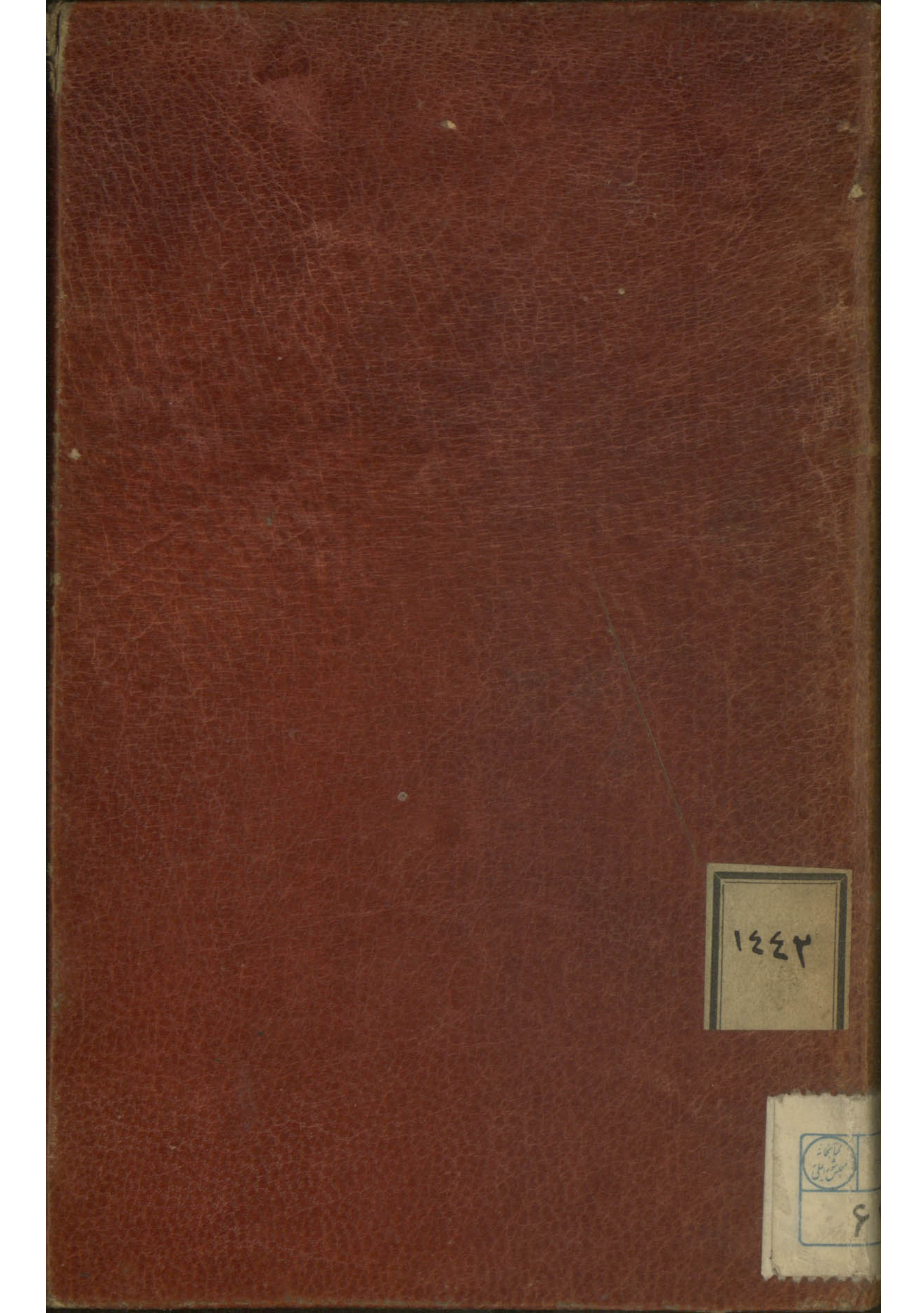
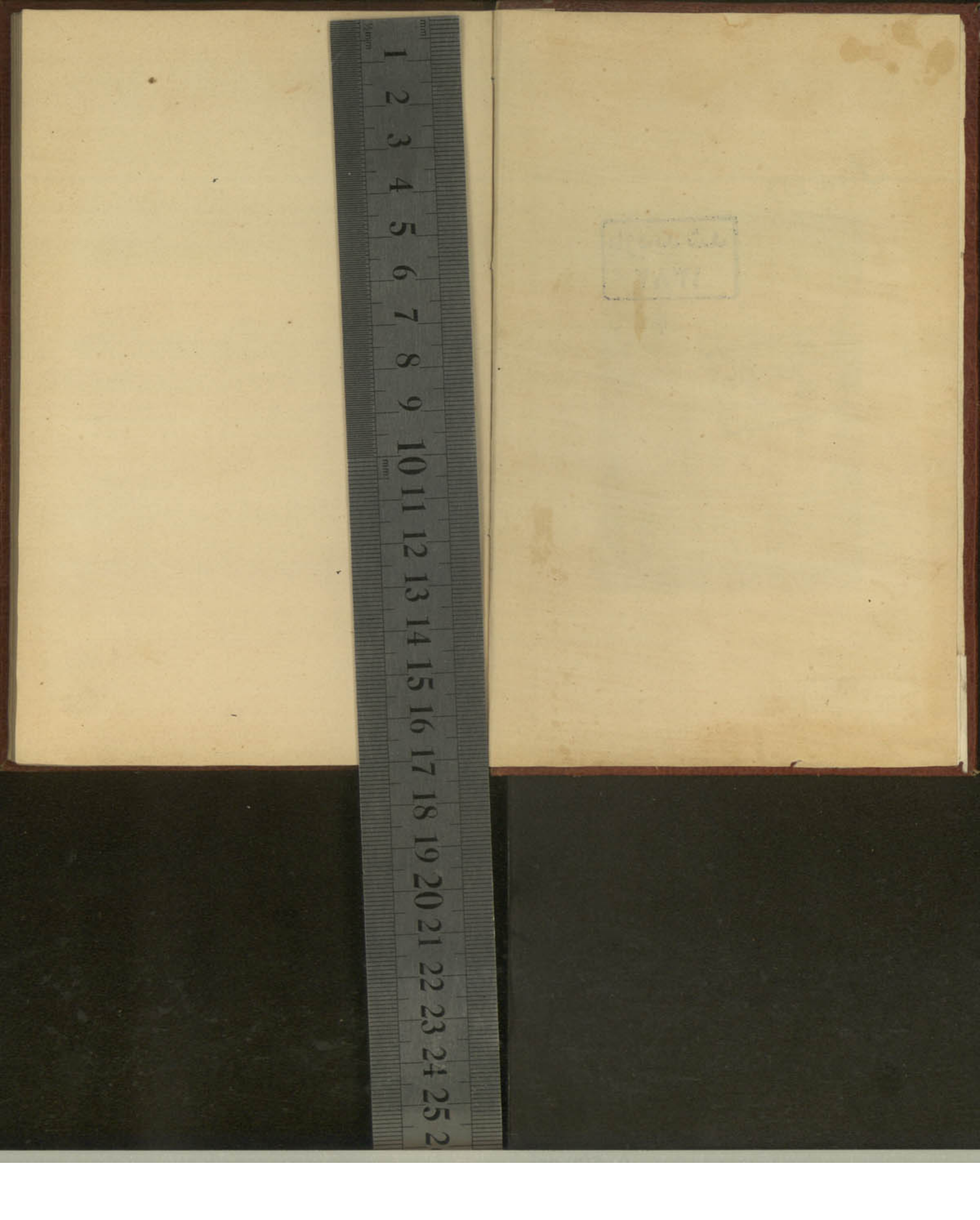
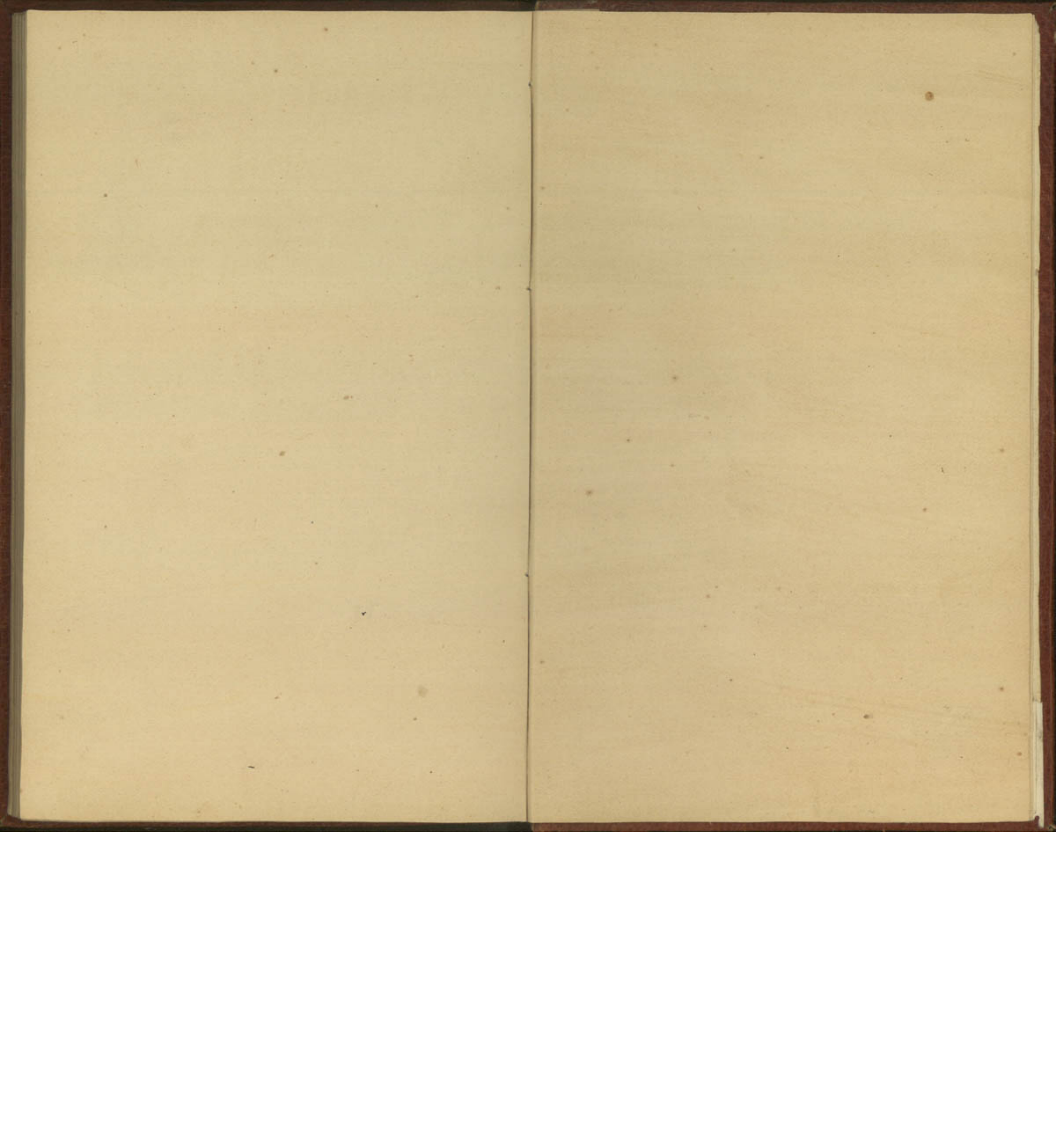
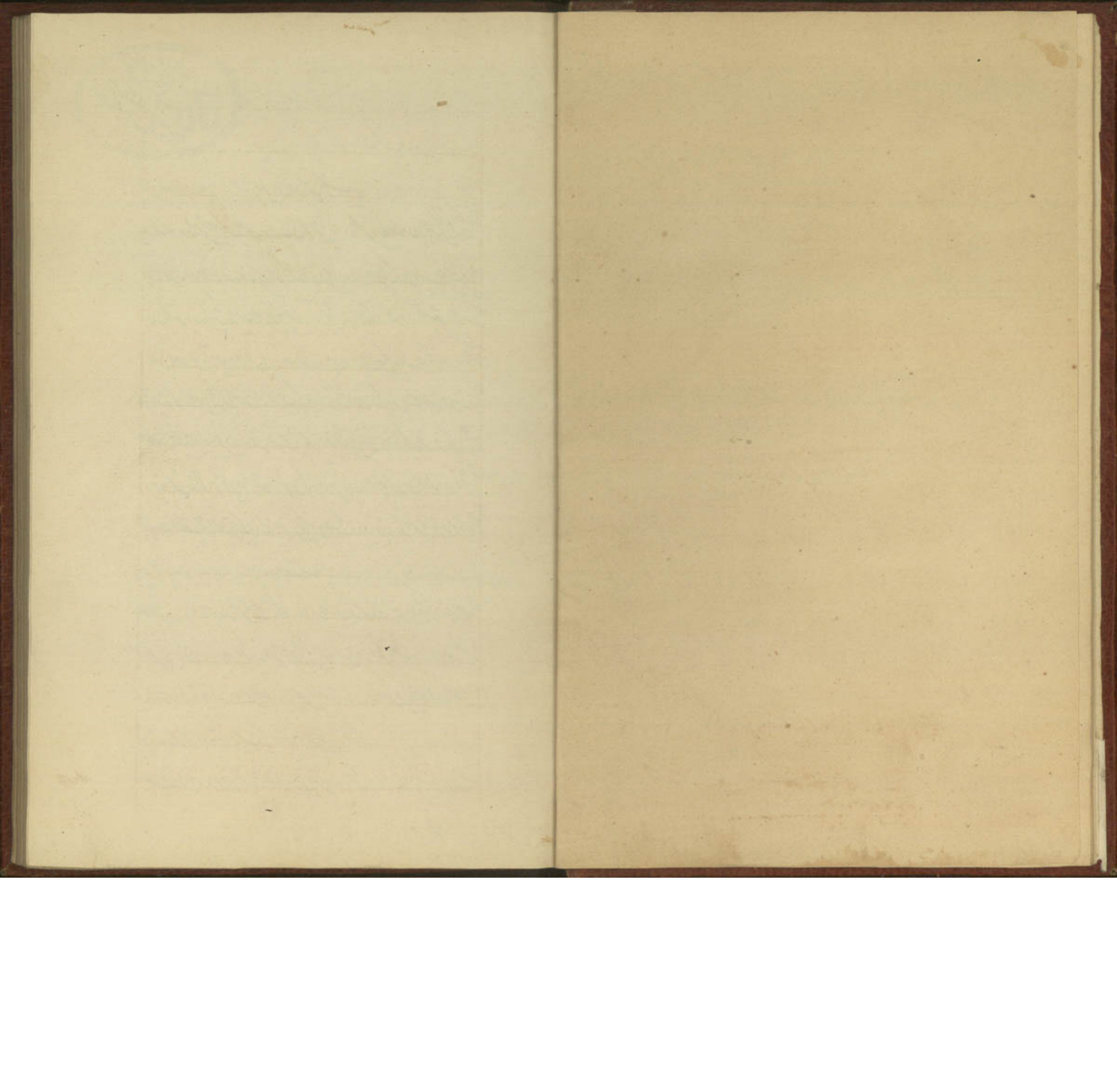








بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از حمد و سپاس حضرت معبود بر طالبان علم طب پوشیده و مخفی نماند که از زمانی که شمس فلک دولت
ابوالمظفر ناصرالدین شاه غازی خلد الله ملکه اراده همایون بر آن تعلق گرفت که علوم طبیه فرنگیه را در
دیار ایران منتشر نماید در چندین سال محض حفظ طب فرنگستانیه را به این شهر راه علم کمالات تا از تصنیفات و مؤلفات
و جهال ایشان اطبا و متعلمین علم طب بهره مند گردند و چون از قواعد کلیه طب فرنگستان رساله بفارسی تصنیف
نکرده بود و اطبای ایران از چنین ملاحظه که اطبای فرنگستان را قواعد کلیه نیست لهذا این بنده [illegible]
حضرت ظل الله روحی فداه دکتر پلک محض جهت رفع اشتباه ایشان قواعد کلیه طب فرنگستان را جمع
و مرتب نموده تا کلیات طب متعلمین علم فرنگستان را در ایران معلوم نموده او را بقواعد الامراض
امید از لطف عمیم حضرت کریم آنکه مقبول خاص و عام گردد و این رساله مشتمل است بر مقدمه و ابواب

مقدمه

مطلب (۱) هم از امراض علمی است که در آن حفظ صحت غیر طبیعی بدن از جزئی و
کلی از کل است اما مرض مهلک و فرق ما بین این دو حال نیست مگر در شدت و ضعف تقسیم که
کسالت را معتاد آن گفت مرض خفیف که بعضی از اوقات به تدابیر جزئی بحالت صحت رجوع
می‌نماید و بعضی از اوقات نیست مگر مقدمه مرض قوی و مهلک

مطلب (۲) مرض عبارت است هم از هر قسم تغییر جسمانی که در وقت غیر معین برخلاف

حال طبیعی در اجسام صلبه یا مایعه ابدان عارض شود و هم از تغییر جسمانی که اختلال در یکی از
اعمال بدن و یا در جمیع اعمال او بالاشتراک بهم میرساند

مطلب (۳) تغییر جسمانی عبارت است از هر حالتی خارج از نوع اجسام صلبه و یا مایعه بدن
از حالت صحت

مطلب (۴) تغییر اعمال را دانیم هر حالتی را که احساس یا حرکت را مانع است بعضی که تغییر جسمانی
آلات متوانند اثر بر اشیاء خارجه کنند یا از اشیاء و یا اثر خارجه متأثر شوند

مطلب (۵) بدیهی است که در زمانی و در حیوانات اتمام الت شرط لازم اتمام عملیات
و هر نقصانی در الت باعث نقصان عمل آن الت خواه کوچک یا بزرگ می‌شود که هر زه تغییر عملی
هر چه است بدون آنکه تغییر جسمانی ظاهر بود یا بسبب اینکه آن تغییر جسمانی در قوه ما نیست
که او را واضح نمائیم یا آنکه حواس ما آن کمال را ندارد که مطلع بر آن تغییر شوند

مطلب (۶) بسیاری از اوقات تغییر حس یا تغییر حرکت یا تغییر حواس باطنه ظاهر است بدون
آنکه خواه در حالت حیات خواه در حالت ممات تغییر جسمانی تغییر جسمانی معاین بوده و این
معاین بعمل تغییر جسمانی ولیکن وا ثابت شده و جود انها معلوم شود در ملاحظه حیات بدن
با هر فرقه که است میان جسم جمع میان اسباب و قوی مسلط قوه حیات از عمل جسم است چنانکه
غیر از عمل باعث است و همین که قوه از تکامل قهر نمایند نقصان می‌یابد حرکت باعث نیز اختلاف
بهم رسانده بدون اینکه در هیچ کدام از سایر آلات باعث نقصانی ظهور کند هم و باعث بدون قوه
غیر شبیه کرده و به نحو بدون قوه حیات و همچنین که قادر بر او نیستیم که کسب جنسیت اجسام صلبه

و تغییر حالتی قوه ای را که ما حیات میشناسیم و فقط شده و ضعیف او را تشخیص میدهیم همچنان
هم بسیاری از اوقات ممکن نیست که تغییرات قوه حیات مخصوص اعضاء از اعضاء جزئیه
مثل ابتدائیه غیر ممکن است که کسی گوید چگونه تغییر جسمانی خاصی متشکل در جسم کرده و در وقت ثانیه پاره
اجزاء از یکدیگر جدا میشوند با وجود اینکه قوه حیات بسیار واضح و قابل ادراک است از آن
جسم ظهور میکند

مطلب (۷) مختصر اینکه گفتیم که مرض نیست مگر تغییر اعمالی که جسم یا جزئی عمل و قرار داده
علم امراض عبارت میباشد از بیان نقصان اعمال بدنیه و همچنان که در علم اعمال بدن شرط
اولیه است که دانستن علم تشریح ابدان در حالت صحت و همچنین بر تصرف در علم امراض واقفیت
تشریح الات غیر سالمه از جمله لزومات کلیه است اما چون اعمال تشریح ابدان در ممالک ایران
ممنوع است پس در اوقاتیکه بدون تشریح میت فهماندن مطلب صعوبت داشته باشد اکتفا
کنیم به تعریف و بیان و بعضی نکات قابل ادراک و اقراری که در اموات فرنگیان از تغییرات
از تشریح معاین شده اند

مطلب (۸) مبدأ علم امراض منوط است بچهار مطلب اول اینکه تغییرات جسمانیه یا در اجسام
صلبه یا در اجسام مایعه هر یک بانفراده یا در هر دو باشتراک قرار دارند دوم اینکه این
تغییرات جسمانیه بعضی از اوقات منوط اند به تغییرات غیر معینه در ذرات جسم مخصوص در
الات و مایعه که مکان قوه حیات اند سیم اینکه اکثر اوقات آن تغییرات جسمانیه
مشخص اند خواه در حین حیات خواه پس از موت بواسطه تشریح چهارم اینکه ذره هیچ تغییر

جسمانی معاین نیست خواه در حین حیات خواه پس از موت

مطلب (۹) سرعت حدوث تغییر جسمانیه بسته است بدرجه قوه حیات و بطالت
نبض معتاد شده بیشتر بوده و معلوم است که مرض مخوف تر خواهد بود و وقتیکه جسمیت نبض مذکور
باهره فاسد شده باشد بلی اینکه اگرچه مریض را هم بهلاکت زمانه اقلا جمیع الات باقی
جسم ناقص خواهد ماند و در هر صورت مرض دفعات است طول داده خواهد بود حیل از صحت بحال
طبیعی بسیار بتانی است و بالعکس در وقتیکه تغییرات جسمانیه جزئی باشند رفتار مرض نیز
حقیقی الدوام خواهد بود

مطلب (۱۰) قبل از تعریف هر مرض بانفراده لازم است که اولا اسباب و رفتار و علاج
امراض بطور تعمیم شناخته شوند تا در تعریف هر یک مرض تکرار زیاد و لازم نگردد و چون باید بتعلیم طب
معارف باشند از اشتباه معانی الفاظ طبیه مشتاوله میان اهل علم

مطلب (۱۱) علم را امراض منظور دار و شناختن اسباب و قابلیت ابدان و شناختن علامات تا
تا از ملاحظه ابدان با دلایل عقلیه و از روی تجربه تشخیص و تقدمة المعرفه و شناختن اسباب
عمده بر رفع تغییرات غیر طبیعیه الات ممکن گردد و بدین نوع ملاحظه علم را امراض منقسم
است بر سه علم مخصوصه اولا علم اسباب امراض ثانیا علم علامات امراض و ثالثا علم علاج

باب اول در اسباب امراض

مطلب (۱۲) بدانکه اسباب امراض قسم مختلفه اند چنانچه بعضی در دو اعضای انسانی اند و بعضی
در خارج او و بعضی براه ارثیت تشخیص امراض میکردند پس این باب که منقسم به پنج فصل است

توضیح مطالب منوط باسباب امراض را خواهیم نمود

فصل چهارم در اسباب خارجه امراض

مطلب (۱۳) چون بدن انسان محکوم بحکم هوا و در تحت جمیع اطراف خود نسبت دائمی
با اشیاء خارجه که مخالفت با طبیعت دارند و بدن موزونیه اسباب چند برا بعضی از آنها
که باعث مرض اند و این قسم اسباب نسبت بزیاد و یا کم طول رفتار اثر بدن و گرنه آنها یکی آنکه
بتدریج مهیا و مستعد کننده بدن از برای وقوع امراض دیگری آنکه بسرعت باعث وقوع مرض
گردند و قسم اول را هم لزوم بمعونه اسباب مهیئه و مستعده و قسم دوم را اسباب موجبه گویند

مطلب (۱۴) اسباب مهیئه و مستعده اسبابی میباشند که بطور مخفی و مستتر بدن را مستعد
سازند بر وقوع مرض یعنی بواسطه اثر آنها بدن کم کم بتدریج قابلیت بهم میرساند بر مبتلا شدن
بمرضی از امراض مثلا از زیادی رطوبت یا بی هوائی یا زمین در برخی از اشخاص بطور فوری باعث
حدوث نزله و زکام گردد و در اشخاص دیگر رطوبت داخلی اسباب موجبه است و در
بعضی اشخاص دیگر چندان اثری نمی کند ولی بتدریج ایشان را مستعد سازد بر وقوع حالت عارضه
بدن که بالاخره بواسطه جزئی اثر غذا یا حرکت شدیده مبدل میشود بر حمی متحرک و عضلانی
بمفصلی و در این صورت البته رطوبت بارده از جمله اسباب مهیئه و مستعده میباشند
مثل دیگر شخصی همیشه در حالت فقر و از اغذیه خارجیه معاف نخسته از دولت فقر رسیده
و جمیع اسباب خارجیه او چون غذا و لباس و منزل و امثال آنها بتمامه غیر موافق
گردیده و اگر چنانچه قوه مزاج او غلبه بر امراض نماید آن شخص بحال صحت قدیم باقی باشد

و اما

و اما اگر چنانچه مغلوب از این اضرار گردد بتدریج از اسباب مضعف بالات بدنیه ضرر
رسانیده اختلال در عمل اعضاء بهم رسد و مستعد گردد بدن از برای وقوع امراض و لهذا بسبب
اسباب قسم ثانی آن شخص مبتلا بمرض شود

مطلب (۱۵) اسباب موجبه اسبابی میباشند که بدون تأمل و بسرعت مؤثر بر بدن
گردیده اند تأثیرات فوری هوا و اغذیه و اشربه و ابخره مضره و این نوع اسباب
منقسم شده اند بر سه قسم اول اسباب موجبه خاصه دوم اسباب موجبه مسریه حیوانیه
سیم اسباب موجبه مسریه هوائیه اسباب موجبه خاصه اسبابی هستند که همه اوقات
اثر خود را بیک نوع ظاهر مینمایند چون حرارت نار که بسبب احتراق است و برودت
بسبب انجماد و قلت هوا که بسبب خنق میباشد و ضربه خارجه و ادویه اکاله و سموم
نباتیه و معدنیه باعث تغییرات معینه اند و بنتیجه اسباب موجبه خاصه مؤثر گشته
پس معلوم است که اسباب موجبه بهیچ وجه دخلی باسباب مستعده ندارند زیرا که اسباب
مستعده بر اعضا ضرر مینمایند بر وقوع مرض بدون آنکه باعث مرض حقیقی گردند اسباب
موجبه مسریه حیوانیه اسبابی میباشند در همه اوقات اثر خود را بیک نوع ظاهر مینمایند
مثل قسم سابق و علاوه بر این جسم مسری خاصی را داخل بدن مینمایند و این قسم اسباب
موجبه مسریه حیوانیه نیز بر دو قسم است قسمی آنکه از انسان یا حیوان مریض بسمت
انسان صحیح رسد و او را مریض نماید و از آن شخص ثالث رسیده او را نیز مریض کند
الی غیر نهایت چون داء افرنجیه و آبله و طرزع از رنگ چار و این قسم از سموم

یا بسبب قوهٔ طبیعت از بدن خارج شود چون آبله یا باعانت ادویه خاصه رفع از بدن گردد
مثل دواء افرنجیه زیبق و یا آنکه نه بکفایت قوهٔ طبیعت و نه بکفایت ادویه
خارج شود بلکه هلاک نماید چون ملدوغ تک جار قسم و دیگر آنکه ماده خاص از حیوان
سالم بانسان سالم رسیده انسان را مریض گرداند اما از انسان بانسان دیگر انتقال نیابد
چون ملدوغ از مار و عقرب و رطیلا و غیره و امثال آنها

مطلب (۱۶) اسباب موجبه سرایه امراضیه جمیع اتفاقاتی هستند که محرک اجتماع
امراض سریه در مواضع تنگ و مسدود و یا در مواضعی که اجتماع خلق بشود و نیز از آنجمله است
انتقال امراض عفنه از موضعی بموضع دیگر بواسطهٔ وزیدن ریاح یا بواسطهٔ حرکت
سفری انسان مثلا شخصی که در بلدیکه وبا در او بود بسته استعداد او با بهم رسانیده از آن
بلد حرکت کرده ببلاد دیگر رود و خود با مبتلا گشته سبب ظهور وبا در آن بلد شود
و نیز از جمله اسباب موجبهٔ سرایه امراضیه شمرده سرایت طاعون بواسطهٔ لباس را
و سرایت بعضی از امراض بواسطهٔ دخول ماده سریه در ابدان از مثل ابله کاری و ابدان آن

فصل (۳) در اسباب داخلهٔ امراض

مطلب (۱۷) مراد از اسباب داخلیه هر تغییر عیب بدنیست که مزاج را از حال طبیعی
خارج سازد و آنها نیز بدو قسم میباشند قسمی اسباب جبلیه و مستعده داخلیه قسم دیگر اسباب موجبه داخلیه

مطلب (۱۸) اسباب جبلیه و مستعده داخلیه منوط اند بسن و مزاج و حالت خاص و نحیف
و ضعف و حرکات نفسانیه

مطلب

مطلب (۱۹) درباره سن بدانکه هر سنی را استعداد خاصیست به امراض خاصه
مثلا سن طفولیت مستعد است از برای تشنج و امراض جلدیه حاده و خناق و خنازیر
و امراض منوطه به دیدان معدیه و معویه و بالات تغذیه و در سن بلوغ نزف الدم و
احتلام و ازدیاد تنمیه قلب و ورم حلق و ریه و لوزتین و از سایر امراض عموم تراخ
سن کهولت مستعد است برای بواسیر و امراض کبدیه و مالیخولیا و ورم مزمنه
و سکته و در سن شیخوخت ضعف آلات داخلیه و حواس خمس و فلج و امراض دماغ
و امراض آلات بول و نحو آنها از امراض دیگر مثل اول تر اند

مطلب (۲۰) درباره مزاج باید دانست که هر مزاجی را استعداد خاصیست بامراض
مخصوصه مثلا اینکه امزجه دمویه مستعد اند از برای ورم و سکته و نفث الدم و نورسیم
و امزجه عصبانیه از برای تشنج و صرع و حالت عشقیه و جنون و در امزجه صفراویه استعداد
خاصیست بر امراض معده و کبد و مالیخولیا و استسقا معده و امعا و امزجه بلغمیه
مستعد اند بر خنازیر و اورام بارده

مطلب (۲۱) درباره حالت خاصه وجود که در میان اطبای فرنگ ایدیوسنکراس
معروف است بدانکه آنها عبارت از اثر مولوم منفعله خاصی را که بعضی اشخاص را خارجه
در برخی از ابدان بطلد خاص میگذارند و در برخی دیگر هیچ گونه اثری نبخشند
مثل اینکه بعضی اشخاص از دیدن جراحت غش مینمایند و در برخی دیگر
از استشمام بعضی روایح ضیق النفس بدید آورد و در برخی دیگر از

از ترشح و نفث رطوبه جمرات التهابیه در صدد بیکدیگر سبب واحد امراض مختلفه
در شخص ظهور یابد این استعداد خاص را اطباء فرنگ ایدیوسنکرازی خوانند مثلاً در
وقتی که اشخاص چند در دریا غرق گشته و نجات یابند یکی از ایشان مبتلا شود
بوجع مفاصل و دیگری بورم حلق و دیگری به نزله قصبة الریه و دیگری [illegible]
پس اتحاد سبب شده و لکن اختلاف در مرض است و ایضاً چون با تکرار یک
اتحاد مرض ظهور رای ایدیوسنکرازی صادق آید زیرا که اگرچه اتحاد مرض است
و لکن آن مرض بعینه در اشخاص مختلفه باختلاف است مثلاً جمعیتی از اشخاص
بواسطه تعفن هوا بتب بدی مبتلا میگردند و اگرچه جمیع اینها بیک قسم مرض گرفتارند
و لکن همین حال بودن در هریک از ایشان باختلاف یک دیگر خواهد بود در صورتیکه
ایدیوسنکرازی تقسیم بشود که بواسطه او جهة الات بدن یک دفعه و یا دو دفعه در
یک جنس مرض مبتلا گردند آن حالت را دفکنگان و یا طرز یعنی استعداد مزاجی
خاصه گویند و این استعداد خاص مزاج تعبیر است که مرض خود در جمیع مواضع
مختلفه بدون سبب خارجه و لکن بواسطه استعداد داخل خاصه بیایید ظهور نماید و
بعده طولانی با قوات شدید ما بین جلدیه و سرطان و ثمرات سلیه و خنازیر
که چون مع الاتصال در مواضع آلات مختلفه ظهور کنند اینها را در سلک
دیاطز یا حالت مزاجی خاصه میشمرند و بمزاج سرطانی و سل و مزاج خنازیری مرکزاً
مینامند

مطلب (۲۲) درباره صنف و اینکه نسبت باختلاف صنف امراض نیز مختلفه اند
مثلاً صنف مردان را استعداد است به امراض مثانه و نقرس و مالیخولیا بیش از
صنف اناث است و بالعکس صنف اناثیه را استعداد در امراض عصبانیه
چون عشقیه و حلقه دم بیشتر از صنف رجال میباشد و هم جهت اختلاف آلات
تناسلی رجال و اناث برخی از امراض در اناث است که در رجال وجود ندارد
و بالعکس

مطلب (۲۳) درباره حرکات نفسانیه لازم است دانستن که بسیاری
از امراض از تغییرات نفسانیه شدیده ظهور مینماید و حکمای معتقد شده‌اند بر
اینکه عموماً امراض در حیوانات کمتر است تا در انسان محض جهة اینکه حیوانات
کمتر از انسان از غم و غصه و حرکات نفسانیه شدیده متغیر میگردند
مطلب (۲۴) اسباب موجبه داخلیه امراض حقیقیه اند و یا آثار امراضی که
باعث علامات مخصوصه میگردند از جمله سده اخ شدن امعاء و حصول زردی و
ورم قرنیه شدن و انتقال او بمرض دیگر و حبس ترشحات طبیعیه یا منه اوله

فصل سیم در اسباب موروثیه امراض

مطلب (۲۵) همین نوع که مشابهت ترکیب و حالت و مزاج خاص از راه اثبات در
اطفال میرسد همین قسم هم بعضی از حالتهای مرضیه ارثی باشد و این قسم اسباب موروثیه
چون سایر اسباب مذکوره فرق اهمیه مستعده اند و هم موجبه

مطلب (۲۶) از اسباب موروثیه مهیئه و مستعده یا آنکه از تشنجه حلق و ازجاست
خالی وجود یا این والدین و طفل خوف کافی است از برای وقوع امراض جنین که در
مرتع نمو در وقت بروز نایبه و غیره دیده شده که این استعداد در طفل را مضاعف
والد و با لعکس قوه را مبتلا میسازد و دوم آنکه با کمال سبب انحلالات خاصه فهمیده
شده باشند اول ترین امراض که بواسطه ارثیت ظهور کند سل است و خنازیر
و صرع و جنون و سکته و نقرس و وجع متحرک عضلات و مفاصل و دوالی

مطلب (۲۷) از اسباب موروثیه محصله یا آنکه بعض از امراض حقه که در
وقت انعقاد نطفه موجود نه محض جهت موجود بودن آن مرض در یکی از والدین یا در هر دو
از جمله خنازیر و داء الفرنجیه و بعض از امراض جلدیه مزمنه و در بعضی صورت تقسیم
اسباب موروثیه هم مهیئه و هم محصله اند بجهت آنکه در حین عمر جنینیه هم مزاج
طفل را حاضر ساخته از برای استعداد مرض و هم از برای وقوع او

مطلب (۲۸) بعض از حالتهای غیر طبیعی قبل از تولد ظاهر گردد بدون آنکه
در والدین این حالات موجود بود از جمله زیاده و کم بودن اطراف عالیه یا سافله و یا
جنبری و خال مولودی و امثال اینها و تقسیم حالتها را بعلل مولدیه میکنند(?) که
سبب اینها منوط است باتفاق غیر معینه

فصل چهارم در مناسبات مابین اسباب و آثار آنها

مطلب (۲۹) علم بر اسباب امراض از سایر شعب علم طب مشکلتر است نه بجهت آن است

نشناختن

نشناختن اسباب بی بلکه آنکه آن بندرت می فهمیم اسباب امراض که چگونه اثر
مینمایند بنا بر معنی از طرز عروض حقیقی مرض بسیار بد اطلاع می باشیم چون جهت
فهمیدن طرز عروض مرض شرط اولی است و این غیر ممکن است که حیثیت اسباب
های مختلفه را بشناسیم و بفهمیم که نوع موثر آنها دیگر نوع میشود که سبب واحد در حالتها
و در موقعهای مختلفه بعض از اوقات اثرهای ضد هم ظاهر میکرده تا که گفت که
معرفت بر رفتار مرض هیچ صعب نخواهد بود در صورتیکه هر مرض با افراد شخص از
یک سبب معین داشته باشد و رفتار او در هر اوقات بیک نوع و اثر و انتهای او
همیشه یک و مساوی باشد و لیکن قبل از ورود اثر اسباب مزاج مریض از بابت
استعداد های داخلیه و خارجیه بطوری تغییر یافته است که اثر اسباب مختلف است
همان قدر که خود حیثیت اسباب اختلاف بهم دیگر دارد و غیر ممکن خواهد بود که نسبت
آنها را به از ترکیبات مختلفه که حکایت عدیده غیر مشخصه ظهور رسیده در وقت
بشناسیم از این جمله بسیاری از اوقات شود که از طبیب سئوال مینمایند که این مرض
سببش چه چیز است حرارت است یا برودت و یا مرطوبیت و یا رطوبت و یا انتهای
آنها و طبیب جواب گوید نه مطابق واقع بلکه از دیگر بود و جهت آنکه بعموم
جواب بکنار راست و صحیح گوید مگر در صورتیکه اسباب خارجیه علت واسطه بودی اثر
نموده باشند از جمله ضربه و ضغطه و احتراق و امثال آنها و یا چه میتواند طبیب گوید
چون سبب مهیئه واحد و یا سبب ... واحد در هر شخص موجود باشد که یکی در رفتار اهمیت

واقعه‌ای که دیگری در رنج و محنت بود و در هر دو نفر مرض یک نوع بروز نماید و هم
خواه که از بعضی که اینکه اسباب طبیعیه و موجبه زنده ریه و یا وجع مفاصل موجود
دارند و وجود این از آن امراض متعارف میانه عکس شخصی که روزگار خود را
به فراغ البال بگذراند بدون اسباب معینه باز مبتلی به آن امراض گردد پس طبیب
بعضی اوقات جزئی دقت نماید الا اینکه گرچه که شخص مریض گردیده بنا بر تصلب قیمت
از این تفاصیل معلوم میشود اول اینکه مرض واحد همیشه خود را بیک نوع ظاهر نمینماید
و مختلف است از قرار اختلاف اسباب و ترکیبات ابدان مثل اینکه اوراق اشجار و
حال اینکه همه از یک شجراند باز با اختلاف اند و همچنین در حالت غیر طبیعیت مانند
هم نمیشوند هرچند که آن امراض یک اسم مشهور باشند و در یک عضو قرار گیرند و در نفر
که هر دو مزاج عصبانی و یا هر دو مزاج دموی و امثال آنها باشند و جوکیرند چون محرقه
که در چند نفر بشود و لیکن هرچند همه را محرقه نامند باز این مرض در هر یک باختلاف است
دویم اینکه علاج مرض را بعینه کاه هر چند در بعضی دیگر که این نیز همان مرض را داشته بود
نتوان کرد مگر اینکه علاج او در بطنه لو دیه صنه خاصه باشد و لهذا در بعضی امراض هرچند
دوائی است و لهذا باز هم در مقدار و هم در ترکیب باختلاف به هر مریض باشد از قرار
سن و مزاج و حالت خاصه مزاج سیم اینکه هرچند طبیب حاذق باشد و لیکن چون
در نوع انسان است که کمال زنده و مثل اینکه هیچ کس در دنیا نبوده اند که بجمیع لغات
هر که از حروف تهجی عالم باشد همچنین هیچ طبیب قوه او را نبوده که بجمیع اسباب

امراض

امراض و ترکیبات آن اسباب که در ذوات بنی آدم است بنهایت اند و بوقوع علامات
جدیده که روز بروز بجهت ترقی علم حالی میشود عالم گردد و همه اوقات درک
تمامی علامات و اسباب نماید لهذا بعضی از اوقات از طبیب حاذق اتفاق افتد
که بنا بر اقرار بر حسب حقیقه نه چهارم اینکه علاوه بر اینکه علم طب را تا بحال
قاعده و قانون بدون اختلاف نیافته و بلکه هرگز هم نخواهند یافت علاوه
نمود هر طبیب را سلیقه خاص و اعتقاد مخصوصی است که بعضی از اوقات او را
براه خطا می اندازد و چون چند نفر طبیب در یک مرض تشخیصات مختلفه
کنند تکلیف طبیب حاذق است که اقوال اطبای دیگر را بدقت غور نموده
ملاحظه علم و شأن و سلیقه هر یک از ایشان را بنماید و از میانه اقوال مختلفه
ایشان تشخیص یک یعنی حاوی بود تا معلوم گردد که آن تشخیصات مختلفه در مرض
وضع بنا تمامی علم طب نبوده بلکه از عدم فهم و علم بعضی از اطباست پنجم
اینکه بعضی اوقات اطبا در معالجه مرض خبط می نمایند در صورتیکه حال دیده
مرض را به دوائی معالجه کنند و در همان قسم مرض حال دیگر از ابتلا سابق
بدون ملاحظه اختلاف امرجه همان دوا را رجوع می نمایند ششم اینکه بسبب اختلاف
حقایق و در میان صاحبان علم طب بعضی را اعتقاد این شده که طب را اصلی نبوده
نفع و ضرر ادویه بسبب زیادی و کمی قوای طبیعیه است و یا از بخت
و طالع حکیم و یا از مقدرات الهی اما این اقوال خلاف اند زیرا که هر دو

علم طبیب را سبب معالجه و نباتات و حیوانات و جمادات و آلات آن معالج
قرار داده است پس علم طب مرجوح است اگرچه بعضی قیدی ندارند ولکن نادانی
طبیب بعلم طب را از نقصان شخص است نه از نقصان علم مثل اینکه حاکم
شرع اگر با تدین نباشد حکم ناحق کند نقص در شریعت نیست بلکه از عدم
تدین آن حاکم شرع باشد پس علم طب منوط بعلم اوست که علم طب التوفی
باشد از بیان عمل او نه اینکه عمل طب منوط و بسته بتجربه طبیب است تنهائی
باشد بلکه هر طبیبی که علم او کاملتر بود و احوال بیمار را در حال صحت از هر حرکت
و افعال طبیعیه بهتر شناسد حذاقت او بیشتر و عمل او اکمل خواهد بود
پس طبیب خوب آنستکه تمام افعال بدن باشد و از اسباب خارجیه و داخلیه
اگرچه طرز اثر آنها را اگر نشناسد تشخیص مرض کند و بدون شناختن تغیرات
مخصوصه احوال بدن مداوا تجویز ننماید و تکبر و مناعت از خود دور کند بعضی
از اوقات هم از اقوال عوام استدلال جوید زیرا که بسیاری از اوقات شده
که عوام تشخیص کاملی از بیان طبیب حاصل شود و بسیاری از خاصیتهای ادویه را بواسطه
تجربیات عوام معلوم کرده اند طبیب هرچه موافقت و رفتار او که اند بیشه برای
او بهتر بود حذاقت او اکمل خواهد شد

فصل پنجم در فرق مابین امراض از قرار اسباب

مطلب (۳۰) علاوه بر امراض داخلیه و امراض خارجیه و امراض موروثیه

و امراض

که نه کرر نمودیم بجهة توضیح مطلب نیز جزئی تفصیل درباره امراض غیر اپیدیمیائی
و امراض بقعه‌ئی و امراض اپیدیمیائی و امراض ذاتیه و امراض عرضیه
و امراض مجهوله بیان می‌نمائیم

مطلب (۳۱) امراض غیر اپیدمی که امراض متفرقه قرار خواهد امراض
میباشند که فرداً فرداً همه از قبیل یک یا چند نفر را در میان خلق زیاد مبتلا
نمایند و اغلب منوط از باسباب متعدده شخصیه در همه اوقات و در همه جاها
بدون سبب اپیدیمی ظهور نمایند و این قسم امراض برخی از اوقات عامگیر
و امراض اپیدیمی بالعکس اغلب اوقات که از طرف دوری تمام بود متفرق
میکردند لیکن جهة توضیح مطلب اولاً تفصیل جزئی از امراض اپیدیمی را
بیان می‌نمائیم

مطلب (۳۲) امراض اپیدیمی عبارت از امراضی هستند که یکوقتی بواسطه
اسباب حادثه از هوای متعفنه و یا غیر معین در بلدی عمومیت یافته بیشترین
اهل آن بلد را مبتلا نموده با این حالت عمومیت یک مرض را در بلد واحد
متفقاً بوده و بقراط و او بعد از او در ایام اپیدیمیا ذکر داشته‌اند و اطبا
فرنگ الیوم هم بجهة احترام آن استادان محترم این قسم امراض را
اپیدیمی می‌گویند و هوا را اپیدیمیا بحالت خاص هوای متعفنه را
گویند که باعث آن از خواص بی‌نامه خلایق است و منوط بیست با بجره

عفونت که در خون ابتدا ظهور می‌نماید و یا از بعضی از مواضع بعیده که ممکن
است اول آنها است بلد دیگر با مهاجرت اهالی و افراد و بواسطه مسافرین یا بار تجارتی
نشر می‌یابند مانند امراض اپیدمیه که در خود ملک ایران گاه گاه ظهور کرده
اسهال دموی و تب حار حصبه و آبله و [illegible] و [illegible] و نزله
لا امراض اپیدمیه که از مواضع بعیده به ایران وارد میگردند طاعون
و وبا می‌باشند

مطلب (۳۳) بعضی از اوقات هوای اپیدمیه مرض اپیدمیه خاص را
حاصل نمی‌نماید [illegible] اکتفا کند بلکه اثر بر اسباب امراض مته اوله کرده آنها صورت
خاصی [illegible] که بعد از چند وقت معدوم شده مرض اصلی بحد و الصورت
اولی خود ظاهر گردد چنانکه بعضی سالها دیده شده که اغلب امراض یک بلد از جمله
نوبه و ذات الجنب و ذات الریه و نزله و غیرها علاوه بر علامات مخصوصه
خود مرکب میگردند با اسهال و یا اکثر جراحت در بیمارخانه‌های عظیمه ترکیب
می‌یابند با حمره که این اسهال و یا آن حمره بعد از چند هفته یا چند ماه معدوم
گشته نوبه و ذات الجنب و ذات الریه و نزله و جراحت مجددا [illegible]
مته اول بدون اسهال و بدون حمره ظهور می‌نماید

مطلب (۳۴) عموما می‌توان گفت که جمیع امراضی که از اثر هوای عام تغیرات
می‌یابند [illegible] از غیر مته اول ظهور کرده صعب‌تر و مهلک‌تر و صعب العلاج‌تر

از آنها

از آنها که بهوای اپیدمیه مرکب باشند مثلا بعضی از سالها شده که اکثر اناث که
وضع حمل نموده بودند به تب نفاسیه مبتلا شده به هلاکت میرسند بعکس اینکه در وقتیکه حالت نقاهت
[illegible] در موقع کمال [illegible] به مبتلا میشوند اینها اکثر بواسطه تدابیر
در بعضی صحت می‌یابند و نزله که در حالت مته اول مرضیست بسیار جزئی و بی‌عیب بدون
علاج خاص در مدت ده الی پانزده روز بخودی خود صحت می‌پذیرد بعضی از سالها مرکب گردد
بحالت اپیدمیه و در صورت [illegible] نزله مرکب تمام خلایق حالت [illegible]
شده بهم رسانند

مطلب (۳۵) لا امراض بقعیه مراد از امراض بقعیه امراضی باشند که در بلاد مخصوصی در تمام فصول
و یا در یکی از فصول اوقات می‌گردند و اسباب این قسم امراض اثر زمین یا هوای آن
بلد است و یا عادت اهالی [illegible] آن بلد مته اول [illegible] که مرض
بقعیه [illegible] و طاعون که مرض بقعیه کنار رودخانه مصر و وبا که مرض
بقعیه پنجاب [illegible] و جذام که امراض بقعیه [illegible]
[illegible] که مرض بقعیه [illegible] بعضی از ولایات فارس می‌باشد [illegible] که مخصوص است [illegible]
[illegible] اکثر امراض بقعیه را می‌توان شناخت لهذا [illegible] از وقوع آن
امراض سهل می‌باشد و انسان قادر است به رفع این امراض از آن بلد چنانکه خشک کردن
مردابهای عظیمه که در بعضی از بلدان فرنگ باعث نوبه بوده و شده بود در بلدان محیطه آن
بود سبب رفع این امراض [illegible]

داشت بسبب تفرقه مرض بگوید که از خویش همراه او تدابیر در غذای آن مریض و بکار برد
و نزدیکی عوض کردن لباس ایشان از آن جمله مردم کویر و الیم جذام و چنان نادر الوقوع دیده
میباشد که بجهت تحصیل علم و تجربه ملاحظه او نزد آن جذام را از بلاد دیگر می آورند

مطلب (۳۶) اما امراض ذاتیه همانکه هر مرضی را هر علامت مرضی را که از جهت
در آلت فوری ظهور کند و مرض مربوط نباشد او را ذاتی خوانند مثلا دمل ذاتی است در
صدر که چیزی که از وی بالای از بافته زنبوری جمع بروز دمل بالایه و دمل را بالعکس
عرضی نامند چه پایم او در حمل بعنه مثلا در جرم عطف الظهور یافته باشد و اعصاب بجهت
فلج عصب باصره مرض ذاتی است بالعکس اختلالات مشاء از امراض دماغیه که او را
اعراض دانیم و غثیانی که از امتلاء معده و یا از ورم او بعمل آید غثیان ذاتی است
اما غثیانی که همراه بود مرض صفاقی غثیان عرضی میباشد

مطلب (۳۷) اما امراض عرضیه مراد از امراضی است که ظهور میرسانند بسوی مرض
دیگر بسبب ارتباط معینی چنانکه وجعی که از بعد جراحات حاره از صدمه ضربه و ضغطه
که بعصب آن موضع رسیده ظهور کند وجع عرضی و اعراض آن ضربه است بالعکس
وجعی که بدون تغییر معلوم جرم عصبی بعمل آید که او را وجع ذاتی خوانند و همینطور در ارجاع
ذات الجنب و ذات الریه ظهور میباید نیز بدین عرضی است بجهت آنکه علت دماغ
که باعث آن ذات است نتیجه مرض ریه میباشد

مطلب (۳۸) امراض مجهوله قسمی از امراض عرضیه اند که بدون ارتباط معین

در ابدانکه

در ابدان که بسبب امراض موجوده ظهور میابند مثلا قی در حال صداع شقیقه و صداع در
حال حمی و اعمی کردن بجهت آب آمده دامنه و وجع زانو در مرض سنگ و امثال آن

باب چهارم در علامات امراض

مطلب (۳۹) علامت مرض عبارتست از هر تغییر جسمانی یا عملی آلتی که بطبیعت و
با مرض در هنگام مرض قدری از آن را ادراک او باشد و علم بر علامات مرض عمده است در
علم طب زیرا که تشخیص امراض منوط است بمعرفت علامات و علاج امراض غیر
ممکن است بدون تشخیص و بجستجوی علامات مرض و فهمیدن قابلیت آنها نسبت بر فتار
در علاج و انتهای مرض مشکل است بسیار صعب که ادراک فطری خاص ضرور دارد
تا کامل شود و اگرچه این علم را میتوان در کتب بیان نمود و مادامیکه عمل او حالت سالمه
حواس خمسه و قوه ممیزه لطیفه و نظر دقیق و قوه متخیله بدون اغتشاش حواس
سهل است حالت خاصی که نصیب عوام الناس نیست بر طبیب لازم است تا در عهد طب
کامل گردد بدان که لازم نیست که فهرست طولانی علامات مختلفه هر امراض را ما بیان بلکه
از همه واجب تر اینکه انهارا شناسیم و تشبیه کنیم و اختلافات جزئیه انهارا در
خود مرض ببینیم تا از دیدن مرضان زیادی به تشخیص بی خلاف و بی شک کوتاه علم
عمل و علم مربوط بهم دیگر اند تقسیم که قابلیت انها بهیچ کدام بانفراده بدون
قابلیت انها در هر دو باهم اشتراک حاصل نمود بنابراین ما ابتدا اکنیم بتعریف علامات
تا از لطف مرحمت دولت ابهت شاهنشاه مشغول کنیم علامات

نحو امراض و معالجهٔ مرضی و بجهة توضیح مطلب این باب چهار را منقسم می‌نمائیم به فصل

فصل اول در تفاوت علامات از قرار بروز

مطلب (۴۰) علامات امراض را منقسم نموده بعلامات موضعیه و علامات عمومیه و علامات عرضیه

مطلب (۴۱) علامات موضعیه علاماتی میباشند منوط بجای امراض و در جای بروز او و در حوالی مکان مرض ظهور میرسند بقسمیکه بعضی از اطبا ایشانرا نیز علامات مبدئی میدانند مثلاً درد و اخس ورم و وجع و حمرت اصبع علامات موضعیه یا مبدئیه میباشند

مطلب (۴۲) علامات عمومیه که نیز علامات ثانویه خوانند مراد است از تغییر آلت و عملی که ارتباطی بتغییر موضعی مبدئی نداشته باشد و از مبدء اصلی مرض بعید است مثلاً درد و اخس حمی و صداع علامات عمومیه و یا ثانویه المرض اند و چون اقسام علامات از جملهٔ علاماتی هستند که ارتباط معینی بمحل اصلی مرض ندارند لهذا بعضی از متفننان این علامات عمومی را نیز علامات تجاوبیه نامیده اند

مطلب (۴۳) علامات عرضیه علاماتی میباشند که از نسبت مرض در اعضای مجاور محل مبدء اصلی مرض ظهور می‌نمایند مثلاً درد و اخس وجع بازو و وجع کتف علامات عرضی از میباشند و در استسقای صدری چون اجتماع رطوبت در جوف صدر حرکات طبیعی قلب را مانع است طپش و خفقان قلب عارض میگردد و این طپش قلب و علامات

عرضی

عرضی استسقاء صدری اند

مطلب (۴۴) این انقسام علامات در علم و عمل طب لازم است چون انقسام اسباب بدلیل آنکه بدون ادراک این اختلافات علم طب قسمی از رمز و عمل طب قسمی از زنانی است

مطلب (۴۵) علامات موضعیه در بعضی اوقات مقدم بر علامات عمومی اند و لهذا در بعضی از امراض چنان گمان میشود که بالعکس بعد است که علامات عمومیه مقدم اند بر علامات موضعیه اما چون بدقت تحقیق نمائیم چنان نیست و اگر بحث کنند که در آبله و جهلک مرض چند وقت مبتلا است بعلامات عمومیه از جمله حمی و صداع و غیره هم قبلی از ظهور علامات موضعیه در جلد ما بالعکس گوئیم که دلیل ایشان مثبت قولی ما است زیراکه نه گفت که مبدء آبله و جهلک در جلد باشد بلکه باعث امراض تغییر جبلا فی دم است پس مرض اول در دم ظهور کرده حمی و صداع و غیره هم نتیجهٔ آن تغییر دم اند و ظهور مرض در جلد از جملهٔ اعراض است نه مرض

فصل دویم در علامات امراض منوط بآلات و اعمال نفسیه

مطلب (۴۶) چنانکه در تشریح و در علم اعمال بدون آلات و اعمال نفسیه را منقسم نمودیم بآلات و اعمال محرکه و آلات و اعمال صوت و آلات و اعمال حواس ظاهره و باطنه و آلات و اعمال دماغیه همچنین در این فصل در چهار فقره اول علامات منوط بهر یک از این اقسام را فرداً فرداً بیان نمائیم و در فقرهٔ

پنجم جزء تفصیلی ذکر سازیم از علامات حادثه از فن نقطه

فقره اول در علامات امراض حادثه از تغیرات قوه محرکه

مطلب (۴۷) با آنکه تغیر حس عضلات در هنگام برخی از امراض دماغ منوط
است بامراض ذاتیه یا امراض عرضیه دماغ یا نخاع یا عصب زیرا که سبب حرکت
و باعث بطؤ و سرعت آن در آن آلات است و بجهت تشخیص تغیرات
قوه محرکه باید طبیب سعی کامل نماید تا جنسیت و مکان سبب را در یک از آلات
مذکوره معین سازد تا رفع علل قوه محرکه بواسطه علاج موافق ممکن گردد بخصوص
در صورتیکه به طبیب رجوع گردد بجهت علاج تشنج و مغص و گاه از و فالج حول لسان
ازاوقات این قسم امراض از عدم دقت در جستجوی اسباب علاج نا پذیر
میگردند

مطلب (۴۸) حرکات عضلانیه منحصر تر و شده بر آنند هر اوقاتی که دماغ
یا نخاع یا عصب خواه بواسطه ورم خواه بواسطه تغیر حالت قوه عصبی خواه بواسطه
اثر مجهول بیشتر متحرک شده باشند و در عضلات حرکات بلا غیر ارادی
اندوشده حملی آنها که چند دل طولانی از انها مبدل گردد به سستی و ضعف موافق
مثل آنکه در هنگام ورم دماغ پس از تشنج شدید استرخاء موافق حاصل میگردد و پس
از غضب و کج خلقی بیمار سستی و فسردگی موافق الحنور میکنند حرکات عضلانیه
قلب میرابند هر وقتیکه ضربه شدید بر دماغ و یا شعب عصبانی رسد و این

نقصان

نقصان قوه محرکه گاه خواهد بود در صورتیکه تمامی دماغ از ضربه متاثر شده باشد و
مرض سخت است در وقتیکه مبداء شعب متفرقه در آن موضع بانفراده مبتلا گردد
حرکات عضلانیه زوال می پذیرد در وقتیکه شدة مرض دماغی باعث زوال
قوه عصبیه و یا عبور او را مانع شود

مطلب (۴۹) علاوه بر علل دماغیه و عصبانیه بسیاری از امراض دیگر نیز
باعث قوه محرکه میگردند ولی هیچ کدام از امراض آثار ردیه امراض منوط بانوبه
عفنه یا اسباب سمیه را ندارند به قسمی که در آن صورت خون متعفن گشته قدرت
تحریک آلات عصبانیه را ندارد و این آلات از عدم قوه محرکه بسستی و
استرخاء مبتلا گردند که چون این استرخاء بسیار شدید شود با حاقت و رقت
عضلات و لرزیدن لب و زبان ترکیب یافته حالت خاصی ظاهر میسازد
که بزوال قوی معروف است و این زوال قوی مخصوص است حمیات شدیده
متصله و حمای حصبه و طاعون و وبا و حمای زرد را

مطلب (۵۰) وضع طبیعی بدن در امراض نیز تغییر یابد بجهت اینکه ضعف قوی
و وجع مسلط میگردند بر حالت طبیعیه در حالت صحت انسان فطرتاً بر پشت میخوابد
چون این حالت اسهل ترین است و جمیع عضلات در مفصلات استراحت مینمایند اما
همینکه از این حالت غیر طبیعی تنفس صعوبت بهم رساند مریض فطرتاً در حالت
نشستن خواب مینماید چون این قسم حالت یا وضع مهم است بعضی عضلات تنفسیه و جمیع

حرکات و تغییرات وضع مریض آثار حسی فطری است که اشخاص زیادی بآن نوع استراحت
نخفت و جمع تقسیم که طبیب حاذق بسیاری از اوقات در ابتدا انتظار از حفظ
وضع و سیمای مریض تشخیص حالت حقیقی را خواهد داد

مطلب (۵۱) سیما و قیافه مریض تغییرات چندی پیدا میکند که از جوارح شده
و حکم تام جمع و بخصوص سیما و سیمای ابقراطی در تشخیص دادن مرض بسیار مهم
میباشد پس مختصرا ذکر مینمائیم که سیما عمومیت دارد در ورم صفاق و در قولنج شدید
بطنی وجود را افهام میخواهد بیانخشک کون و سیمای خطوط سیما بسمت امعاء و بسمت خط
منصف و غیر عمیقان اما سیمای ابقراطی عبارت است از سیمای اشخاصیکه در حال نزع
اند و چون ابقراط ابتدا این حالت ملتفت گردیده و او را تفصیلا بیان نموده نام او
مذکور مانده است و در این حالت جلد جبهه منقبض است و یابس و عرق سرد لزج الصق
بخورد عمیقان و اگرچه مریض در حین اغفاء و خواب شده باشد ولی پلک چشم او باز
و منجذب گشته دیده بزرگ مشکل و شقیقها فرورفته و حفقتین بر آمده و نرمه گوشها
سرد و خشک و کلفت گشته و لبها خارج از لون طبیعی بلکه ازرق و سیاه باشند

فقره دوم در علامات امراضی حادثه از تغییرات سیمای صورت

مطلب (۵۲) در اینجا اکتفا کنیم تفصیل مختصری درباره تغییرات صورت
بطور عموم و درباره علاماتیکه از گرمی نهادن بصدر ظاهر میباشند درباره
حالت عمومی صورت بر آنکه چون علم صحت و تکلم منوط بقره خاص جنبه خروج

نفس اند

نفس اند لهذا این حالت در هنگام تب امراض صعوبت و ضعف بهم رسانند
از قراریکه ضعف مریض بیشتر بود و تکلم نیز مانند بر احتمال نفس نیز در حین
اکثر امراض کوتاه تر و سهلتر است که در حمیات نوبه و در عسر النفس و در خفقان
شدید قلب و در تواتر نفس بعضی از اوقات فرصت به تکلم نیست

مطلب (۵۳) درباره علاماتیکه از استماع بصدر از برای طبیب حاصل میشود
بدانکه استماع یعنی طبیب عبارت است از نهادن گوش بدون واسطه و یا بواسطه
اسباب خاص که فرنگیان او را استتوسکوپ یعنی سینه بین و یا معاین نامیده
نامند بصدر یا بطور دیگر بمواضع دیگر تکه در آن اصواتی که از تکلم و از
تنفس و از حرکت دم در قلب و در شریانها بطور مرتبه تا چگونه اصوات
در حالت صحت و در حال مرض معلوم شود زیرا که علاوه بر علامات حاصله
از نبض و تنفس و غیرها علامات دیگر در هنگام امراض صدریه موجود شود
که آنها را بسبب استماع درک مینماید پس باید طبیب اولا حالتی را که در حالت
صحت از استماع بصدر حاصل میگردد دانسته باشد تا آنکه علاماتیکه در حال
مرض ظاهر شوند بشناسد

مطلب (۵۴) پس بدانکه بلاواسطه و یا بواسطه معاین سامعه گوش نهیم
بر صدر شخص سالم در محاذی محل انشعاب قصبة الریه مابین فقار و کتف
و شخص تکلم کند صوت الشخص را بطور لرزش خاص درک مینمائیم

و چون در زمانی شخص سالم معاین سامعه را بر حلقوم و یا بر قصبة الریه
قرار داده گوش دهیم علاوه بر لرزش صوت مستمع چنان میفهمد
که تکلم شخص سالم از میان معاین سامعه بگوش خود میرسد و از جهة
درک و تشخیص این حالت انتقال معاین سامعه بهتر است از گوش بدون
واسطه و این صوت را اطبا بصوت حلقومی موسوم نموده و چون این صوت
در زمان تکلم حلقوم ظاهر شود طبیعی میباشد و دلیل بر مرض نیست صوت
تکلم در حال طبیعی نیز بسیار جزئی منعکس میشود در این کیفیت، در تحقیق
الطب و یا در تحت ترقوه و در این صورت نیز دلیل بر مرض نیست الا
در صورتیکه در آن مواضع زیاد واضح و معین بشود دال بر این است که
جسم ریه مملو از خون و متورم و صلب شده و یا آنکه بعض قصبة الریه از
بست زائد متسع گشته در حالت صلب بمنفذه و در این صورت انعکاس صوت غیر طبیعی
است و بصوت قصبه معروف و در صورتیکه صوت تکلم شخص شبیه بصوت
بصوت حلقومی از میان جدار صدر بگوش برسد دلیل بر مغاره ایست
حادثه از قرحه در ریه در مرض سل مانند الا صوت بزی عبارت است از
صوت غیر طبیعی و دال بر مرض است که بریده بریده در تمامی سطح خلف صدر و
بعضی اوقات فقط در محل زاویه اسفل کتف، در انبساط مشاهده میگردد
بدین نوع که چون شخص مبتلی بذات الجنب تکلم نماید منکل میشد طنین

معاین سامعه

معاین سامعه را در محل زاویه اسفل کتف، در انبساط قرار دهند آن تکلم
منعکس شود نه بطور طبیعی مثل صوت حلقومی بلکه صداری و یا شبیه بتکلم کسی که
خواهد و حال آنکه هیچ نقصان در تکلم ظاهری این شخص نیست و بعضی از اطبا
این صوت بزی را شبیه کرده اند بصوت منعکس که از موضع دور، لرزش بر
گردد و صوت بزی از قرار تغییر وضع مریض نیز تغییر میکند، و بدین جهت
رفع اشتباه او بصوت قصبه گردد که از تغییر وضع مریض تغییر میکند نیست
صوت بزی علامت خاص بعضی از درجات ورم غشاء مجلل ریه یعنی ذات الجنب
است هنگامیکه رطوبت بواسطه آن ورم در آن عضو مترشح شده و چون
صوت از میان آن رطوبت عبور نماید آن تغییر مخصوص را پیدا میکند
و لهذا در ابتدای ذات الجنب که هنوز رطوبت مترشح نشده است صوت
بزی هم وجود ندارد اما همینکه رطوبت قلیل بجهة ورم مترشح شده صوت
بزی ظاهر گردد و مجددا در وقت اجتماع زیادتی رطوبت مترشح از ورم
معدوم بشود و ثانیا در درجه اواخر ذات الجنب یعنی در درجه آنکه ابتدای
رطوبت ظهور کند تا آنکه رطوبت مترشحه تماما منجذب شده صوت بزی
هم بکلی موقوف میگردد

فقره سیم در علامات امراض حادثه از تغییر احوال حواس ظاهره و باطنه

مطلب (۵۵) علامات عرضیه که ظاهر میشوند در آلات حواس ظاهره و در

اختلال آنها با قسام مختلفه و قابل ملاحظه است لاکن اکثر آنها امراض ذاتی آلات
و به نتیجه ملاحظه آنها در تعریف امراض خاصه در کتاب شفائیه بیان شده
مختصرا در اینجا گوئیم که در بیشتر اکثر امراض حواس ظاهره و باطنه تغییر یافته
فعل عمل آنها یا قلیل شده و یا کثیر و یا مغشوش

مطلب (۵۶) علت حواس ظاهره متوالیا منحط میشود با امراض خود آلت
هم با امراض دماغ ولی کثرت و مغشوشی آن اختلال همه اوقات از امراض واقعه
در دماغ است مثلا عمی ابصار قلیل و یا لمره زاری میگردد یا بواسطه مرض واقعه در
نسوج مختلفه آلت مثل نزول آب مرواریه و نزول آب سیاه و کدورت
قرنیه و یا بواسطه صدمه از ضربه وارده به دماغ ولی ذکاوت حس بصر که
باعث خوف روشنی است همه اوقات منوط است به حال غیر طبیعی دماغ چون
هیجان والتهاب غشیه دماغیه و غیرها ایضا علت در عمی سامعه حادث
میگردد از امراض واقعه بصماخ و یا از آنکه او مجرای داخل و یا آنکه او مجرای خارجی
اذن ولی ذکاوت حس سامعه در همه اوقات از علت واقعه در جرم دماغ
است حواس باطنه نیز چون حواس ظاهره متبدل میشوند بقلت و کثرت علت
اختلال حواس باطنه ظاهر میگردد در حمیات و در مسکرین از افیون و در سکته
ولی کثرت او دیده میشود در بعضی از امراض عصبانیه و در جنون و در زن حامله و در
هیجان دماغی و فشار او مسعود و در عشق و در اغما و در خشم از آنکه انگشت

مطلب (۵۷)

مطلب (۵۷) باید دانست که بعضی از امراض عضوی داخله اثر خاصی بر حواس
باطنه خیالیه چنانچه امراضی که باعث خیالات ناامیدی در مریض اند مانند
امراض صاحبان امراض طحالی پیوسته در خیال مرگ و وحشت امراض مهلکه
میباشند بعکس بیمارانی که صاحبان خود امید به امیدواری و خیالات عالیه
مشغول دارند و در حالی که این خیالات او را هلاکت میرساند

مطلب (۵۸) و نیز داخل کثرت حس شمرده میشود کلامی را که معلوم است وجع
و مراد از وجع حس بد مخالف طبیعت که نه حس عمومی و حواس ظاهره ارتباط
به دماغ دارد بدین نوع که اولا موضع معلول حاس منبعه و بحکایت عصب حس خود را
به دماغ که مدرک کل است میرساند و دماغ درک او وجع نماید و اثر تحویل رسیدن را با شتاب
بدون عصب معلول میرساند با شتاب وجع اگرچه کثیر است ولی از دو حال خارج نباشد
یا آنکه جرم عصب یا اثر که اعصاب در او مفروش اند تغییر حالت یافته و یا آنکه
نه در جرم عصب و نه در اثر عصب در او مفروش اند تغییر جسمانی حاصل اگر در
و در صورت اول سبب وجع آشکار میباشد ولی در صورت ثانی ناچاریم که اقرار
بر جهل خود نمائیم و اعتراف کنیم که سبب این قسم وجع تا بحال مخفی مانده و فقط حوال الم
دانست چنانچه بدون وجع بدون سبب معین را وجع عصبانی نامیده اند اما این وجع مختلف
اند از قرار محل چنانچه صداع که نیم وجع دماغ را و یا مفاصل وجع مفصل را
و قولنج وجع امعاء و یا رحم را وجع اکثر اوقات نتیجه معینه بعضی از امراض است

ولی گاهی بعکس هیچ سبب وقوع مرض گردد و دیده نشده و هیچ باعث هلاکت نمیباشد

فقره چهارم در علامات امراض حادثه از تغییر اعمال دماغیه

مطلب (۵۹) اعمال دماغیه چون که اعمال بدن متعلق بر خلقت عصبی و کثرت
عمل و فنای عصبی و این حالتهای مختلفه اغلب ذاتی و مربوط اند به تغییرات دماغیه و لا
بعضی از اوقات دیگر اعراض امراض بعیده میباشند و همچنان که دیده ایم که امراض
کبد و امراض طحال و امراض ریه بر دماغ و اعمال آن موثر اند همچنین دلایل
کامله داریم براینکه امراض سایر آلات نیز اثر بر دماغ مینمایند

مطلب (۶۰) فهم و ادراک در اغلب امراض قلت می پذیرد و هیچ مرضی
نیست که باعث کثرت فهم و ادراک شود اگرچه بعضی را عقیده این است که حفظ زیر [?]
فهم و ادراک را زیاد نماید ولی این قوالات ضعیف که تا کنون به ثبات حقیقی نرسیده

مطلب (۶۱) هذیان نیز از جمله تغییرات است که از تاثیر امراض بر دماغ ظهور
مینماید و مراد از هذیان نیست مگر اغتشاش خیال که شخص مریض خیالات غیر ممکن را
بهم ربط داده مطابق این خیالات در خارج تکلم نمیکند بنا بر این قسم تغییر دماغی
ذاتی میباشد و یا عرضی و یا مجهول منشا در هذیانها بدون مرض دماغی معلوم از جمله هذیان
از غم و غصه و هذیان مسکرین این حالت ذاتی است اما هذیان را عرضی گوئیم
هنگامی که نتیجه بعضی از علل جسم دماغ باشد مثل ورم دماغ و در ضربه و ضغطه او در
جراحات وارده بر جمجمه و مجهول باشد هذیان در وقتیکه از ارتباط سمپاتیه

بدماغ عارض گردد و قابلیت تشخیصیه بقسم اخیر مختلف است از قرار شعبه اولیه پس
چون برخی بسبب جزئی هذیان گاه گوینه و برخی دیگر بسبب کلی هذیان هیچ نگوینه و هذیان
عرض اراده از سایر علامات هذیان میباشد به معنی اینکه مرکب است نقصان جرم
دماغ که احتمال علاج نپذیرد باشد و از اده [?] ملاحظه دیگر هذیان نیز اقسام مختلف
است برین نوع که برخی از اوقات مداومه هذیان بسخن مردم را نفعمیه [?] مطابق
اسخن نفعمیه جواب نالیته دهد و برخی از اوقات دیگر مریض هذیان گوید
بدون اینکه هیچ محرک خارجی او را تحریک کرده باشد و چیزهای بینه و اصواتها استماع
مینماید و بو اشتمام را اکنه [?] و حسی طعوم کند که هیچگاه اصلا حقیقی نباشد و اینقسم
هذیان را نیز خیالات محسوب مینمایند

مطلب (۶۲) مزاج نیز از امراض باقسام مختلفه متغیر میگردد چنانکه بعضی اشخاص
با مزاج بسیار ملایم در حالت مرضی بنهایت کج خلق و برخی دیگر از عوارض دافع به تکان [?]
میگردند و برخی دیگر که منه او مدام سخن بوده بر سخن گردند و عموما میتوان گفت که تغییر
مزاج در حالت امراض نذره به نیکی است و لهذا اغلب خوشحالی و دلگرمی و محبت و خیر
خواهی مبدل بغصه گردند

مطلب (۶۳) فطرت مرضی نیز در هنگام امراض متغیر گردد چنانچه اشخاص
با شرم و حیا در هنگام مرض بی حیا گردند و اشخاص مشهور در امساک بنهایت پر
خوراکی مینمایند

فقرهٔ پنجم در علامات امراض حادثه از نوم و یقظه

مطلب (۶۴) جهة تحصیل خواب آرام و طبیعی شرط اول است که حالت دماغ نه زیاد متحرک و نه زیاد بسته باشد و چون در اکثر امراض دماغ در حال تحریک است از لوازمهٔ آن حالت سهر مفرط خواهد بود و این سهر مفرط یا نشانهٔ ذاتی و یا عرضی و یا مجهولی میباشد

مطلب (۶۵) خواب آرام که در هنگام امراض حادثه پس از سهر مفرط و طولانی ظهور نماید از جملهٔ علامات جیده میباشد و سبب آنکه دلیل است تنزل هیجان دماغ را و اما چون خواب سنگین و طولانی بیشتر از قاعده پس از سهر مفرط قرار گیرد اغلب خوف است که رفتار آیندهٔ مرض بدی خواهد بود و اغلب خواب سنگین و طولانی یا ذاتی است چنانکه در کبر یا از ادویهٔ مخدره دیده میشود و یا عرضی است چنانکه در سکته و در اجتماع ثفل و یا در اجتماع دم در دماغ ملاحظه کرده و یا مجهولی است نیز بدون سبب واضح و معاین عموماً میتوان گفت که خواب سنگین غیر مترقب اول و خواب طولانی نشانه یا تغییر غیر طبیعی و خواب سنگین یا حتی آنکه قبلاً او را آپوپلکسی میگفتند دال بر دائمیت مرض است

مطلب (۶۶) بعضی از اشخاص در حال صحت با چشم نیم باز میخوابند و در صورتیکه این حالت فطری باشد نقصانی در او نیست اما در وقتیکه این علامت ظهور کند در هنگام حمیات قویه و یا در امراض مزمنه یا ضعف مفرط علامت مهلکی است کا
بلکه بکلی

نتیجه آنکه در وقتی که این حالت مفرط با ضعف مفرط میتوان امیدوار گشت که علت ضعف مفرط را از جهت بگذرد و مریض صحت یابد اما چون در آن امراض ضعف مفرط همراه نباشد علامت مهلکی است بر او تمام و اغلب دلیل بر قرب موت

فصل سیم در علامات امراض منوطه بتغییرات آلات و اعمال تغذیه
و این فصل منقسم است به شش فقره

فقرهٔ اول در علامات امراض حادثه از تغییرات قوه هاضمه

مطلب (۶۷) در این علامات باقی مختلفه از قراریکه متعلق باشند بشهوت طعام و شراب و تغییرات دهان و تغییرات بلع غذا و تغییرات عمل کیموس بعد در معده و تغییرات عمل کیلوس و باخراج براز

مطلب (۶۸) ملاحظهٔ اول در تغییرات شهوت طعام و شراب بدانکه در اکثر امراض بطلان شهوت طعام بهم رسد که عبارت از عدم اشتها و در بعضی اشخاص شهوت طعام مختلف از قاعده است چون در جوع کلبی و در بعضی اشخاص دیگر کثرت شهوت طعام عارض میشود مثل جوع بقری و این تغییرات شهوت ذاتی اند در وقتیکه تغییر عصبی بدون تغییر جرمی آلات غذا باشد و یا عرضی اند چون تغییر جرم اغشیه معده موجود بود و یا مجهولی است در صورتیکه تغییر شهوت طعام ارتباط بمرض آلات دیگر داشته باشد

مطلب (۶۹) بعکس نفرت طعام که در امراض اغلب قلت می‌پذیرد تشنگی شدت
شراب در اکثر امراض بیشتر میگردد بخصوص در امراض ورمیه و در این صورت
دلیل حرارت است مگر آنکه دوران دم و تنفس سریعتر شده باشد که در تقلیل شود به
جهة عطش عارض گردد تا انسان آب بخورد آن آب بدل ما تحلل شود در
صورتیکه عطش مفرط عارض گردد و سبب او افراغ زیاد دم یا بول یا عرق نباشد
دال بر ورم شدید و التهاب است عدم عطش در حین حمیات دلیل بر سستی
و بی قوتی تام و دال بر رداءت آن حمیات است

مطلب (۷۰) ملاحظه دوم در تغییرات لسان در وقت ملاحظه زبان
بهترین قاعده این است که مریض اولا دهان را باز نماید بعد درآوردن زبان
طبیب او را در محل طبیعی خود ملاحظه کند چون بیشتر اوقات در حالت حرکت
در زبان نیست و حرکت اطراف زبان اغلب نتیجه حرکات عضلانیه او است
پس از خارج ساختن لسان ملاحظه شود لون او و حالت او و بار او و ترکیب او
و حرکت او

مطلب (۷۱) لون زبان در حال طبیعی جزئی سرخ و یا گلی است و بعد لون
او دال بر قلت دم و ضعف عمومی است لون سرخ لسان مثل اول است در
نوائب که با حالت صفراوی مرکب نباشد و لون سرخ با نقاط مخصوص است
در ورد لسان بجز اینکه با بار غلیظ لفیه در وسط مخلوط است

الحمیات

در حمیات لعویه و عموما عدم رنگ لسان در هنگام حمیات دال بر نوائب
می باشد حمرت شدیده لسان در هنگام غلبه دم در بدن ظاهر است و با حمرت
نوک او با نقاط ده دال بر هیجان و شوران الته بطنیه است زبان سرخ خفیف
در اورام ریه و معده علامت است بسیار بد و ما چون در حال مرض قلاع
مرهون بعد غیر مخوف است در هر صورت زبان سرخ و یابس بعیدتر از زبان
سرخ و رطب است و حمرت زبان در اواسط حمیات خلیه دلیل بر
رداءت است یا نشانه آن امراض شود

مطلب (۷۲) لا حالت زبان زبان یا رطب است و یا یابس و
یبوست او مخصوص تر است امراض ورمیه و حادثه را اگرچه با درجه
در ضعف شدید و پس خروج زیاد دم و در بی و در سموم هایی از بلادانه
واطیون و در وضع مشمع در ارین بجه افراط و در امراض که نوع او
ترشح بزاق را در درجه اخر امراض حاده یبوست زبان همه اوقات
دال بر رداءت است یبوست فوری زبان حادث میگردد پس از تکلم
و آواز طولانی و لسان رطب در تعیین حالت او مانند هر در هر اوقات
دال بر خوبت است بخصوص در هنگام امراض حاده که یبوست مبدل
گردد بر رطوبت

مطلب (۷۳) لا باره زبان بقابلیت مختلف است از حیث رنگ غلظت و لون

و بشکل و صفحه‌ای و موقع ظهور، بارهٔ بلغمی حجیم و لایه غیر صلب با رطوبت زیاد دلالت
بر استسقاء معده و با عکس هرقدر باره‌ها قدری صلب‌تر در ابتدای انحراف دارد
و زبانی نیز مشاهده میشود و در ادوار شدیده بارهٔ زبان بلغمی صلب و
لزوجت و هرچه بارهٔ زبان صلب‌تر و خشونت او بیشتر گردد دال
بر لزوجت میباشد سهل است که در حمیات خبیثه اولیه بارهٔ زبان
با مره خشک و قلیل نشکل است لون بار زبان یا سفید است و یا زرد و یا
مایل بسبز و یا قهوه رنگ و یا سیاه بارهٔ سفید علامت التهابست و دیده
شود در نزول ساده و در حالت بلغمی و در استسقاء معده و در قلاع و در
سیلان بزاق رقیق و بار زرد هم در حمیات خبیثه حقیقة بظهور میرسد
و در هر صورتیکه زبان بمدت طولانی بدون تغییر باقی باشد دلیل بر طول مدت
مرض خواهد بود لون زرد بار زبان همه اوقات دال بر این است که
معده کبد فی ذاته مریض است و یا از اثر امراض دیگر عمل او از حال طبیعی خارج
گردیده و چون این لون زرد در اوایل امراض حاده مخصوص در اوایل
ذات الریه ظاهر شود علامت بسیار بدی خواهد بود، بارهٔ زبان مایل
بسبز باشد علامت بر تغییر کبدی در ترشح صفراست رنگ قهوه بارهٔ
زبان مخصوص است حمیات خبیثه و التهابات مهلک ادرار را دارد
سیاه از جمیع اقسام دیگر بدتر میباشد در بارهٔ حدوث و موضع ظهور بار زبان

تغییر لون زبان باید دانست که حمرت نوک زبان اغلب دال است بر حمیات
التهابیه را ولو ابتدا بارهٔ بیخ زبان کمتر از بارهٔ کنارهای است و بارهٔ
نوک زبان بانفراده مخصوص است مطولین را و بارهٔ که بصفت طولانی
زبان را پوشیده در حمای تیفوئید و در وجع عصبی پیدا و در فلج ظاهر گردد و در حمی
از اطباء معتقد بر این اند که چون قسمی از زبان بانفراده و با مدت طولانی
از بار پوشیده باشد بدون تغییر در حالت او مرض طولانی خواهد بود طرز
تحلیل رفتن بارهٔ زبان نیز مختلف است و هر قدری که از اطراف
بمرکز تحلیل رود بهتر است بعکس تحلیل رفتن باره از وسط باطراف
که دلیل است بر بحران ناقص و نقاهت طولانی

مطلب (۲۴) عظم لسان مربوط است بورم او یا بورم آلات مجاور او
و یا بسیلان بزاق رقیق و یا بسرطان لسان و در صورتیکه در حال حمیات خبیثه
حجم لسان بیشتر گردد و حینئذ علامت بدی خواهد بود چون لسان در هنگام این قسم امراض
صغر و تمدد هم را نداشته و عظم لسان که در حال امراض تیفیه روز چهار یا پس از
فنای تنفخ نخواهد زوال میپذیرد لسان صلب و سخت علامت بدی و خوب را
گردد در هنگام حمیات شدیده که بهذیان مرکب باشند نقاق لسان
و ناهمواری او دلیل بر امراض خفیه حجم لسان است

مطلب (۲۵) حرکات لسان در تشخیص امراض نیز ممد است چنانکه از جمله

علامات دال بر جوع است که مریض را اشتهای بسیار بیرون کند و بیرون
کشیده باشد زیرا که از آنجا است مطلع کردیم که قوای مریض چنان ضایع شده
بعکس آنکه در آوردن زبان و بیرون کشیده داشتن آن بالصعوبت
و با اختیار در حالت حصبه دلیل است بر ورم دماغ و در امراض
غیر حاده از جمله مقدمات سکته و فلج است لرزش جزئی زبان در
حالت در آوردن او دلیل است بر امتلاء لوثی و لرزش شدید او
دال است بر ضعف شدید و در حالت حمیات تیفوئید و در اکثر امراض
دماغیه طاری میشود و بیرون زبان بطئی یا بیرون ردر وقت در
آوردن او علامت فلج است و چون مریض را امر کنند که زبان
در آورد اعتنا نمیکند بخاطر جمعی حکم میشود که دماغ بشدت مبتلا شده
است

مطلب (۷۶) ملاحظه سیم در بیان علامات حادثه از بلع غذا یا بلع غذا
را جز عسرت علامتی دیگر نمود و این عسر البلع حادث میشود یا از امراض
واقعه در آلاتی که مباشر هضم اند یا از دخول اجزاء خارجیه در آن آلات
یا از سبب عصبانی چنانکه دیده میشود در هذوم ... رود در
یرقان الاسود عسر البلع نیز علامت مهمیست حالت نزع را زیرا که در آن
هنگام قوه عضلانی خاتمه میگیرد

مطلب (۷۷)

مطلب (۷۷) ملاحظه چهارم در بیان علامات حادثه از هضم کیموس ۱۸
در هنگام اکثر امراض هضم کیموس را اختلال رخ میدهد و صعوبت هضم
کیموس معروف است بسوء الهضم که گاهی از اوقات ذاتی است یعنی بدون نقصان
جرم معده است بلکه منوط باشد بتاثیر عصبانی ولی اکثر اوقات عرضی است
یعنی منوط بنقصان جرم معده از جزئی اختلال او الا سرطان و غده
عوام معتقد بر اینند که سوء الهضم در همه اوقات نتیجه ضعف معده است
ولی نه چنان است ولیکن بسیاری از اوقات نقصان هاضمه همراه است
با امراض جنه ضعف آن الت تقسیم در علاج سوء الهضم شرط است
که در حالت تحقیق فهمیده شود تا از اشتباه در کتب اشتباه در
معالجه بعمل نیاید

مطلب (۷۸) ملاحظه پنجم در بیان علامات حادثه از قی بدانکه
قطرة در بسیاری از امراض دیده میشود ولی در هیچ مرضی علامت خاصه
نیست قی ذاتی میباشد در صورتیکه منوط باشد با امراض ذاتیه حجاب حاجز
و امراض ذاتیه عضلات بطن ولی اغلب امراض بسیاری در الوقوع اند
و اکثر اوقات اعراض اند امراض معده و روده و کبد و رحم را تقسیم که
بواسطه حرکات غیر طبیعیه حجاب حاجز و یا بواسطه مرض عضلات بطنیه
منظور میدارند و علامت قویه بسیاری از امراض دیگر است و از آن

صعوبت تشخیص سبب علاج آن هم بسیاری از اوقات بسیار صعب میباشد

مطلب (۷۹) ملاحظه ششم در بیان علامات حادثه از تغییر عمل کیلوس
بدانکه اختلاف در عمل کیموس لابد باعث نقصان در عمل کیلوس خواهد بود بر خلاف
عمل کیلوس که نقصان عمل او لازم نباشد اختلال عمل کیموس را زیرا که مکان
کیموس در معده و مکان کیلوس در امعاء دقاق است حدوث بدل تحلیل
بدن از غذا است بعد از تحلیل بدل غذا است پس از کیلوس حاصل شده
و همینکه کیلوس تمام از قاعده بعمل آید چنانکه معلوم است از هزال
متصل و وجود را خوردن غذا باید مقدار غذا را کم نمود و سهل است
چند روز قطع دادن غذا را موقوف داشت زیرا که در این صورت
خوردن غذا باعث تحریک آلات تغذیه است بدون حاجت و سهل است
بضرر کلی

مطلب (۸۰) ملاحظه هفتم در بیان علامات حادثه از دفع براز
و این علامات را دو قسم مشترک یکی یبوست و دیگری اسهال و اگر چه
هر دوی این حالت علامت از نه مرض و لکن چنان مثل اول کوره و که
یبوست و اسهال را در بعض امراض شمرده و ما هم بتعریف هر یک بانفراده
در کتاب شفائیه پرداختیم

فقره دوم در علامات امراض حادثه از تغییرات عمل جذابه

مطلب (۸۱)

مطلب (۸۱) چون عروق جذابه در عمق اعضا مسکن دارند تغییرات
عمل آنها را مرض شمرده اند لهذا تفصیل آن تغییرات در فصل دوم از
باب چهارم کتاب شفائیه در بیان امراض آلات جذابه مذکور است

فقره سوم در بیان علامات امراض از تغییرات عمل تنفس

بدانکه اکثر امراض و بخصوص امراض ریه باعث تغییرات کلیه عمل تنفس اند
و این تغییرات مختلف اند نسبت بسرعت و بطوء تنفس و تغییرات صوت
و سرفه و اخراج نفث و فواق

مطلب (۸۲) ۱۱ تغییرات تنفس نسبت بسرعت و بطوء بدانکه تنفس
سریعتر شود هر قدر دوران دم سریع بود پس در هنگام حمیات تنفس از بسیار
اوقات سریعتر است زیرا که حرکات قلب در آن اوقات سریع
گشته تنفس لابد سریع گردد تا تصفیه دم نماید در حال طبیعی تنفس
سرعت بهم آورد پس از حرکت عنیفه چون دویدن و فرح و غضب
و امثال آنها و این سرعت نفس در حال طبیعی را تواتر نفس خوانند
بعکس سرعت او در هنگام امراض که بضیق النفس و هم عسر النفس
و هم ربو موسوم است و عسر النفس علامات کلی است در ورم ریه که هم
ذات الریه نامند هم از باب حمائی که همراه اوست و هم از
باب آنکه پس از ورم قطعه از ریه عمل آن قطعه مختل شود و در صورت

قطعه سالم مانده ریه عمل آن قطعه متورم را بعینه بخود گرفته تنفس را
سریع مینماید

مطلب (۸۳) از تغییرات تنفس نسبت بصورت او در حین عبور هوا
از مجاری مختلفه ریه بواسطه اصطکاک هوا و بواسطه خروج او بعضی
اصوات ظاهر میشوند که در وقت نهادن گوش بلاواسطه و یا بواسطه معاین
سامعه بسهولت تشخیص داده میشوند و این اصوات مختلفند از قرار مواضع
مختلفه صدر چون گوش نهیم بقبضه قص تشخیص میدهیم صوت خاصی معلوم شود
شبیه بصوت حادثه از خواندن حرف [illegible] در وقت چسبانیدن زبان
بکام و این صوت معروف است به تنفس قصبه و وجود او در حال طبیعی ظاهر گردد
در طرفین مقدم عنق و در قبضه قص و در اشخاص لاغر نیز معاین آن است
در محل مقابل فقره هفتم و سیم ظهر در فاصله بین کتفین و چون این
صوت قصبه در سایر مواضع صدر ظاهر شود غیرطبیعی و دلیل بر امراض
مختلفه است چنانکه در تعریف امراض هر یک بانفراده در کتاب تنفسیه
بیان نمودیم در حین اجتماع تنفس قصبه دخول و خروج هوای متنفس
هر دو به یک معنی می باشند و لابد که خروج هوا واضح تر از دخول
اوست و چون در سالهای شخص سالم سایر محل صدر را ملاحظه کنیم صوتی
مسموع میگردد و شبیه بصوت شخص سالم در هنگام خواب که حاصل میشود

از دخول

از دخول هوا در جوف حجابهای ریه و به نتیجه به تنفس حجابی مشهور است
و بجهة تکمیل در تشخیص این اصوات بهتر طبیبان اهل فن مشق نمایند
در صدر سالم بخصوص در صدر اطفال بجهة اینکه این اصوات در ایشان
واضح تر اند تا در اشخاص مسن و قرف چنانکه مذکور نمودیم این اصوات
تنفسیه در حالت صحت در مواضع مذکوره طبیعی اند و اما چون در مواضع
دیگر ظهور کنند تا تغییر حالت یابند دال بر مرض خواهند بود و این
تغییرات منوطه بقلت یا شده و یا تغییر حالت صوت تنفسیه طبیعی

مطلب (۸۴) قلت صوت تنفسیه از جهة آنکه هنگامیکه جسم ریه
قابل ضرب هوا نباشد و این حالت در اوقات ظهور کند یا در وقتیکه جسم
ریه را ممتنع از دخول و متورم و صلب گردد بقسمی که عبور هوای متنفس فقط
در شعب عظیم قصبة الریه ممکن باشد و دیگر در زمانیکه ریه از اجتماع رطوبت
سروزی و یا ریم در غشاء حجابی حجاب منضغط گردد و چون مقدار از رطوبت
کامل و در تمام هر دو منضغط بوده عمل تنفس بالمره فانی و خفق نتیجه لازم
این حالت خواهد بود فاما اکثر اوقات انضغاط ریه بدان شده نیست بقسمی
که عمل تنفس قدری باقی است بدون اینکه صوت تنفسیه توان تشخیص متمتع
بر آن زیرا که رطوبت مجتمعه در غشاء حجاب ریه مانع از عبور و خروج صوت است

از او

مطلب (۸۵) کثرت صوت تنفسیه ظاهر شود هنگامیکه از ریهای علیل
شده ریه دیگر که سالم است عمل او را بعهده خود گرفته صوت تنفسیه
در آن ریه سالم بیش از قاعده معمول گردد و یا آنکه قطعه از ریه علیل
گشته بقیه قطعه سالم، نزد او جهت آن قطعه معطل را بعهده گیرد
که در اینصورت صوت تنفسیه در قطعه سالم ریه نیز واضح تر خواهد گشت

مطلب (۸۶) اختلاط صوت تنفسیه عبارتست از اصوات مختلفه
که باسامی مختلفه موسوم شده چون صوت قصبه و صوت مغاره و صوت
خمره و نیز در حین اختلاف اصوات تنفسیه شمرده اقسام مختلفه خشنه صداری
و قلیلی ادوا

مطلب (۸۷) چنانکه قبل از این در مطلب ۸۳ بیان مفهوم صوت
تنفس قصبه حالت طبیعی است در صورتیکه استماع شود در اطراف مقدم
عنق و در قبضه قص و در انتهای [?] در محل مقابل فقره [?]
و نیم ظهر در فاصله بین کتفین و اما چون در مواضع دیگر اینصوت استماع
گردد دال بر حالت غیر طبیعی ریه میباشد پس باید دانست که چون جرم
ریه یا بواسطه انجذاب مایعات در جوف خود یا بواسطه فشار از خارج
منضغط شود صوت تنفس حبابی [?] قلیلی [?] مفقود شود و بعوض
آن صوت حبابی صوت قصبه برخلاف قاعده طبیعی در شعب قصبه

استماع

استماع میگردد

مطلب (۸۸) صوت غیر طبیعی دیگر که بعضی از اوقات در هنگام
نهادن معاین سامعه بر موضع صدر مشخص میباشد عبارت از صوت
مغاره است که اینصوت مشتبه خیال بر شخص مستمع که هوای متنفسه
در حین استنشاق از جوف خود معاین سامعه عبور [?] و در حین
خروج هوا خیال میشد این میباشد که گویی در گوش شخص مستمع از
میان معاین سامعه [?] اینصوت در صدر [?]
منوط است بکشت در شعب قصبه و [?] نتیجه [?] مغاره
را در جرم ریه

مطلب (۸۹) لا صوت خمره ثقبیه است بلرزش خاص که علاوه
بر انعکاس تکلم در وقت حرف نون در میان حنجره [?]
علامت [?] میشود هنگامیکه هوای متنفسه عبور نماید از مغاره که جدار
او مختلط باشد

مطلب (۹۰) علاوه بر اصوات تنفسیه در شعب ریه و در جوفهای او
بعضی اوقات هنگامیکه آن مواضع آلوده از رطوبات طبیعی خود [?] از
قاعده طبیعی خارج باشد بعضی اصوات دیگر ظاهر میشود که منوط اند به
صعوبت عبور هوا در آن مواضع خواه از بابت ضیق خود آنها خواه

از بابت رطوبات مختلف القوام و تقسیم اصوات خرخره را زبان فرانسه رال
گویند که مساوی است با لفظ فارسی خرخره صدری و یا خشخشه صدری لا خرخره دو
نوع منقسم شوند قسمی خرخره یا خشخشه یابس که منوط است با ماس غشاء مخاطی در شعب
و یا التهاب او امتلاء با رطوبت لزج غلیظ قسمی دیگر خرخره یا خشخشه رطب چون
منوط باشد باجتماع رطوبات رقیق القوام در شعب ریه

مطلب (۹۱) خرخره در بهار محل ظهور ممیزی فی در حباب ریه و این معروفست
بخرخره حبابه و یا در شعب عظیم قصبه و این را خرخره قصبه گویند و یا در حلقوم
که او را خرخره حلقوی خوانند و یا در جوف مغاره غیر طبیعی جرم ریه و این قسم
اخیر بخرخره مغاره مذکور است

مطلب (۹۲) خرخره حبابه دو نوع میباشد یابس و یا رطب خرخره حبابه
یابس شبیه است بصوتیکه حاصل شود از دمیدن در مثانه خشکیده گاو که او را
بواسطه ترتیب و مالش نرم و بزرگ کرده باشند و فقط دیده شود در تنفخ
ریه در حالت استنشاق هوای متنفسه خرخره حبابه رطب مراد از صوتست
که بظهور میرسد از نهادن نمک طعام نیم کوب بر طرف خاک انداز آهنی سرخ کرده
در آتش موجود است این قسم خرخره در بهر اوقات که در شعب دقیقه ریه
و در حبابهای او رطوبت از جمع شده باشد و تقسیم که بیتابه مانع از عبور هوا
نمیگردد ولی وجود دارد در استسقای ریه و در سکته او و نزله ریه در
در اواخر

ورم قصبة الریه و در درجه اولای بیست و علامت مخصوص است در درجه اولای
ذات الریه و او در وقت ظهور درجه ثانی معدوم شود و ثانیا معاین گردد
در اواخر آن درجه ثانی هنگامی که ورم‌ها به تحلیل باشد و هم در ریه‌های
طبیعی بجهت فیلاید و در درجه اول و در اواخر درجه ثانی ذات الریه
خرخره حبابه رطب اغلب مانع است از تشخیص یک صوت تنفسیه و اما او
بالمره معدوم نشود و در اوایل درجه ثانی هم صوت تنفسیه و هم خرخره
حبابه هر دو غیر معاین میباشند

مطلب (۹۳) خرخره قصبه نیز صوت غیر طبیعی است که در شعب عظیم
قصبة الریه یعنی در آنجا هنگامیکه هوای متنفسه از وسعت کند در [illegible]
بلغمی در او متوقف از کار مرتجع باشد مخصوص است در نزله قصبه و شبیه است بصوت
که حادث میگردد از دمیدن با لوله نازک در میان محلول صابون و این خرخره
قصبه غیر یابس است یا رطب از قرار مخلط بودن یا رقت بلغم مترشح و
تشخیص معاین است چون در مختلف صدر در تمامی محل انشعاب قصبة الریه گوش
نهاده شود

مطلب (۹۴) خرخره حلقوی در حلقوم یعنی آنجا و علامت بر مرض نیست
بلکه علامت مرگ است چون وجود ندارد مگر در حالت نزع هنگامیکه خروج
بلغم مشکل و یا غیر ممکن باشد بلغم و نفس مع الدوام در حلقوم جمع میگردد

مطلب (۹۵) خرخرهٔ مغارهٔ و جهت آن در مغارهای ریه بهر و جنبش هوای متنفس در میان رطوبات موجوده در آن مغاره عبور نماید و تشخیص معیّن است در محل ریه مجاور محل تحت ترقوه و چون اصطلاحاً بالا قرین بنا بطلیان نیز مشهور است و از این جزء تفصیل معلوم میکردد که هم خرخرهٔ مغارهٔ و هم غلیان از جملهٔ علامات سل ریه در درجهٔ ثانی و ثالث اند

مطلب (۹۶) در تغییرات نفث سرفه ذاتی مبانیه چون در امکان امراض ذاتیه ریه و قصبه او ظهور نماید و نامیتوانند هم تجاوز یابند و در بعض از امراض در ریه و عصبیه آلت دیگر که ارتباط معینه ریه و قصبه او ندارند و در وقت ذاتی نبودن سرفهٔ او اسباب ارتباطی و فوران غش، مجاطر ریه و قصبهٔ او با ترشح و یا بدون ترشح و قسم اخیر سرفه بیش اکثر در اوایل نزله و قسم اول سرفه رطب و در درجه ثانی و ثالث و در قصبه الریه سرفه مجهول عارض میکردد و از تاثیرات مرض چون معده و طحال و حجاب حاجز و عضلات لطیفیه که آلات لازم بر ظهور سرفه اند و از این باب است که بسیاری از مرضی مبتلا بامراضی که هیچ ارتباطی بالات صدریه ندارند گمان مینمایند که سینه ایشان معلول میباشد چون سرفه متواتر باعث اختلال در عمل تنفس و در عمل دوران دم است تعجیل کردن در [illegible] موافق قاعده و از راس رجحت تقلب [illegible] حرارت [illegible] و صداع [illegible] و چون حرکات شدیده و متواتره لازم عمل سرفه

اند لهذا

اند لهذا سرفه طولانی باعث خستگی و وجع در محل اتصال عضلات صدر و ظهر میکردد

مطلب (۹۷) در تغییرات تنفس نسبت باخراج نفث بدانکه نفث عبارت است از چیزی که از حبابهای ریه و در شعب صغیره و عظیمه قصبه او و در مغارهای غیر طبیعیه ریه مترشح شده از آن مواضع و اندوبها کرد و از انجا بواسطه حرکت [illegible] اخراج شود و در حالت طبیعی این بلغم مترشح قطره در حین خروج هوای متنفس همراه و بسمت فوق متحرک میکردد و انقسم خروج نفس طبیعی را ارادی گویند و غیر ارادی گردد لکنه هجوم سرفه و لابرخی از اوقات هم محض سهولت خروج نفث کثیره یا غلیظه انسان باختیار تام حرکت سرفه را بعمل می آورد چون خروج نفث فی حقیقه نیست مگر عمل خروج فضلهٔ خاصه مجتمعه در آلات تنفسیه علامات حادثه از تغییرات نفث در هنگام مرض [illegible] اند و مختصرا عنوان کنند که سهولت و صعوبت اخراج نفث منوط برقت یا غلظت اوست و معدوم بودن ترشح بلغم بجهت [illegible] و فوران [illegible] شده و برخی از اوقات منوط است بضعف مفرط مریض و خروج نفس با صعوبت و وجع در هنگام امراض حاده الات تنفسیه دال بر داء است در اطفال رضیع خروج نفث فی ذاته بصعوبت است و از

به قدمه المعرفه امراض آلات صدریه این قسم اطفال بیشتر است
تا در شبان اخراج نفث در امراض صدریه جزء مهم در تشخیص است
از نتیجه مقدار نفث قلیل است در درجهٔ اول ورم ریه و قصبة الریه
چون جیوان و ثوران درانی باعث ضعف و فنا این ترشح است
و اما چون ورم قطعی اکامیه مقدار ترشح محبه دا [illegible] و چون تمامی
سطح غشای مخاطی مبتلا باشد مقدار نفث مترشحه از حد طبیعی تجاوز نماید
بخصوص در وقتی که در ضمن مغارهٔ ریه نیز موجود بود در صورتیکه
در حالت امراض صدریه خروج نفث قلیل گردد بدون خفت در سایر
علامات دال بر زوال است خواه بود بخصوص در هنگام ذات الریه و
هم از جمله علامات بویه است چون ترشح نفث مرجو و لا خروج او غیر
ممکن باشد بحسب کیفیت نفث مخرجه باید دانست که نفث و [illegible]
و سبب مرض مختلف است چنانکه نفثی که از قصبة الریه بوجود آید در اوایل
ورم آن آلت شفاف و ابکار است و در انتهای ورم غلیظ و زرد یا
سبز است و در صورتیکه انقسام از نفث بصره شده خارج شود ممکن
است که خطوط دم در آن نمایان باشند و اما علامات خفه این نفث [illegible]
به علت اینکه این خون از عروق شعریه صغیره است لا نفثیکه از جانب
ریه بوجود آید علامت ورم شدید ریه است و این قسم نفث چسبناک

الخ

و لزج و اغلب مختلط بخون است و چون مقدار خون مختلط کم بود لون
آن نفث شبیه بلون زنگ آهن است بقسمی که او را نفث زنگ مولوم
دارند و علامت خاصه ذات الریه شمرند و چون نفث خارج شده چون
بالتمامه دم بود و یا بیشتر او دم باشد علامت او نفث الدم است و نفثی
که همراه ریم خارج گردد دال باشد بر اینکه ثورات سلیه ریه ریم گشته اند
باید دانست که اطبای قدیم تفاوت وزن مخصوص نفث را معد به
تشخیص بای نفث ورم ریه انگاشته و حکم میفرمودند که مریض در ظرف
حاوی آب اخراج نفث نماید باعتقاد اینکه بلغم یا نفث طبیعی
خفیف الوزن است و در فوق معلق میماند و ریمی که سنگین تر است
به ته ظرف می نشیند و اما قول است ضعیف چون معلق ماندن یا به
نشین شدن نفث منوط است بمقدار هوای مختلط در او و نفثی که بر جهت
سرفه شدید خارج شود حاوی مقدار کثیری از حبابهای هوائی میباشد
و از این جهت خواه ریم مخلوط باشد و خواه نه بروی آب بایستد و نفثی
که بعده مدیده در محل ترشح خود توقف نماید غلیظ تر و سنگین تر
شده به ته آب رود اگر چه هیچ ریم در او مخلوط نباشد

مطلب (۹۸) لا تغییرات تنفس نسبت بفواق بدانکه فواق عبارت است
از حرکت تشنجیهٔ حجاب حاجز است که بمعده و بعضلات بطنیه و بحلق

و حلقوم سرایت نموده نخود را الخروج غیر ارادی هوای تنفسه و نصوت خاصه
ظاهر نماید و چون فواق بجهة اثر رجعت فوری یا از اثرات میل ثابت
را البرعث و یا از اثر مجاور اکرم معده باشد انقلاب نزعی که زائده و غیر
محذوف است لا حول بروز کند در حین امراض ورمیه الدالت
صدریه یا آلات بطنیه یا در حین ضغطه و ضربه و التهاب دماغ یا در حاد
حمیات و فواید نوبه این علامت است بسیار ردی و ظهور او در هنگام امراض
مزمنه از هر قسمی که باشد دال بر قرب موت است

فقره چهارم در بیان علامات امراض از تغیرات دم و دوران دم

در اینجا بنفراده ملاحظه کنیم اولا تغیرات خود دم و ثانیا تغیرات حرکات
قلب و شریان و ثالثاً تغیرات حرارت بدنیه را ملاحظه اول در تغیرات دم

مطلب (۹۹) در آنکه تغیرات دم مختلف است یا نسبت بمقدار یا نسبت
به کیفیت

مطلب (۱۰۰) در قلت و کثرت دم بعد الدوران تغییری است چنانکه مقدار
خون تقلیل میکند در بیشترین امراض طولانیه و این قلت یا از ترشح
از قرار طبیعی است پرهیز و از قرار نقصان کم یا زیاد عمل کیلوس
و از قرار کثرت یا قلت ترشحات و بالعکس مقدار خون کثرت یابد
در سمن و فربهی و در همراه تا تیکه تغذیه و عمل جذب بکار باشد

دارکم از

در صورتیکه مقدار دم تقسیم نیابد شود که علامات غیر طبیعیه در حالت عامه مشخص
ظهور کنند از جمله نقص در حرکات عضلانیه و عسر النفس و دوار و سیلان
غیر طبیعی دم و امثال اینها اطبای فرنگ این حالت را پلطور یعنی کثرت و
غلظت دم خوانند در صورتیکه مقدار دم در یک آلت بنفراده زیاد گردد
مثل در دماغ یا در ریه یا در کبد این حالت را اکثر سیون گویند یعنی غلبه دم
و حمله دم و این غلبه دم یا بواسطه کثرت قوت حیات است و یا بواسطه
سبب مخصوص خارجی و حالت اولی ظاهر میشود در سکته دموی که دم بدون
سبب خارجی معین حمله بدماغ کند و حالت ثانی ظاهر است در سکته
بسبب طناب و چون دم بواسطه هر کدام از این قسم اسباب در یک محل بمعنی غلبه
نمود از دو حالت خارج نخواهد بود یا آنکه دم در همان محل توقف کرده
و محبوس گشته باعث اختلال مختلفه عمل آن آلت گردد و یا آنکه
دم بسبب انفجار عروق خارج گشته نزف الدم عارض شود

مطلب (۱۰۱) در تغیرات نسبت بکیفیت دم در آنکه کیفیت دم
اختلاف بهم میرساند بسبب اختلاف مقدار گلوله های دم و کثرت و قلت
ماده لیفی و ماده بیاض البیض بمقدار مائیت و انجذاب بسبب کثرت الغاز
خون و اجزاء خارجیه که میتوانند باعث فساد دم شوند

مطلب (۱۰۲) در آنکه چون گلوله های دم همراه مائیت دم با تسویه

کم شود نقصانی در مقدار دم بظهور میرسد و احوال کموله با نقوا ده کم شود
مقدار حقیقی دم چندان تغییر نمی یابد بجهت اینکه در وقت خالی کردن اوعیه
دمویه بسبب نزف الدم مائیت جدید الحصول از رطوبات بدنیه او
عیه دم را مجددا پر میکند ممتنع ملیا لیکن در قلت مقدار کموله با نقواد
فی الحقیقه قوه حیاتی دم نه مقدار ذاتی دم قلیل میگردد زیرا که مقدار
اضافه مائیت قائم مقام نقصان کموله را دارد دم رقیق و مائی گشته
غیر قابل تحریک آلات و اعمال بدنیه میشود چنانکه واضح و معاین است
من از اقسام سیلان دم و بعد از امراض مزمنه و در امزجه لمفاتیکیه
و بلغمیه

مطلب (۱۰۳) مقدار ماده لیفی بیشتر میگردد در امراض ورمیه و
بالعکس نقصان می یابد در امراض عفنه و در حمیات جلدیه

مطلب (۱۰۴) مقدار بیاض البیض در اغلب امراض بقاعده طبیعت است
مگر بعضی از ورم کلیه مذکور در کتاب ثقافیه چون در این مرض خاص مقدار
کلی از بیاض البیض دم با بول خارج میگردد

مطلب (۱۰۵) مقدار مائیت دم بیشتر شود هر چه مقدار سایر اجزای دم
قلت می پذیرد و از این جهة فصد مضر است در اشخاص دموی المزاج چون دم
ایشان رقیق است و همچنین بعضی از اشخاص لمفاتیکی از فصد ضرر می بینند
چون کثرت

چون کثرت دم ایشان قبه محتاج بدن ایشان است و دم ایشان غلیظ نیست
هر رقیق باشد و بدون شک از عمل فصد رقیق تر خواهد شد پس معالج است
که تشخیص دهد غلظت حقیقی و غلظت کاذب را زیرا از تجربیات در حیوانات معلوم شده
معلوم گردیده که مقدار مائیت دم نه بواسطه و تحت اثر به نیاز در معده و نه بواسطه
و تحلل آب در اورده زیاد میگردد مگر بمدت قلیل بسبب اینکه اضافه مائیت دم
بار رفع با تبعات عرق و بول و سایر ترشحات از بدن خارج میگردد و دم حالت
کیفیت سابق را میگیرد و اگر کسی سؤال نماید که پس منظور از دادن مشروبات در غلظت
دم چه چیز است جواب دهیم که افراط انها مفید گردد بجهت اینکه هم بدل شود
رطوبات منصرفه از بدن و هم مدد گردد در رفع غلظت دم

مطلب (۱۰۶) مقدار جسم منجمد سرعت یا طول حدوث او مختلف است از
قرار امراض و شمول میتوان گفت که انجماد دم مستخرجه از ورید سریع تر خواهد شد
هر چه قوای مریض کمتر زوال پذیرفته باشد چنانکه میبینیم که خون حاصل از فصد در
شخص [?] در حال صحت گاهی منعقد میگردد به ذات الریه فورا انجماد
پذیرد و بعکس خون حاصل از شخص مبتلا بمرض مزمن و ضعف مزاج و بعکس خون حاصل از فصد
شده و در ان حمیات [?] که انجماد خون ایشان پس از فصد بطی است و جسم منجمد دم بی تا
بدون صلابت و رخاوت چون [?] در حالت طبیعی قلیائیت دارد و مقدار طبیعی جسم
قلیا که باعث حالت طبیعت با محتاج دم است اما حال مقدار قلیائیت دم از حد

طبیعی تکاثر ومنیابه باعث رقت دم است چنانکه اینه وحالت فنی ازدیاد غلیظیه ثبت
او ازدیاد رقت در حالت حمیات لوبه و عفونه موافق اند وهم خارج شده از فصد
در هنگام اورام واضح است منه ذات الجنب و ذات الریه و ورم صفاق به زهری
مبدل میگردد جسم مجعد صغیر و اصلب سبب آنکه گلبولهای دم در دوران انجماد متصل
بهم دیگر اند ولا در حمیات لوبه و عفونه مقدار گلبولهای عقده از مائه لنفی کمتر و مقدار
مائیه بیشتر است بقسمی که غلظت انجماد لابد انیز کمتر خواهد بود

مطلب (۱۰۷) لایه لنفی خون که بزفلس و رمی فصد او را توان کشف نمود
از بقعهٔ لنفی است که در سطح فوقانی خون جسمی از فصد در بعض از امراض بصلابت به
ضرب شده و لیته ظاهر میشود از جهة عدم وجود گلبولهای دم در آنکه از مائیت و ماده لنفی
فوق الیسانه جمع اند در ماده لنفی تحت جمع میکردند و بوده مدیده اطبای فرنگ معتقد
براین بوده که ظهور این بقعهٔ لنفی در سطح خون حاصل از فصد علامت به تک حالت تورم
مرض و دوال بکرار فصد میشد و لیکن در این ضمن برخی از اطبای معروف تک آدولفه
معتقد گشته که بقعهٔ لنفی خون در مافوق خون فصد بدون وجود ورم در حالت
خون توانه ظهور کند و دلایل آورده که جمعقلقه مخلوط و خلاف لیجه اما حال با وجود
این اطبای معروفه دیگر باز قائل جمعقلقه ما مانده اند بعضی از معلمین فرانسه
دانه را آن از اهل درس امتحانات گذشته در خباب بدست گرفته جمیع قابلهای
مختلفه که باعث این بقعه بوده بواسطه تنزیات خاصه معلن نموده با ثبات

رسانده که بقعهٔ لنفی در خون فصد ظهور نمیرسد مگر در وقت اختلاف مقدار مائه لنفی
نسبت بمقدار گلبولهای دم بقسمیکه در بهر وقت مائه لنفی زیاد تر از حالت طبیعی شود
مثل در اورام که مقدار مائه لنفی دم در حالت طبیعی در هزار جزء میان سه جزء
است تا به سه جزء میرسد این بقعه ظاهر میشود و در این ضمن ملتفت گردیده که هر چند
در حقیقت دم و در یرقان الاحمر مقدار مائه لنفی از قاعده طبیعی تنزل کند جزء در هزار
جزء بیشتر نمیگردد ولی نسبت بمقدار گلبولها از حد طبیعی زیاد است زیرا که در این مرض مقدار
گلبولها که در حال طبیعی ۱۲۷ میباشد به نصف یعنی ۶۰ جزء تنزل مینماید و در حقیقت
مقدار مائه لنفی نسبت بمقدار گلبولها زیاد است و پس از ملاحظه بدقت و امتحانات
مختلفه در امراض متعدده چنان مستفاد گردید که بقعه لنفی در خون حاصل از فصد
بعمل نمی آید مگر در وقت اختلاف نسبتی بمقدار مائه لنفی و گلبولها و این حالت موجود است
مگر در اقسام اورام و در حقیقت دم و در یرقان الاحمر هر چند بحسب این دو مرض
بحسب مخالف حالات ورمیه اند ولی حال علامات ظاهر حقیقت دم و یرقان الاحمر
بقسمی واضح اند که اشتباه مرض ورمی غیر ممکن است پس باستثنای این دو مرض بقعه لنفی
فصد در بسیار اوقات دال بر وجود ورم در یک یا در چند آلات بدنیه میباشد
ولی چون از تجربیات دیگر معلوم گردیده که در امراض ورمیه بقعه لنفی خون ظهور
نمیرسد در وقتیکه اتفاق افتد ورمیه حالت از خشتر لنبار صغیر و خروج دم
بن به لنبار اسکه در حقیقت هر قطره از خون که خارج میشود و مدت دوام

که با نفراده انجام پذیرد و مانکه بعضی را فرصت نیست که چه آلسنه درها
فوق جمع شود لهذا عدم وجود جلس ورمی قصه دال بر عدم ورم نیست
هرچند وجود دال بر وجود ورم میباشد

مطلب (۱۰۸) بعضی از اجزاء خارجیه باعث فساد میگردند از جمله عفونت
هوائی و مادهٔ سمی مسری و صفرا و لبن و شیر و دم و مادهٔ سل و غیره که چون داخل دم گشته
باعث تغییر و فساد دم میشود و بعضی از این اجزاء خارجیه ظاهر گردد شسته مگر بس
از اثر به ابدان چون عفونت هوائی و مادهٔ سمی مسری که در این اوقات اثر
انهار بعضی از علامات خاصه معاین میگردد نه مثل طاعون و مرض مشهور
صفرای حالت طبیعی به نتیجه داخل دم نمیگردد بلکه بعضی از اجزاء او و بخصوص مادهٔ
ملونه در دم جذب شود و خواه بجهت اینکه کبد عمل طبیعی خود را بازگذارد و خواه
صفرا موجود در مخزن خود نتواند بامعاء اثنا عشر داخل گردد و این امراض صفراوی
حقیقة باین معنی که صفرای حقیقی داخل دم شده باشد وجود ندارد بلکه آنچه امراض
صفراویه معروفست مراد از بعضی حالتهای غیر طبیعیه میباشد با از دیاد ترشح
و یا قلت ترشح صفرا الکن حقیقی نیز داخل دم نمیگردد و لی بعضی از اجزاء او در
وقت تغییر عمل طبیعیه در او یافت شود و چون جذب آن الیاف بدرجه طول لازم نمود گی
باشد که را که بوله از آن باین مرض ظهور کند حال شسته بی بروز کند که او را تا
بول مورد نمود نتیجه جذب بعد است که در مثانه تعفن بهم رسانند

و نتیجه

و یا نتیجه جذب بعضی از اجزاء لبن میباشد همچنین است درباره شیر و لون
شیری که برخی از اوقات در ماهیت دم مشاهده میشود و مضبوط است و وجود
جسم دهنی خاص و آنچه که عنوان انتقال شیر کردند حقیقت ندارد لا از اشکالات
حقیقی در دم کمتر را دیده شده و در صورت اینکه با بعضی آمده بود از جمله
عروق متورمه و یا عروق دمویه و عروق لمفاویه که بواسطه آن از مواضع
مختلفه بدن که مبتلا به ترشح شده اند باشند جذب نموده و در هر صورت
انجذاب به دم در دم از جمله بدترین امراض است چنانچه در کتاب شفائیه
مذکور گردیده مادهٔ سل و مادهٔ سرطانی چون محل عظیم بدن را مبتلا ساخته باشند
بسیاری از اوقات داخل دم گشته باعث عروض علامات متوضعه از
امراض در بعضی از محل دیگر گردد بقسمی که علامات سل و علامات سرطانیه
عمومیت یافته کل مزاج سلی و یا سرطانی گردد و علامه هذا در تغیرات
حرکات قلب و شرائین

مطلب (۱۰۹) بجهت توضیح مطلب در اینجا ذکر کنیم اولا حرکات غیر طبیعیه
قلب را که از اختلال قلب بهم میرسد در وقتیکه یا قلب یا دم بحال غیر طبیعی
مبتلا میباشند ثانیا تغیرات نبض را در هنگام مرض

مطلب (۱۱۰) لا حرکات غیر طبیعی قلب بجهت درک تغیرات عمل قلب
در حین امراض بعضی تفصیلات تشریحیه مخصوص قلب در حال طبیعی لازم

است پس بدانکه قلب مرکز آلات دوران خون است و در تجویف ایسر
صدر قرار گرفته و از غشاء خارجی خاصی محاط شده و در دو جانب به اوعیهٔ
اوعیهٔ عظیمه مربوط آلات مجاوره است و چون قلب [illegible] مخروطی الشکل
سمت اعلای او که پهن است موسوم بقاعده و سمت اسفل او که شبیه نوک قبه
است بنقطهٔ قلب مشهور است و محل این قاعده و نقطهٔ او از ابهام قلب گرفته
قرار قلب در مکان نحو جزئی مدرب و قاعدهٔ او مایل بخلف و بیمین و
مقابل فقار پنجم و ششم و هفتم ظهر بدون اتصال بآنها چون وجود اورطی و
و مری در ما بین قاعدهٔ قلب و فقارات نوع از اتصال مانع آنها است اما نوک یا
نقطهٔ او بایسر است و در حینی که بدن انسان راست ایستاده باشد نقطهٔ
قلب مقابل فاصلهٔ پنجم این اضلاع است که زیر [illegible] و این ترکیب که عقب تر
از نوک پستان تمامی قلب در خلف نصف اسفل عظم قص و در خلف غضاریف
ضلع چهارم و ضلع پنجم و ضلع ششم قرار است بدین نوع که تقریبا ثلث قلب
یعنی دهلیز ایمن تقریبا از بطن ایمن در خلف نصف اسفل عظم قص و مابقی
قلب در سمت ایسر آن عظم قرار گرفته است و قلب با غشاء خارجی خود از
طرفین پوشیده شده است از ریه باستثناء قسمتی با دامن کوچک او بوجه
که در وسط که از ریه پوشیده نیست و این قسمت ناپوشیده عبارتست
از سطح مقدم بطن ایمن و سطح مقدم دهلیز ایمن و نوک قلب و زاویهٔ خارجی بطن

ایسر

ایسر و این قسمت ظاهر و ناپوشیده قلب با پنج شریان وریدی و الرئوی
که از خلف بطن ایسر ابتدا مینماید از جهار صدری فقط با آنکه غشاء
خارجی قلب و بعد از قلیل از جهت نفوذ خود مایل مینماید شبه ابتدای
وریدی با سر پوشهای متعلق بخود و مبدأ اورطی با سر پوشها و قشرهای خود که در
خلف شریان وریدی قرار دارند از سمت قدام مقابل زاویهٔ فوقانی
اتصال ضلع چهارم بکنار ایسر عظم قص و از سمت خلف مقابل کنار
اسفل فقرهٔ پنجم ظهر واقع اند ثقبهای دهلیزها و بطون در تحت
مبدأ شریان وریدی قرار دارند بدین نوع که چون قلب تقریبا بطور
واقع است ثقبهٔ ایمن جزئی پائین تر است از ثقبهٔ ایسر و قسمت پیش
آمده شریان وریدی که در تحت انشعاب آن شریان واقع است
در فاصلهٔ مابین ضلع دوم و سوم ایسر نزدیک بعظم قص متمکن است
همچنانکه اورطی از خلف شریان وریدی ظاهر گردیده متصاعد است
بعظم قص و در خلف خط متوسط آن عظم عبور مینماید تا محلی که قوس
اورطی بنا میگردد شریان وریدی نیز در خلف عظم قص است لکن نه
در وسط بلکه در سمت ایسر او تا وقتیکه به ضلع دوم و سوم میرسد
و قوس اورطی مقابل وسط اعلای عظم قص و فاصلهٔ مابین ضلع اول
و دوم است بتقسیمیکه چون از آن حکم کرده شود فرود آید از خط سمت

بطلان قوس آورت خواهند بجنبه ادرار و نقطهٔ قلب ارتباط بهیچ اطراف ندارد
وفقط از عروق خارجی قلب پوشیده شده اند باز اختلاف مکان قلب
بسیار قلیل است از جهت ارتباط او بعروق عظیمهٔ قاعدهٔ قلب بالات مجاوره
از جهت اتصال عروق محل قلب بحجاب حاجز و بواسطه این اتصال بحجاب حاجز
بواسطهٔ قسمت قلب که ارتباط بالات مجاوره ندارد و نیز ادرار و نوک در حین
خروج هوا بسمت فوق و در حین استنشاق هوا بسمت اسفل متحرک
میگردند و حرکات مختلف اضلاع در هنگام استنشاق و در هنگام خروج
هوا محدود بهمین تغییرات مکانیه قلب است و از همین جهت است که در هنگام
استنشاق قوی نوک قلب که محل حرکت او در فاصلهٔ پنجم بین
اضلاع معین است حال در فاصلهٔ ششم مشاهده میگردد و از آنجهت است
حال طبیعی بجهت اینکه از صعود اضلاع در آن اوقات ریه نوک قلب را
میپوشاند و بالعکس چون قوه تام هوای تنفس را خارج میسازیم اضلاع
پائین میافتند و در جهت صلب صدر نزدیکتر بقلب شده تقسیم
که ضربان قلب در فاصلهٔ پنجم بین اضلاع و بالعکس او از فوق در
ضلع پنجم و از تحت در ضلع اسفل عظم قص ظاهر میشود اثر امتداد مدت
وعظم بطن از هر سبب بعمل آمده خروج هوا نیز بر تغییر مکان ضربان قلب
مؤثر خواهند بود و حوادث دیگر نیز که بر ترشحات بر آن قسمت قلب

را ازدیاد

که ارتباط بالات مجاوره ندارد و نیز بر ادرار و نوک لهذا اختلاف وضع
بدن انسان نیز باعث جزئی اختلاف در مکان قلب خواهد داشت در
هنگام ملاحظه قلب در حین امراض سه منظور بکار است اول
ملاحظهٔ مکان و حجم قلب دویم ملاحظه حرکات سیم ملاحظه اصوات
قلب

مطلب (۱۱۱) لا ملاحظهٔ مکان و حجم قلب برای آنکه از مکان و حجم
قلب اطلاع بهم برسانیم بواسطهٔ عمل لامسه وعمل قرعه بجهة لامسه باید
طبیب دست را قدری گرم کرده بدون واسطه بروی محل قلب بگذارد و اگر
بجهتی از جهات انقسم لمس کردن غیر میسر او باشد انگشتان را با پارچهٔ نازک
بدون خصوص بپوشانند و بهترین وضع مریض بجهة عمل لامسه آن بر پشت است
و با نشستن بهمین نوع که اندام جزئی بطرف اقدام و بسمت چپ باشد در بعضی اشخاص
قدر واحد ضربان قلب بهیچ وجه در قدام مشخص نیست جزئی معین هم در پشت
مقابل فقرهٔ چهارم و پنجم ظاهر در بعضی اشخاص دیگر چون ضربان قلب از قدام
معین نباشد مضایقه نیست که مریض را بر رو خوابانند محل قلب را با دست
تجسس نمایند یکی از علامات خاصه که در حین لمس محل قلب میتوان ظاهر نمود
احساس لرزش یا رعشه است که بعضی او را تشبیه نموده اند بحسی که احساس میشود در
وقتی که دست را بروی پشت گربه گذاشته او از گربه بصوت خاصی ظاهر شود و بعضی دیگر

او را شبیه بضربه جسمی که ظاهر میشود در موقعیکه شخصی که دست خود را بروی حلقوم
کسی نهد در حین اینکه آن شخص ثانی تیتانی قوه صوت تکلم نماید و از بابت
شباهت اول آن لرزش را بنام خور خور گربه موسوم نموده اند و این خور خور
گربه دال بر تنگی مجاری ضیق فوهات قلب و یا صوت اغشیه کاذبه در جوف
خارجی قلب را و علامات خاص دیگر که در حین لمس محل قلب غیر طبیعی است مراد
از حرکت های [...] که در اشخاص ضعیف البنیه که از سیلان دم شده و یا در
حالت نزع و از حرکت مرضی غیر طبیعی است در هنگام ورم غشاء خارجی قلب
بجهت عدم قرع بر محل قلب با وجود نقص بر پشت غضروف ها این تقسیم که طبیب
بسهولت در این [...] عمل نماید در اشخاص سالم و در آنهائیکه مبتلا بمرض
ترکیب نباشند صوت حاصله از قرع هم خواه هیچ در محل مقابل موضع صغیر
قلب را که از ریه پوشیده نیست و در باقی که از ریه پوشیده است صوت قرع
واضح تر خواهد بود در صورتیکه علامت قرع شود و هنگامیکه قرع بقوت باشد
صوت هم قلب با ظاهر میگردد و حال چون اصمیت هم خارج از محل
طبیعی قلب بظهور رسد دلیل بر تغییر مکان قلب خواهد بود و چون عظم قلب موجود
باشد محل انعکاس صوت هم عظیم تر از حال طبیعی است و در وقت [...] غلظت
جدار قلب صوت حاصله از قرع بسیار اصم است و وجود اجتماعات در غشاء
خارجی قلب نیز از صوت اصم شده معلوم میگردد و در صورت اینصورت اصم

از محل

در مقابل همه آنها قرع و شرایان در ریه را ابتدا کرده از آنجا تا اسفل اصم تر
میگردد و صغر قلب نیز از قرع تشخیص داده میشود بدین نوع که چون بضرب
جزئی قرع نمائیم و صوت حاصله از عظم اصم نباشد معلوم است که قلب منقبض
بجهة [...] بعضی از ریه پوشیده شده و تشخیص این از دیاد
تمیه قلب و عظم مشخص گردد زیرا که پس از قضه محل قلب را قرع نمائیم
چون در قلبی که از بابت ازدیاد تمیه عظیم شده با تغییر حجم از قضه جزئی
ولیکن تغییر صوت از قرعه نیز جزئی خواهد بود بعکس اینکه قلبی که بواسطه
زیادتی خون عظیم باشد از قضه بمقدار کلی صغیر میشود و صغر او در آن اوقات
از قرع قبل و بعد از قضه واضح و عیان خواهد شد

مطلب (۱۱۲) لاملاحظه حرکات قلب هم آنکه دهلیز قلب و بطون قلب
بترتیب منقبض میشوند بنحویکه ابتدا دهلیز منقبض شده و بعد بطون انقباض
یافته بعد از انقباض بطون حرکت انبساط او ظهور کند و پس از این دو حرکت
موقع استراحتی [...] حرکت با هنگام سکون معلوم است و این حرکات
قلب در حال طبیعی در محل مابین غضروف پنجم و ششم ضلع چپ بواسطه
لمس جزئی متغیر و لیکن بواسطه [...] بسهولت مشخص است مختلف میباشد
از قرار امراض مختلفه که قلب را مبتلا سازد از اینجمله اختلاف
مابین حرکت قلب و حرکت نبض در بعضی اوقات دلیل بر مرض قلب او هم

عظیمه خواهد بود مثلا چون در هنگام حرکت شدید قلب نبض بالعکس بسیار ضعیف
وسریع بود دلیل باشد بر نازک بودن جدار قلب و با صغر غیر طبیعی تجویف قلب واگر
انقباض حرکت شدید قلب با صغر وسرعت نبض در اشخاص تنومند کند که ظاهرا
صحیح وسالم اند دلیل بر غلظت جرم عضلانی قلب خواهد بود اجتماع رطوبت
در جوف غشاء خارجی قلب باعث نامعین بودن حرکات قلب گردد واگر
هم معین باشد مکان آن حرکت مختلف خواهد بود از قرار اختلاف وضع
مریض و بالعکس حرکت قلب در حین تغییر وضع مریض هیچ تغییر مکانی
نخواهد یافت هنگامیکه اتصال غیر طبیعی میان قلب وغشاء خارجی او موجود
بود امراض مختلفه ریه باعث گردد که قلب از فشار ریه تغییر مکان یابد
حرکت قلب در محل غیر طبیعی ظاهر شود در اشخاص بسیار ضعیف حرکات قلب هم
در لمس معین اند وهم از نظر دیده میشوند بسیاری از حرکات غیر طبیعی قلب مرکب
اند بحرکات خاصه نبض چنانچه مفصلا در مطلب ۱۴۱ مذکور است

مطلب (۱۱۳) ملاحظه اصوات قلب چنانچه در مطلب [illegible] بیان
نمودیم اصوات طبیعی قلب بر دو نوع اند نخست صوت اول که هم صوت انقباض گویند
اهم وطولانی است ومتقارن ومصادف با انقباض بطن و با حس نبض در شرائین
عظیمه میباشد ومخصوص است در مابین ضلع چهارم وپنجم در مادون تحت نوک پستان
و قبه رنگ گویه بالاتر از مکان نوک قلب وصوت ثانی که هم صوت

انبساط

انبساط گویند روشن و قصیر المدت ومتصل بصوت اول است و واضح
تر است در فوق ضلع سیم و در سمت راست نوک پستان ولهذا از تمام
انقباضات اول دفعتی موسع است براحتی تمییز [illegible] صوت مطلوب [illegible]
تشخیص اصوات قلب هر یک بانفراده سهل تر است وقتیکه نبض
بطی باشد وخود اصوات واضح تر اند در اشخاص لاغر از این اشخاص در وقت
خوابیدن بسمت پهلو راست میگردند در شخص سالم این اصوات خارج
از محل قلب استماع نمیشوند ولی در اشخاص جوان تنک در اطفال
اصوات مذکور در تمام صدر مسموع میگردند هم از قدام وهم از خلف
و بهر جائی از صدر برسد سر صوت در آلات صدریه است
نیز باشد در عظم کتف بانعکاس اجزاء بوده در وقت تقدم ریه و فقد ریه
اصوات قلب در موضع نفیه از خود قلب مسموع میشوند وچون ریه
راست بانفراده متقدم باشد اصوات قلب بسیار واضح در سمت ایمن
صدر مسموع میگردد هم از قدام وهم از خلف وبالعکس در سمت ایسر
صدر واضح تر از آنکه عده طبیعی نخواهد بود اقوال اطبا ومعلمین
معروفه درباره سبب این دو صوت خاص قلب بسیار مختلف اند ولی
تعریف آن اقوال مختلفه در تحقیقات باعث تطویل کلام است بخصوص
چون این مطلب در کتاب بدایع الحکمه مقرب الخاقان دکتر طولوزان

بتفصیل مذکور گردیده

مطلب (۱۱۴) اصوات قلب بنسبت قوه و ضعف مختلف اند چنانکه
صوت قوی بسیاری از اوقات باضربان قوی قلب در هنگام طپش او
هم از صاحب قلب و هم از اشخاص مجاور مسموع میشود و در هنگام کشش
غیر طبیعی قلب برقت صدا از صوت قلب نیز قوی و با ضربان او
ضعیف میباشد و بالعکس بسیاری از اوقات اصوات بقسمی ضعیف میشوند
که استماع آنها بصعوبت خواهد بود چنانکه همین اگر در ضعف عامه بدن
و در ضعف موضعی قلب و در هنگام مانع بودن دوران دم در ریه و در
وقت اجتماع دم در قلب و در تسمم الیاف عضلانی او و در ازدیاد
تنمیه قلب و در انبساط اخیر علاوه بر ضعیف بودن صوت قلب ضربان
او نیز بسیار سست میباشد

مطلب (۱۱۵) در هنگام طپش قلب و بعضی از حرکات عنیفه صوت اول بعضی
و صدات اصلی قلب بسیار بلند بفراده به نحو مشخص است و در تعددات صوت
بعضی نقص طولانی و صوت اول مختص کثیر الدوام میباشد

مطلب (۱۱۶) علاوه بر اختلاف قوه اصوات طبیعی قلب بعضی از اصوات
غیر طبیعیه در هنگام امراض درون قلب و در خارج قلب بظهور میرسند

مطلب (۱۱۷) الف اصوات غیر طبیعیه درون قلب بنامهای مختلفه موسوم اند

گونه

گونه از قبیل شباهت باصوات خارجیه مثلا صوت دمیدن و صوت
اره و صدات چیز تراش و صوت شیطال در میان اطبا معروف اند و
هر چند از این اصوات غیر طبیعیه اکثر الاوقات دلیل بر امراض عضویه
قلبیه و یا برخی از اوقات هم بدون مرض مخصوص آن اتفاق [illegible]
قلیل الدم این اصوات بظهور میرسند

مطلب (۱۱۸) الف اصوات غیر طبیعیه در خارج قلب عبارتند از
اصواتیکه ناشی اند از صفاقهای که در سطح بیرونی غشاء خارجی قلب و داخلی حرکات
او و این صفاقها که در حال طبیعی بدون صوت خاصی است ولی در
هنگام مرض از آن صفاقها صوتی حاصل شود بعلت حادثه از صفاقها
بر جسم دوتی و ناهموار میشوند هم دیگر و التهاب ایشان صوت را بصوت صفاقها
و صوت رنده و صوت [illegible] مانند کامل تشخیص این اصوات
در امراض قلب رجوع شود بکتاب بدایع الحکمه مذکور فوق

مطلب (۱۱۹) الف تغییر نبض در هنگام امراض بسته ملاحظه نبض
مخفیه ترین این نوع است که طبیب باید از ورود بمریض چند دقیقه
تامل کند چون به تجربه رسیده که ورود طبیب باعث تغییر حالت
نفسانیه مریض است که غالبا منتهی به باعث اختلاف نبض گردد و اگر
این تغییر حالت نفسانیه اغلب بزودی میگذرد لهذا بعد از چند دقیقه حالت نبض

بحالت سابق رجوع خواهد نمود تجربه شمردن قرعات نبض یک انگشت کافی
میباشد و لا تجربه در کمیع تغییرات او بهترین نوع آنست که هر چهار انگشت را
روی معبر شریان گذارده نبض رجوع نمائیم و اما در اختلاف حرکات نبض
معاین شود در وقتیکه بخنصر شریان را میفشاریم سبابه از قوه انقباضیه بهتر مخبر
گردد در اطفال صغیره چون ملاحظه نبض در ایشان زیاد صعوبت دارد اغلب
بهتر است که طبیب ضربان قلب را ملاحظه نماید

مطلب (۱۲۰) سرعت نبض از جمیع علامات او سهلتر واضح میگردد
و این سرعت نبض مرافق بعدد انقباض قلب است و هرگز بیشتر از وی نیست بلکه
شود که کمتر از او گردد در بعضی از امراض مشاهده کردیم واقعه به بطون قلب بعضی قلبکات
که بر ثقیل که در حالت حرکت است اثری نمیماند هر چگونه ضربان قلب هم متوقف
در شریان زیاد امانمیرسد و در بعضی از امراض دیگر قلب منقبض میشود و اما خون داد او
نیست و در بعضی دیگر فشار وارده بر شریان مانع از عبور دم است و در این صورت
نبض غیر معاین خواهد بود و در حالت غشی ضربان قلب بطوری ضعیف است که
حرکت نبض غیر معاین خواهد بود لاکن این چنین اتفاقات نادر است نبض عموماً بر قدر
سرعت انقباض قلب را معاین مینماید

مطلب (۱۲۱) عدد قرعات نبض در هنگام صحت مختلف است از قرار سن
و ضعف و مزاج و وضع بدن و وقت روز و خواب و حرکت بدن و غذا و حرکات

نفسیه و از قرار حرارت و لطافت هوا و قوه مزاج شخص

مطلب (۱۲۲) درباره اختلاف نبض نسبت بسن در اطفال جدید
الولاده و در اطفالیکه از عمر ایشان بیشتر از سه ماه گذشته نبض بطوری مختلف است
که قاعده صحیح در این باب تا بحال مشخص نگردیده مخصوصاً که در این قسم اطفال نبض
بعینه نه تمیز از مرض و نه تمیز از صحت است و اما بعد از سه ماه سرعت
نبض مرتب رجا تقلیل میگردد تا سن بیست و پنج سالگی الی سال سی از این
عمر چندان اختلاف دیگر نشاید و نبض مردان در سن کمال ۷۰ و در اوائل
سالهای سن سه اول بیشتر قرعه است

مطلب (۱۲۳) اختلاف نبض نسبت بصنف تا سن هفت مرحوبیت و اما در
عمر و ضبط قرعات نبض در سن اناثیه بطبقه شش الی چهارده قرعه بیشتر از مردان است

مطلب (۱۲۴) اختلاف نبض نسبت بمزاج چندان تا بحال مشخص نگردیده
اگر چه اطبا قائل بر این اند که سرعت نبض اشخاص دموی مزاج و اشخاص عصبانی
مزاج بیش از سرعت نبض اشخاص بلغمی مزاج و صفراوی مزاج است

مطلب (۱۲۵) اختلاف نبض نسبت بوضع بدن با آنکه در حال صحت سرعت
نبض مختلف است از قرار اینکه شخص ایستاده و یا نشسته و یا خوابیده باشد در مرد
بسن ۲۵ ساله نبض در حالت ایستادن ۷۹ در همان سن ۲۵ ساله نبض در حالت
نشستن ۷۰ بود در همان سن ۲۵ ساله نبض در حالت خوابیده ۶۶ بود

زنها بهمان سن در حالت ایستادن ۹۱ بود و در همان زن در حالت نشستن ۸۴ بود
و در همان زن نبض در حالت خوابیدن ۸۰ بود و این اختلاف در سرعت نبض
در زن اغلب بیشتر است تا مرد و در سن کامل بیشتر تا در طفولیت و در
صبح بیش از شب است

مطلب (۱۲۶) در اشخاص سالم سرعت نبض در صبح بیش از سرعت نبض
وقت غروب است و سرعت او بتدریج از صبح الی شب متناقص قلیل
شود و از تجربیات مخصوصه در این باب معلوم گردیده که سرعت نبضیکه پس از خوردن
غذای معین در صبح ظاهر گشته بیشتر و با دوام تر است تا سرعت نبض که پس از
خوردن همان غذا در عصر بظهور میرسد و خوردن همان غذا در شب هیچ
تغییری در سرعت همان نبض بعمل نیاورد

مطلب (۱۲۷) اختلاف نبض نسبت بخواب سرعت نبض در حالت خواب
از ده الی پانزده ضربه کمتر میگردد و بالعکس بیخوابی بر سرعت او میافزاید

مطلب (۱۲۸) اختلاف نبض نسبت بحرکت بدنیه هیچ چیزی بقدر حرکت
عضلانی باعث سرعت نبض نمیشود بهمین سبب است که بعد از مشق زورخانه سرعت
نبض سه مقابل قاعده معتاد دیده شده است و اما چون حرکت
عضلانی بحد افراط برسد و باعث خستگی گردد نبض مثل سایر اعمال بدن ضعیف
شود و قوت از قاعده معتاد نقصان کامل می یابد حرکت باد بطء

مثل نوار

مثل نوار است و کسانیکه نیز نبض را سریع مینمایند میگوئیم درباره بعضی از
اطباء اطلاف زنان و نالایق که خود نوار استینه و نبض نوار دیگر را گرفته
تجویز فصد و حجامت مینمایند

مطلب (۱۲۹) اختلاف نبض نسبت بغذا بهر اندازه اغذیه نباتیه بر سرعت
نبض قلیلی الاثر اند و اغذیه حیوانیه مؤثر تر و لهذا اشربه حاره با بعضی عرق
سرعت کامل میکردند و همچنین مسکرات خواه شخص عادی و خواه غیر عادی مرا آنها
بود و اشربه بارده سرعت نبض را تقلیل مینماید

مطلب (۱۳۰) اختلاف نبض نسبت بحرکت نفسانیه از قرار
جنسیت انحرکات نفسانیه است به معنی که حرکات نفسانیه محرکه
چون خوشحالی و غضب خفقان نبض را سریع کنند و حرکات نفسانیه مضعفه
چون ترس و اندوه بطئی مینمایند و از این جهت است که باید طبیب پیش از دیدن
مریض قدری تامل در ملاحظه نبض او کند تا نبض مریض بحال سابق
رجعت نماید چنانچه در مطلب ۱۱۹ مذکور گردید

مطلب (۱۳۱) اختلاف نبض نسبت بحرارت هوا در هوای گرم علی الخصوص
در هوای گرم مرطوب نبض بسیاری از اوقات دو مقابل سرعت متعارف اول خود
میرسد

مطلب (۱۳۲) اختلاف نبض نسبت بلطافت هوا از امتحانات

سیاحانی که بسر کوههای بسیار بلند رسیده‌اند معلوم کرده‌اند که نبض در ارتفاع سرعت
کاملاً بهم میرساند و شخص سیاحی که در خود قصبه دهات نبض او وقت ظهر
هر روز ۶۴ در دقیقه هفتاد و هفتاد و دو در قریه میزد ۲۲ روز دیگر وقت ظهر در فوق
ترین جای کوه بصد و یک رسیده بود

مطلب (۱۳۳) اختلاف نبض بنسبت بقوه مزاج حرارت ضعف جزئی بدون
مرض موجود بود سرعت نبض نقصان میدهد ولی در ضعف بزوال قوی و در ضعف
مرکب با هیجان و فوران نبض سرعت بهم میرساند

مطلب (۱۳۴) من باب منته اوله سرعت نبض در اشخاص سالمه حرکت
عضلانی است و حرکت باده بطور دائمه نیه حیوانیه و دوشربه حاره بفصل و شدت
حرارت هوا و لطافت هوا و ضعف بزوال قوی و جوانب و غلظت و کثرت
دم و حرکات نفسانیه محرکه

مطلب (۱۳۵) اما اسباب منته اوله بطوء نبض خواب و خستگی و
و جلسن مدامی و حرکات نفسانیه مضعفه و ضعف جزئی بدون مرض و
استعمال برودت از خارج یا از داخل و فشار هوا و مبدل ساختن حالت
ایستاده را به نشستن یا حالت نشستن را بخوابیدن

مطلب (۱۳۶) علاوه بر علامات حادثه از سرعت و بطوء نبض علامات
دیگر [illegible] علامت حظیمه و از این جمله باید دانست که نبض در رجال [illegible]

عموماً منتظم و حجمش ممتلی و قدرش فشار است و در منتهای فشار با انگشت محسوس میشود
مقاومت بر انگشت میدهد ولی نبض اناث کمتر و نبض اطفال صغیر است
و ضربان او سریع نبض اشخاص دموی المزاج ممتلی و صلب و سریع است و
نبض بلغمی مزاجان بطئ میباشد و در سن شیخوخیت نبض اغلب صلابت بهم میرساند
از جهت اضافه صلابت جدار شریانها

مطلب (۱۳۷) ندرةً نبض اشخاص سالم علی الدوام غیر منتظم و متناوب
منظر است و چون این قسم اشخاص مبتلا بمرض گردند نبض ایشان منتظم شود پس از صحت
از مرض مجدداً متناوب گردد و اگرچه باعث و حقیقت این حالت تماماً
فهمیده نشده ولی اینقدر معلوم گردیده که این حالت استثنائی مخصوص است
در اشخاص مبتلا بسوء الهضم بخصوص مبتلا از سوء الهضم که مرکب است به نفخ
شدید

مطلب (۱۳۸) هرچند سرعت و بطوء نبض از جمله علامات کلیه امراض میباشد
ولی نه چنان است که برای این حالت علامت دیگر حادث از نبض فهمیده
توضیح مطلب باید حالتهای نبض را در هر دقیقه ملاحظه نمائیم پس باید دانست
که اثر حادثه از نبض بر اصبع فشاریده اثری است مرکب از ضربان قلب
و مقاومت اورطی و عروق عظیمه

مطلب (۱۳۹) حالتهای نبض متعلق بضربان قلب مختلف است اول از

نبض سریع و عریض و این مرکب است از سرعت حرکت قلب و از خروج مقدار
کامل دم در هر انقباض و از عدم استرخاء جدار شریان و این قسم نبض مختص اول
است در درجه اول بعضی از امراض حاده و امراض جلدیه حاده چون مخملک
و درد حلق و حمره و در درجه اولی ذات الریه. نبض سریع و عریض و صلب
مرکب است از سرعت حرکات قلب و از خروج مقدار کامل دم در هر انقباض
او و از زوال قوه استرخاء شرایین و ظاهر گردد در غلظت دم که نتیجه آن
شدت تشنجات است. نبض جزئی سریع و عریض مرکب است از قلت سرعت حرکت
قلب و از خروج مقدار کامل دم در هر انقباض او و ظاهر گردد در غلظت دم
مرکب بقلت از نبض سریع و عریض و صلب و متواتر مرکب است از حرکت سریع
و تواتر قلب و از خروج مقدار کامل دم در هر انقباض قلب و از تکمیل قوه
استرخای شرایین و ظاهر گردد در حمیات دمویه. نبض سریع و عریض و صلب
مختلج مرکب است از سرعت حرکت قلب و از خروج مقدار کامل دم در هر
انقباض او و از تکمیل استرخای شریان در وسط زمان اطلاق با عدم استرخاء جدار
شرایین عظیمه و این نبض مختص است در انوریسم و در کسی که در ارتیه او
مانع از جریان دم. نبض سریع و صغیر و متواتر مرکب است از سرعت حرکت
قلب و تواتر انقباض و خروج مقدار قلیل از دم در هر انقباض و این
نبض در مرد آن حول ظاهر گردد در حال کثافت بواسطه اسهال و در اثنای

از قرار اعداد قرعات قلب و نبض. نبض یا سریع است یا بطی. هم از
انتظام انقباضات قلب تقسیم کنند نبض یا منتظم و یا غیر منتظم و یا متفاوت. یا اختلاف
این نبض غیر منتظم و نبض متفاوت آنست که نبض غیر منتظم ظهور کند باختلاف
قرعات در هر وضع غیر معین بعکس نبض متفاوت که اختلاف قرعات او
باز بوعده معینی ظهور مینماید. از قرار مقدار دم متحرک در هر انقباض قلب نبض
عریض است و یا ضیق. و چون مقدار دم در هر انقباض مساوی باشد نبض را
مستوی خوانند و چون غیر مساوی بود نبض را غیر مستوی گویند. چهارم از قرار
طول مدت هر یک از قرعات قلب نبض بطی است و یا سریع است

مطلب (۱۴۰) فی اختلاف نبض نسبت بمقاومت الارتیه و عروق
عظیمه. نبض یا جهت مقاومت الارتیه بر نبض باعث تغییرات سختی نبض او
بشود. هنگامی که در وقت انقباض قوه استرخای جدار الارتیه نبض صلب است یعنی منطبع
بفشار انگشت نیست و در هنگام قلت استرخاء نبض لین یعنی قابل فشرده شدن
است و چون استرخاء جدار الارتیه بدره فاقد گردد نبض مختلج میشود چنانچه در
انوریسم بظهور میرسد

مطلب (۱۴۱) فی اختلافات مذکوره نبض بسیار بندرت هر یک بانفراد
ظهور مینماید بلکه با نواع مختلفه ترکیب یافته دال بر مرض میشوند و بجهة
توضیح این مطلب چند قسم از انواع نبضهای مرکبه را در اینجا مذکور میسازیم

دال بر قلت دم است و نبض صغیر با سرعت و تواتر قلیل دلالت
نزدیک بحال طبیعی است و چون اختلاف در سرعت و تواتر اوال
بر دلالت امراض انا شیه نیست نبض بطئ و عریض و صلب مرکب است
از بطوء حرکت قلب با مقدار کم از دم و با شرائین در حالت کمال استرخاء
و این قسم نبض مثل اول است در سکته قلب از رجوع نفصه و در استسقاء قلبی
و در ضربه و ضغطه دماغ بروز دارد نبض غیر منتظم و سریع باطی
حالی که از خروج مقدار مختلف دم در هر انقباض قلب و از انقباض
در مواقع غیر مستوی و چون مقدار دم مخرج از قلب منوط است بقلت و زیادتی
از دهیز یا بقلت قوه قلب در حرکت دادن خون دال و این قسم نبض
دال است یا بر مرض سرایتی در گوشته قلب یا بر عدم تسمیه خون یا بر وجود
اسبابی که مانع اند در جریان طبیعی دم به دهیز چپ را چنانکه در بعضی از امراض ریه
ممکن است

مطلب (۱۴۲۲) ملاحظه نبض بملاحظه سایر علامات مرجحه از جمله مفیدترین
اعمال جهت تشخیص امراض است ولی بسیاری از اوقات ملاحظه نبض انفراداً
طبیب را کافی است در تشخیص بعضی از امراض مثل سل ریه و امراض قلبی
که بدون علامات واضحه در اول بروز ظهور مینمایند ولی افسوس که علم
بر نبض کما بایستی مشکل است که مهارت تام در او بدون تحقیق و عمل کاری

و جلی نبود

مطلب (۱۴۲۳) علاوه بر علامات نبضیه فوق لفظ تغییرات اتفاقیه
در باب تغییرات در نبض بظهور میرسد از جمله نبض مطرقی که دو قرعه او بر عکس
متصل بهم اند و پس از آنها فتوری هست و پس از فتور مجدداً دو قرعه متصل بهم ظاهر
شده و هلم جرا این قسم نبض را علامات بر قرب سیلان دم میدانند نبض مکرر
که نبض را چون قرعه دوم ضعیف تر است از قرعه اول و قرعه سیم
ضعیف تر است از قرعه دوم و قرعه چهارم مثل قرعه اول و قرعه پنجم
مثل قرعه دوم و ششم مثل سیم نبض دودی یا نملی عبارت از نبضی
است که حرکت او را شبیه نموده اند بحرکت حشرات و این نبض است
ضعیف که پس از چند ثانیه مبدل میشود به نبض غریب و این قسم نبض ظاهر میشود
در امراض تشنجیه و در مقدمات سکته نبض ذنب الفاری خود را ظاهر
می نماید بقربات نبضیکه متصل ضعیف تر گشته بالاخره بمدة چند ثانیه
موقوف میشود و باز مجدداً بقسم اول ظاهر مینماید و این قسم نبض بندرة دیده
شود در غشی و عموماً نزدیک است در حال نزع

ملاحظه سیم در تغییرات حرارت بدنیه

مطلب (۱۴۲۴) هرگاه حرارت بدنیه متغیر شود یا بواسطه اسباب خارجیه
یا بواسطه تغییرات غیر طبیعیه تنفس و دوران دم و تغذیه که منبع حرارت بدنیه

اما اگر از هر سببی بعضی باشد تغییرات حرارت دفعیه هر دو نوع می‌باشد نوعی تغییرات
برودت و نوعی تغییرات حرارت

مطلب (۱۴۵) تغییرات در قلت و شدت برودت به اسامی مختلفه معلوم است چنانکه
برودت مخصوصه حمیات را برودت فقط و برودت شدیده تر از او را با لرزش
چونکه قشعریره و برودت بیش از آن را با تشنج برودت گزاری و شدت برودت را هم
حس را برودت سرسری نامند برودت فقط در امراض نزله و در وجع مفاصل در
جرب و در بیماران با تمنا و در اثر شدید و طول لاذع ادویه زیتیه و در تقی معده
و در ضعف قوی و در غم و غصه شدید و قشعریره ظاهر شود در وقت رسیدن آثار عفن
خوش آینده دماغ و در هنگام تهوع و بروز اوجاع شدیده و تغییرات فوریه
هوا و در ابتدا از حمیات و در اول اورام و در اوان صدمات شدیده و در بعضی
از مواضع بدن و در وقت خروج مقعده و در خروج فضولات بعضی از
کار در یک دفعه و چون قشعریره [illegible] که در اثنای حالت بدن سبب
معالجه اغلب دال بر برودت خفی است قشعریره که در هنگام رفتار
حمیات متصله ظاهر شود اغلب دال بر قرب بحران است و چون جز با تقلیل
الدوام بوجه ان لعرقیت و بالعکس در وقت کج و طول است علامت است
یعنی میزان عدم تسلط طبیعت را بر مرض و صعوبت آن بر دفع مرض قشعریره
علامتی است یعنی در وقتی که در حین ترشحات بحرانیه و یا مرکب با
بحران.

بحرارت شدیده داخلیه و با بعضی آسیبی از وجوا و جاع شدیده در آلات
باطنه و در وقتیکه تشنج است اگر قشعریره میتوان بملاحظه جمعی تشخیص نمود که
این تشنج بطلب خواهد انجامید و احساس برودت در راس قبلی از هجوم صرع
در همراه اوقات علامتی است یعنی برودت شدیده با تشنج و با بعضی حس و لیکن
با شدت مرضی و در شدت ارزاد بر آلات عصبانیه میباشد و در همراه اوقات
دال بر نوبت است خاصه چون در حین امراض حاده مانع گردد حرکت حس
در جمله را و نوابی که با تقسیم برودت شدیده با تشنج با تقسیم حس است اغلب اکثر سر
صعب العلاج است برودت شدیده با تشنج با عدم حس در حین اورام شدیده دال
بر صدمات ریه یا بر انتقال مرض به دماغ است مگر اینکه فوراً بعد از انقسام برودت
ترشح بحرانی شدید بظهور رسد و در مضیفت اغلب دال بر حدوث است برودت
موضعی که از خود مریض احساس شود چون در حین وجود علامات دیگر ظاهر
شود علامت قرب موت است و برودت بعرق سرد علامت خاص خفقان
قلب و غشی و اثر بعضی از سموم و اورام باطنیه شدیده و دال قوی و غالباً
در حالت نزع است

مطلب (۱۴۶) تغییرات قلت و شدت حرارت بدنیه با اقسام مختلفه
است چنانکه حرارت حاده و عام علامت ثابت اول امراض ورمیه است و چون در این
ضمن این حرارت تمام جلد لینه باشد دال بر جودت است در اورام حاده چون

مقاومت طبیعت زیاد است لهذا حرارت بدنیه زیاد نبود بالعکس در امراض
عفنه حرارت تقلیل پیدا میکند زیرا که درین امراض مقاومت طبیعت قلیل و مرض
غالب بر طبیعت است الا در نوبه‌ها که در ابتداء احیاناً حصه حرارت بدنیه
تحلیل شده و خیال شده زیرا که در هر دوره حالت مرض واداد میگردد در وقتیکه قوای نفس
[illegible] انه حرارت [illegible] شبارت از حرارت شده [illegible] غیر طبیعی است
که فردا از دست طبیب احساس [illegible] ثانیه که [illegible] مریض
[illegible] و در ان [illegible] احساس نموده که [illegible] مریض [illegible] از برداشتن دست باز
بده [illegible] ثانیه [illegible] و این [illegible] حرارت [illegible] مخصوص است حمیات
ورمیه شده [illegible] و حمیات صفراویه و حمیات حصبه را حرارت [illegible] گویند
هنگامیکه عفونت حرارت موضعیه غیر طبیعیه در صورت و در عنق و در صدر
ولی مخصوص در صورت ظاهر شود با حمره و [illegible] با عرق قلیل و این حرارت [illegible]
حرارت همین قدر که [illegible] معدوم شده و این حالت نادر نیست در
اشخاص ذکی الحس و در مبتلایان با ختناق رحم و در زنان یائسه و نیز [illegible]
[illegible] از [illegible] خود [illegible] متصف باشند باشخاصیکه در حال نقاهت
[illegible] خواهد بود که [illegible] ضعف [illegible]
موضعیه [illegible] موضعیه [illegible] حرارت کف دست و کف
پا [illegible] مخصوص است [illegible] تب دق را [illegible] در مسلولان

از آن

[illegible] حرکت دق معروف است

فقره پنجم در علامات امراض حاده که از تغییرات در ترشحات و فضولات

مطلب (۱۳۴۱) چنانکه در کتاب سر الحکمه بیان نمودیم تناسب مابین ترشحات
و [illegible] در حالت صحت کثیر است و همچنین در امراض که بسیاری از اوقات
اختلاف تام [illegible] این تعمیم است که جمیع ترشحات یک دفعه قلت می یابند
در حمیات حاده و مخصوص در ابتدای آنها ترشح بول و ترشح عرق تقلیل میکند و با
همینکه طبیعت مقاومت نموده مزاج به صحت رجوع نماید آن رطوبات معدوم
شده باز با زیاده پیش از عادات معهود خارج گردد و هرچه زمان قلت [illegible]
ترشح بیشتر [illegible] خروج او در هنگام بحران بیشتر خواهد [illegible] بقسمیکه بحران فی الحقیقه
نیست مگر رجوع ترشحات [illegible] غیر [illegible] اول

مطلب (۱۳۴۲) با آنکه هیجان و ثوران در غدد غشیه مخاطیه باعث ازدیاد
عمل آنها است و ازدیاد عمل آنها باعث ازدیاد ترشح مثلاً [illegible] و
[illegible] در هنگام امراض ذاتیه و یا عرضیه [illegible] از [illegible] و از [illegible]
از [illegible] خارج میسازند و [illegible] غشیه مخاطیه [illegible] که در حالت طبیعی بلغم [illegible]
[illegible] بسیار قلیل [illegible] از [illegible] کثیری خارج
میسازند و [illegible] در اضافه در خود مجتمع کند و در همان اوقات
که از [illegible] حالت غیر طبیعی [illegible] ترشح [illegible] میکند و حالت [illegible]

نیز تغییر کلی مینمایند مثلاً در زکام بلغم مخرج از منخرین ابتداء رقیق و آبکی و
الکالیت است و در اواخر زرد و غلیظ بدون حرافت گردد و مثل در نزف
دیگر نیز تغییرات مختلفه نمیکند بلکه طبیعی خود بهم میرساند که چون مخرج
امراض میباشند لهذا تفصیل آنها در فصلی که در کتاب تشخیص مذکور است
و احوال تغییرات بعضی از اوقات تغییرات بول و تغییرات عرق و تغییرات
در جمله طبّ هر علامت اند و نه مرض جزئی تفصیل در باره آنها لازم است

مطلب (۱۴۹) اما اعتبار بول در هنگام امراض هر آنچه تغییرات بول در
حالت امراض حاد مختلفه میباشند و هر چند در ازمنه قدیمه اطبا اعتقاد
کاملی به قابلیت آن تغییرات جهت تشخیص امراض مسبب آنها داشته ولی از امتحانات
کامله حالیه معلوم گردید که تغییرات بول بسیاری از اوقات منوط اند به غذا
و اشربه و ادویه و غیرها بقسمیکه بهیچوجه تغییر خاص لون یا غلظت بول دال
بر وجود مرض خاص نتوان یافت و اگر چه بسیاری از اوقات تجزیه بول و دخول بعض
از مرکبات شیمیاییه در او بسیار مهم نزد تشخیص بعضی از امراض قریبه که در بول
توانند ظهور یابند و لا خلاف است که طبیب از نظر بانفراده تیرانه در هر
اوقات تغییرات بول را که دال بر مرض خاص اند نشناسد

مطلب (۱۵۰) بعضی از اطبا کمال دقت در ملاحظه اجزاء غیر مائیه
که در هنگام نزول بول در قاروره بظهور میرسند و بدون دلیل معانی نگهدارند

داده

که بر بعضی از آنها ... نهند و از جمله علامات بودیه میشمرند و معلق فی الوسط بول را که
نوع ملاحظه مینمایند گمان کردند که معلق که جمع و مایل است بطرف آنست دلیل به
قرب بحران است و بالعکس معلقی که از هم پاشیده و مایل به تفرق قاروره است
که او را ردی دانند و در حقیقت این است که هیچ کدام از این دو حالت دال بر
جودت و رداءت مرض نیست لاکن رسوب بول جسمی است مختلف القوام و مختلف
اللون و مرکب از اجزاء مخاطیه مخلوط به بلغم و دم و ریم و سهل است که بمنزله صنف
خاصه از رسوب نزد جزء جمه به تشخیص حالت آینده مریض است از جمله مقدار
کفّ که رسوب بول دال بر انتهای بجودت مرض خواهد بود در صورتیکه از رسوب
نه کم و نه زیاد و بر فقص بعد از خروج بول در قاروره بظهور رسد و سفید و یا مایل بسفیدی
یا شبیه به سیم است و سطح او مسطح و نه ناهموار و خود رسوب متصل به ته قاروره
باشد و در روزهای بحران بظهور رسد و قبل از این قسم رسوب چند روز پیش از وغلب
معلق فی الوسط ابیض موجود بوده و بالعکس رسوب متفرق و منتشر در ته
که بمقدار او بسیار و قلیل و یا بسیار زیاد باشد دال بر انتهای بدی مرض خواهد بود

مطلب (۱۵۱) لا اختلاف لون بول لونی شبیه بلون آب سالم و یا جزئی
رنگین تر از و مخصوص بول سالم در اشخاص سالمه در حالتی روز است در
صورتیکه بول در همان ضمن در کمال رقت باشد و یا چون این لون ابیض
همراه بود به سنگینی غیر طبیعی یک کاربرد وجود مرض دیابت خواهد بود

و علاوه بر اینکه بول آن از مخصوص اشخاص سالمه است همین قسم بول سبز ادکن
آید پس از شرب ماء کثیر یا پس از فقدان ترشح عرق و در امراض تشنجیه
و در حین امراض حمّی دال بر ضعف شدید مزاج و تغییر عمل آلت بول است
و بنا علیهذا رجوع بول آبی رنگ خاصه در هنگام امراض شدیده بول و در
امراض حاده بسیار بد علامتی است خاصه در صورتیکه در هنگام بحران یا در هنگام
انتها باشد مرض اغلب دال بر قرب موت در هنگام اختلاط دال
بر عکس خواه بود در هنگام ادرار و بخصوص در هنگام ادرار
دائم و کثیر آبی رنگ بودن بول دائم الاوقات علامتی است بول زرد ناصاف
مخصوص است بعرق بس را و اما بول زرد صاف که در صبح خارج شود
بول طبیعی است پس از ادرار تنقیه بول زرد شفاف که پس از خوردن [illegible]
مائی سفینه رنگ دال بر بحرانی بودن مرض در غالب است بول زرد
تیره که کاغذ یا حلوا که را از بول رنگ میباید دال بر داء الیرقان
یا ماده ملونه صفراوات و یا در این قسم تشخیصات بطبیب اولا خواطر
جمع حاصل کند که مریض ریوند و یا زعفران نه نوشیده باشد چون ماده ملونه این
دو گیاه اجزاء محلله در ادرار خارج میگردد بول قرمز تیره [illegible] در اشخاص
سالمه بظهور میرسد پس از عرق شدید جمله و پس از نوشیدن چنانچه روغن
زراق و شراب و احیاناً در حین امراض دیده شود حاجی املاح بولیه

[illegible]

باشد و دال بر شدت ورم خواه بود بول قرمز شدید آب گوشت آلوده که [illegible]
را بسا شبیه باشد قرمز کهربائی [illegible] امیکرد و اغلب دال بر وجود [illegible]
است بول قرمز دموی که مخلوط هم حقیقی است و این دم شناخته میشود با [illegible]
جوهر شوره خاص که چون داخل آن بول دموی گردد باشد وجود [illegible]
قرمز تیره است که نیست مگر بیاض البیض دم و ماده ملونه او و این قسم
بول دموی دال بر نزف الدم کلیه و یا نزف الدم مثانه و یا نزف الدم
مجرای بول در مرد و یا نزف الدم رحم در زنان است و تشخیص
مابین دم مخرجه از کلیه و دم مخرجه از مثانه بدین نوع است که
در صورتیکه کلیه منبع دم مخرجه شود در بول یک نهج مخلوط است
و لهذا از ده [illegible] باعث بول قرمز تیره یا قرمز سیاه را
میکند و بعکس دم مخرجه از مثانه که تکه تکه مخلوط با بول و بعضی
خارج میگردد بول کاه رنگ در فساد رقت دم و در روح متحرک [illegible]
و در حالت [illegible] و در حال دق ظهور میباید بول سفید شیری بول بجهت
از اختلاط بیاض البیض [illegible] یا املاح [illegible] در بول و در امراض
مختلفه بظهور میرسد از جمله کرم معده و امعاء و غشاء زیر و نقرس
دو [illegible] مقعده و [illegible] و ورم [illegible] و در حین سیلان بزاق [illegible]
و در حالت [illegible] و در بعضی از امراض خود آگاه بول سبز [illegible]

و دلیل بر وجود املاح ترشی است یعنی املاحی که حامض لبنیه یا لکتیک
بج و در صورت رسوب او مرکب است از اکسالات و اوره
و دال بر علل مختلفه عروق لیکلوتیه است و بعضی از اوقات
دیگر لون لباس تغییر میکند مثل اینکه بیاض البیض لباس خارج گردد
و در صورت اخیره وجود بیاض البیض لباس علامت خونریزش
لباس از دخول البیه کرده اگر با ثبات میزان و انقسام لباس علامت
بر وجود استسقاء منوط بمرض کلیه است و اگر لباس بدون در تحت
و در مبتلایان به مالیخولیا و در هنگام امراض طحال و در حمیات
حار ربع دیده شود

مطلب (۱۵۲) در تغییرات عرق در هنگام امراض مختلفه دو نوع است
یعنی تغییرات کمیت و تغییرات کیفیت ترشح شده عرق بعضی اوقات
در حین امراض دال بر [illegible] است مگر اینکه در بعضی قبل از مرض نیز علامت ترشح
شده عرق بعد است و مقدار زیاد عرق آن ابتدای مرض علامت بر [illegible] است
آینده است و عرق زیاد در حین نقاهت دلیل بر ضعف شده و مبالغه
در حین حمیات تشخیص به اینکه عرق شده منوط است با اثر
او بر حالت عامه که اگر بعد از اتمام عرق حمی موقوف نگردد و دال
بر [illegible] است در هر صورت عرق شده که سرد و لیس و رقیق

بو و عرق موضعی در حین امراض حاره از جمله علامات قویه است
قلت ترشح عرق در هنگام امراض حاره و مزمنه علامت است
شده در حالت عصبیه را و تخصیص قوی است مثل عرق موضعی
پس از ظهور بعد و تحول این است منوط است بشده مرض و
ضعف کلی و وجود [illegible] که [illegible] را

مطلب (۱۵۳) در تغییرات کیفیت عرق منوط است به مقدار زیاد
اجزاء طبیعی عرق با وجود اجزاء غیر طبیعی در او و از جمله اول است ازدیاد
مقدار املاح لاکتیک یعنی حموضت شد در هنگام وجع مزمنه و در نقرس
و در خنازیر بعضیکه عرق مبتلایان به این امراض حامض است و ازدیاد
نوشادر در حالت عصبیه و ازدیاد نمک طعام در عرق مستسقیان دیده شده
و مقدار فسفات [illegible] که یکی از اجزاء مرکب کننده عظام است در عرق
صاحبان نقرس و سنگ مثانه نیز بیش از قاعده طبیعی است

مطلب (۱۵۴) در اجزاء غیر طبیعی که در عرق دیده شده بیاض البیض
است در ادوار تب دق و در قرب موت و در [illegible] او در خلال رقت
و اسید اوریک یعنی حموضت بول در عرق مبتلایان نقرس و ماده ملونه صفراء در
صاحب یرقان و در خیت در عرق شده بعبارت مبتلایان [illegible] کننده و
زیبق و زعفران و ادویه پس از استعمال [illegible] در عرق [illegible] شده

مطلب (۱۵۵) نیز از جملهٔ تغییرات کیفیت دانیم تغییر حرارت عرق را
و در این باب گوئیم که عموماً عرق گرم دال بر جودت است و عرق بارد
خاصه چون تمام بشره دال بر بدی است و حال عرق بارد مختلفه در هنگام
اورام شدیده ملحوظ نماید دال بر ادای غانقرایای آلت متقدم میباشد و
لا در هر ملاحظهٔ عرق مریض دقت کامل از طبیب از جملهٔ شروط کلیه
است سیما عرق گرم که از تماشه برهنه باشد قسمی از بدن سرد گردد
مشتبه شود بعرق ملکه فی ذاته از ذاته اسر دلیله است

مطلب (۱۵۶) نسبت غلظت و رقت عرق نیز مختلف است مثلاً عرق
بسیار ولیی بر صدور حرارت طبیعیه بخصوص در هنگام امراض حاده
و در هنگام بحران بسیار منفیه میباشد عرق رقیق که در میان وجع مفاصل
و در میان حمیات حادیه حاره بظهور رسیده … الا در اواخر امراض
حاده این قسم عرق رقیق ولیی بر نقصان بحران و ضعف قوی و بر فساد قوت
دم است عرق لزج … دال بر جودت است بخصوص چون در اواخر امراض
حاده بروز نماید اما عرق زیاد لزج و شبیه بچرب دال بر بدی است و دیده
شود … در حال … از صدوث مورات سلیه
در کلیه و در غشی و در جنون خمری و در حال حصبهٔ … و در غانقرایای آلات
باطنه و در حالت نزع

مطلب ۱۵۷

مطلب (۱۵۷) لا تغییرات در جلد ظاهر شناخته شوند بواسطهٔ نظر و
بواسطهٔ لمس علامات که بواسطهٔ نظر شناخته شوند بخصوص تغییر لون و تغییر حجم است
تغییر جلد بخصوص ذاتیت و دفع … لون جلد … زیرا که … لون
… است در هنگام علت دم عروق شعریه جلد خواه از بابت تنبیه انها خواه
از بابت اجتماع در آلات باطنه خواه از بابت علت جرمی … تعمیم که باید لون
جلد دیده شود … برودت خارجی … تغییر … شدیده و در ابتدا
حمیات و در هنگام اورام آلات داخله و در ضعف عام و در قلت دم و در
استسقاء و در سکتهٔ عصبی و در خفق اشخاص مستغرقه در آب باید لون صورت
بواسطهٔ بعض حالات مخصوصه تغییرات خاصه حادث میشود چنانکه باید لون
صورت … جلد … در میان ترشحات بلغمیه مزمنه و در مبتلایان به دیدان
معدیه و معویه ظاهر گردد و باید لون صورت در میان تنفس و اختلال در
اشخاص … یا بافراط یا بافراط جماع و باید لون صورت با تنفس و
تهیج و حس برودت در هنگام … و در استسقاء جلدی و لون صورت شبیه
بزردی … در مبتلایان بسرطان و لون سفیده … در یرقان الاسود
و باید دانست که باید لون صورت در میان امراض در ابتدا انها بسیار مهم
است چنانکه باید لون صورت که در اوایل امراض حاده بظهور رسد دال
بر بدی است … چون در میان امراض حاده … اتفاق … است

بسیار بعد چون مدتی سابق شده است ورم باطنه و یا انتقال مرض بالیت باطنه را
و با جمیع لون صفورت که در ابتدای امراض بظهور رسیده و در هنگام مرض بهبودت
بوده علامات نیکو بسیار نیز دیده میباشد واگرچه با جمیع لون صفورت در حالی نقاهت
حالیست غیر متعجب و طبیعی والحاصل که کنایه از حالت دلیل بر بقیه ضعف
بنیه مریض است و وقتیکه در اشخاص مختنقه در آب با جمیع لون صفورت در
هنگام سعی طبیب قلیل گردد دلیل ستر جار زایل شود امید به رجعت حیات نخواهد
بود لون سرخ جلد طبیعی است در اطفال و در سن جوانی و اتفاقاً در کثرت
دم و در امراض دمویه و در هیجان دم باطراف و در امراض ورمیه و حمائیه
و نیز ظهور کند در حالی تغییرات موضعیه جلد از جمله اثر برودت و حرارت
و دلک قوی جلد یا آنکه ساختن او را با دویه محرکه و محمره و در ورم جلد و در دم
فنج زنبوری و در بعض از امراض جلدیه حاده چون سرخجه و محملک سرخی نقاط
و روشن مخصوص است در اورام ظاهره و اکثر اوقات این سرخی مایل به
برنگ مس یا تیره لون است بسبب قلت قوه حیات و مانع از عبور دم
در مجاری ورم و در ذات الریه بسیاری از اوقات وجنه جانب ریه علیل سرخ
گردد و چون این حمرت مایل بکبودی شود دال بر قرب موت خواهد بود حمرت
وجنه با بادها که عروق شعریه او بطور تقاطع مانند تور و رفا و در حمیات
دم موجود است و حمرت کمه بود وجنه بدل بر اه که و خطوط دلیل بر استعداد

سل است حمرت صورت مایل بکبودی مخصوص است اشخاص مختنق از طناب
یا از انجره مهلکه را و نیز ظهور مینماید در هنگام اورام شدیده عنق و در ذات
الریه و در سکته حمرت مسی رنگ علامت خاص متعلقه بمرض مشهوراست
در جلد کبودی اطراف جسم و خط سرخ کبود در ره او در انات سام در هنگام
طمث ظاهر میشود و این حالت خاصه نیز تمام است در اشخاص که که افراط متعمد
بجلق انه کبودی تامی جلد در حالی حصبه از جمله بدترین علامات او است
کبودی بعض مواضع بدن در حالی امراض قلب و در تنزل شدیده حرارت و بس
سرفه شدیده و خنق و سکته و در هنگام اورام شدیده آلات حلق و صدر
و در تنفخ ریه و در استسقای صدری و در زوال قوی با صف و ضعف دیده
شده است لون کبود مخصوص خاص در اطراف چشمان و در بینی و در کنار
دهان و در ناخن انگشتان علامت خاص اشخاص وبائی است و مخلوط به کج
فوری مقصد متعدار کامل است لون زرد مخصوص بیماری در هنگام امراض
کبد و آلات باطنه و لون زرد کاهی مخصوص است و وجنه او در ذات الریه را
و لون زرد چرکین دال بر مزاج سرطانی است لون خاکی نه زرد است و نه
سفید و بسیار نادر است در امراض حاده که بعض اوقات در هنگام حمای حصبه
بظهور رسد و در صفورت دال بر قرب موت است و لادر امراض مزمنه
آلات باطنیه و بخصوص اختلاف عمل آلات کیلوسیه و کیموسیه این لون

خاکی جلد عام از جمله علامات مهمه اولیه حصبه‌اند

مطلب (۱۵۸) بعضی از تغییرات لون و تغییرات حجم جلد عرض اند و
با امراض جلدیه معروفه و تفصیل اینها در کتاب بیماریهای جلدی مذکور است
و اما چون عموم اطبا هر قسم از آن حالتهای خاص جلدیه را در حصبه و عرق گز
عرض نه مرض دانند بعض تفصیل درباره این دو حالت در اینجا لازم است
پس بدانکه در حصبه عبارت است از لکه های صغیر و سرخ شبیه بکنه یا کک ولی
بدون نقطه در وسط که حادث میگردند از رفتن دم که بواسطه
از عروق شعریه مانند عرق جلد یا لیره در تحت جلد قطره مانند توقف
کند و این لکهای صغیر و سرخ همراه بسیاری از امراض است که در اینها تا به
و رقیق شده باشد چنانچه تفصیل در کتاب بشفائیه مذکور است اما عرق
گز عبارت است از حبات صغیر برآمده بقدر ارزن و مدور و غیر جابجا و را
مملو از مائیت غیر زجری که در هنگام بعضی از امراض حاده بویژه و بندرت در
امراض مزمنه ظهور باید و اطبا این عرق گز را از علامات بویژه مهمه دانسته بجهت
اینکه اکثر عارض شود در امراض مخوفه و نادرا در امراض غیر بویژه و در هر
صورت عرق گز عرض است نه مرض که ظهور مینماید در حین حمای تیفیه
و همراه ذات الریه و ورم صفاق و حمای نفاسیه و حمیات جلدیه مانند
مخملک و سرخجه و امثال بروز کند در مواضع جلد که لین و بدون [illegible]

باشد چون جلد بطن و صدر و عنق و نزدیک ارنبه و ابط و بندرت در اطراف
یا در ظهر بظهور میرسد

مطلب (۱۵۹) اما تغییرات حجم جلد عبارت از تغییرات مخصوصه است
که باسامی مختلفه مرسوم گردیده اند پس بدانکه جلد یا لطیف است و یا غلیظ و
یا حجیم و قبل از آنکه بیان هر یک از این حالات را نمائیم جزئی تفصیل بیان کنیم
از حالت خاصه جلد یا غلظت و حجم غیر مهمه اول که اطبای فرنگ [illegible]
جلد مرغی نامند بجهت شباهت با جلدی از کندن پرهای او پس بدانکه جلد مرغی
در اول نتیجه انقباض یا انقباض خاصه جلد است که بظهور رسد یا از حرکت نفسانیه
شدیده فوریه یا از اثر فوری برودت در اشخاص ضعیف المزاج یا در آنها که در
حین نقاهت امراض مضعفه باشند یا در درجه برودت بعضی از امراض در
وقتیکه قسمی از بدن غفلة دچار شده مبتلا میکردد و بندرت جلد مرغی بظهور میرسد در
اشخاصیکه از هوای بد غفلة در گرمی حمام میرسند و یا غفلة موضع بدن را نزدیک
حرارت میبرند و در صورتیکه جلد مرغی همراه بود با برودت فقط جلد موادار را
موها غفلة راست میشوند اما جلد لطیف بیشتر دیده میشود در اشخاص لطیف المزاج
و در امزجه دمویه و در مستعدین بخنازیر و سل ریه اما جلد غلیظ دلیل
قوة مزاج و ملازمت با کارهای با ضرب است اما جلد حجیم عبارت از
جلدیست که حجیم گشته باشد یا بواسطه ازدیاد تنمیه موضعی یا بواسطه حمله الدم

یا بواسطهٔ سوء القنیه یا بواسطهٔ تفخ

مطلب (۱۶۰) لا ازدیاد حجم جلد بواسطهٔ ازدیاد تنمیه و حدوث
او بتدریج است و با حرارت و ناهموار و تغیر عمومی و بدون حس و بدون ابدا یا
سرخ تیره و یا بلون طبیعی و بظهور میرسد پس از فشار متصل به بعضی از مواضع جلد
بدن و در هنگام امراض جلدیه مزمنه و در داء الفیل و در جذام و در خنازیر
و در داء ابخیه جلدی

مطلب (۱۶۱) لا ازدیاد حجم جلد بواسطهٔ حملهٔ الدم شریانی ناهموار است با قوه
ارتکاعی و عظیم تر از قسم سابق و با حمرت و حرارت و دیده میشود در وقت اجتماع دم
طاهر یا بعد از اثر به جاده و محرکه و در حالت حرارت تب و قبل از عرق
و در هنگام [illegible] او ورم جلد و قبل از بروز امراض جلدیه و در هنگام بعضی انتفاخ در
استسقاء جلدی از ورم و حالت انقسام یا کم حجم جلد عضله در دختران غیر مکلف
بظهور میرسد علامت است بر قرب بروز طمث و در اشخاص در اینکار
چون همراه بود به نقص را این علامت است بر قرب سکته خواهد بود و در هنگام
حمیات متصله اغلب الاوقات [illegible] کم حجم جلد بواسطهٔ اجتماع دم شریانی [illegible]
مقدمه بروز مرض در جلد و یا بروز عرق و یا بروز سیلان دم است و چون
پس از بحران یا کم حجم جلد معدوم شود دلیل بر نقصان بحران و بر احتمال
عود و عکس مرض است

مطلب (۱۶۲) لا ازدیاد حجم جلد بواسطهٔ حملهٔ الدم وریدی ناهموار است با تغیر
لون جلد مایل به [illegible] و با برودت یا کم شدن حرارت طبیعی و بظهور میرسد وقتیکه
دم نتواند بقاعدهٔ طبیعی بقلب [illegible] رجعت نماید مثل در هنگام [illegible] ورم شدید
قلب یا ریه و در هنگام خفقان بواسطهٔ انجرهٔ عفنیه یا سموم محرره و در هنگام
ضیق اوردهٔ عظیمه در وقت فشار [illegible] بر آنها و مخصوص هویداست در سیما
و در [illegible] و لب [illegible] است متبقی شده بسوء القنیه و در هنگام ذات
الریه از جمله بدترین علامات میباشد

مطلب (۱۶۳) لا [illegible] حجم جلد بواسطهٔ سوء القنیه خمیری شکل است
و [illegible] و نفیه [illegible] و [illegible] غیر [illegible] ماورا و شفاف و مایل باجتماع
[illegible] و این قسم چون موضعی بود عرض صعوبت رجوع دم است بقلب
یا فشار [illegible] آنها در وریدها و نیز بظهور میرسد پس از حمیات جلدیه حادهٔ مخصوص در
وقتیکه [illegible] رجوع [illegible] جلد [illegible] بروز مرض در جلد شده باشد و بعد از ضربه و ضعف
و پس از معدوم [illegible] ترشحات طبیعیه مثل عرق و طمث لا سوء القنیه [illegible] اغلب
نتیجه [illegible] ترشحات طبیعیه و التیام [illegible] جراحات عادیه مزمنه و
غم و غصه [illegible] ضعف [illegible] و نقصان تنمیه از هم
غذا و ترشحات [illegible] امراض ذاتیه الالات و [illegible] یا کبد یا طحال
معده یا کلیه [illegible] و یا اجتماع [illegible] از جمله دم [illegible]

... عظیم من است بول القفنیه که غفلت در تشخیص آن
... دال بر قرب حدوث سکته ما لخ است در اوایل حمل بول القفنیه
اطراف سابقه لب ریه اول است و در صورت به اولیه یک حکومت
رجعت دم که حالت میکرد و لذت رحم برا و لهیه فخه وچون نادر اوایل
حمل ظهور در ... باید طبیب احتیاط از خروج دم نماید که اینکه تجربه شده
که خصه در آن اوقات باعث تزاید بول القفنیه رحلی است و چون
پس از وضع حمل تحلیل رفت خوف کم است که منوط است به امراض جرم
احشاء از جمله لب یا ریه یا قلب در اشخاص دائم الخمر بول القفنیه علامت
نیز تقاضا پذیر است بخصوص در صورتیکه این علت ظاهر مرکب بان لقی نمیتمر
چون در آن حالت نشان است که عمر آفت گفته به تمره ضایع است و یا جا
معده و که معروف میباشد بول القفنیه که ظهور کند پس از حمیات حاده
حاره تخمه نقصان ظهور مرض درجه است و اگر در صورت حاجت
بول القفنیه مقدم است بر استسقاء واضح تام و مهلک چنانچه لب ریه از اوقات
پس از آن ایام مهلک دیده میشود و علامت ... بیشتر است هر چه حالت
نبض بیشتر باشد و در وقت خفای فوری بول القفنیه بدون ترشحات تجزانیه
شده بود خوف کم بر ظهور استسقاء دماغی است بروز بول القفنیه بر ضعف
پس از نوائب مزمنه دال بر ضعف شده و تغییر ... اعضاء است

وسهولت

وسهولت ... استسقاء تام در صاحبان اختناق رحم اشتعال موقع
مسهلات قویه باعث بول القفنیه و استسقاء اطفال است و در صاحبان
خنازیر نادر نیست که بول القفنیه بطور فوری و بدون تغییر در باقی حالات
مریض بروز نماید و علامتی است غیر بودی که اغلب پس از چند روز لوا بعد
... معدوم میشود و چون معدوم گردید و از اسباب یا از این باید
تغییر مکان کند و در ضمن بالکلیه چشم جانب علیل ... ظهور شود
با خروج دمعه بدون اختیار و ... شدید طبیب خواهد جست از قرب
موت قابلیت تخفیف بول القفنیه در منکان امراض قلب مختلف
است از قرار موضع ظهور به همین که بول القفنیه که در اوایل امراض قلب
ظاهر شود علامت تعیین مرض قلب است ولی بول القفنیه که در اواخر
امراض قلب ... دال بر مرض قلب ... خواه ...
در اواخر ... معدوم شده مجبه ... در اواخر
گردد در مسلولین بروز بول القفنیه دال بر قرب موت است بول القفنیه
رحب مقلوب چنانچه ... و اما چون بول القفنیه آن قسم رحلی بطور
فوری معدوم شود بدون منفعت در حالت ... نیست که مرض زودی
منتهی به مرگ خواهد شد

مطلب (۱۰۴) ... ازدیاد حجم جمله ... تقسیم ... است و ...

وبقوهٔ استرجاع تام و زیر فشار متحرک با صوت خاص شبیه بصوت حادثه از مالیدن
و پست دایره رطوبتی دیده میشود در وقت تفرق اتصال حلق و قصبة الریه
و ریه و امعاء و پس از سرفه شدید مخصوص سیاه سرفه و پس از آوازهٔ بلند و طولانی و به
از جراحات عمیقه که کلیه ریه و قصبه او و یا معاوضه میشود پس از کسر اضلاع
و جراحات قفس صدر و بدون جراحات ریه با تکاهف نیز عارض است مثل بدون تفرق
اتصال جسم در جوف شدید اختناق رحم و بعضی اوقات در هنگام حمی و در امراض ...
و پس از تواتر سرفه و داء از کثرت ما رد در سرطان عظمی بخلاف الآت ابنیه حی و ...
و با خطهٔ تنفخ حجیم گوید

فقرهٔ ششم در علامات امراض از تغییرات حجمی تنفسیه

مطلب (۱۶۵) در اکثر امراض حجمی تنفسیه من تنفسیهٔ عام قلت پیدا میکند و تنفسیه آنها که اینم
بجهة آنکه در همان حال که تنفسیه عام قلیل میشود گویا که تنفسیه یک آلت خاصه بیشتر گشته باشد
است حجیم و خوب کرده چنانکه من نیز بیان میشود و واضح است که در هنگام مرض و دل [illegible]
مقلید خواهم و بلکه تنفسیه در ان حین قلیل یا معدوم است و از جهة مال با تحلیل کثیر از
حالت طبیعی مبدل و دلو میرآید و در حالت امساک یا اجتناب از غذا لازمت توجه در باب قضیه
زنبیدی مال با تحلیل لازمه میکرد در احوال این لازمت کافی به تنفسیه نیست الا غیر و دق و
امراض عظیمه مزمنه چنانکه معمول است در امراض مزمنه طولانیه حول حدم کبد و ورم
معده و سل ریه و ضعف ابتلاء فرمیمن است که عبارت از کثرت اجتماع دم در [illegible]
ابدام

در باقی زنبوری و مخصوص است سن کهولت را حول در ان سن غلبه حرکات تنفسیه
نفس ریه صحه منه جهة اذ به ای نمیرسانند و لهذا باید خیالی داشت که فرقی دائم الاوقات
منوط باز دیاد تنفسیه عام بود بسیاری از اوقات و استه کالت حال و جوانی
امر او لیکن آن مذکور در مطلب ۲۱ سابق است چنانکه می بینیم که اشخاص که تنفسیه
و تنفسیه ایشان بکمال کمال سالم است هیچ فربه نمیگردند و در اشخاص فربه بالعکس تنفسیه
و تنفسیه بعضی از اوقات نسبت بدیگران نقصان دارد

مطلب (۱۶۶) چنانکه در مطلب سابق بیان نمودیم تنفسیه که تنفسیه آنها بکمال صحت باقی
باشد و الا تنفسیه و تنفسیه یک آلت بانفراده کثرت یا نقصان یابد مسئله که از از دیاد تنفسیه
مخصوص نمو حجیم کرده و بالعکس عضلات و با خطهٔ عدم تنفسیه بخیر کافی بودن تنفسیه لاغر و ضعیف
شده لیکن اوادیه عضلات با جمود عضلات مطلب در وجوه این حالت مثل کثرت
و نقصان تنفسیه آلت [illegible] تنفسیه بیان شد در اینجا تکرار آن لازم نیست

مطلب (۱۶۷) و لهذا باید دانست که از دیاد تنفسیه عام با موضعی در بسیار اوقات
باعث از دیاد حجم تمام و یا از دیاد حجم یک موضع بانفراده نیست بلکه تمامی بدن و
قسمی از او نیز از باب اجتماع ما یحتاج در نسج زنبوری عظیم گردد چنانکه در مطلب ۱۶۳
مذکور است و یا کثرت حجم به سبب از آنکه از باب اجتماع دم در شرائین و یا دم در وریدی
از قرار یکه سابق در مطلب ۱۶۱ و ۱۶۲ مذکور ساختیم

مطلب (۱۶۸) در جمیع محل و آلات بدنیه هیچ ممکن نیست که اختلاف حجم

او مختلف بود مثل طحن چون بعضی از اوقات صغیر و جمع گردد چون در قولنج و در
وبا و در ایلاوس و بعضی از اوقات دیگر حجیم شود بواسطه ورم امعاء و یا ورم صفاق
یا ورم کبد و امراض رحم یا بواسطه اجتماع ابخره چون در استسقاء طبلی و یا بواسطه اجتماع
مائیت در جوف صفاق مثل در استسقاء بطنی

مطلب (۱۶۹) علاوه بر تغییرات حجمیه عام یا موضعیه در هنگام مرض بعضی
عضلات نیز در حین امراض تغییر خاصی می یابند مثل که از صلابتی داشتند رخاوت
بهم میرسانند و این رخاوت قلبی بر روز مباین است و در ادوار حاله بسیطه
که ناگهان در اشخاص که در حین صحت مزاج باشند بظهور میرسد و بالعکس شده است
در امراض مزمنه و سریع الرفتار در امراض ضعف و از اسباب عفنه چون در کزاز
حصبه و در طاعون و در شمشه

مطلب (۱۷۰) بعضی از اوقات دیگر علت اصلی تغییر نه در قوام و نه در
کثرت بلکه در جسمیت بود و چون این تغییر جسمیت اجزائی که مبدل یا متحلل اند
مرض بعضی باشد حدوث اجزاء جدید را منحصر گردد از جمله سرطان و تورمات
سلعه و صلابت حجاره و بالعکس چون عمومی باشد تمامی مزاج را متغیر ساخته باعث
مزاج سرطانی و مزاج سل و مزاج رئیسی و مزاج خنازیری و امثال آنها گردد

فصل چهارم در علامات امراض از آلات وظیفی تناسلی

مطلب (۱۷۱) چون حالتهای غیر طبیعی حادثه در آلات و اعمال تناسلی بیشتر

از نظر

از برای خود مرض اند و نه عرض تفصیل حال آنها در کتاب شفائیه مذکور گردید ولی
مجملاً باید دانست که امراض و علائم صغیره خیلی از آنها اغلب بواسطه اطباب السیال
از اوقات سبب نحو از آنها در امراض کلیه و یا کلیتین نه در مورث و جهت
بعضیه بطن اند و لیکن این قسم علامات در نتیجه ملاحظه باشند بلکه اینکه
بافزوده کافی بر تشخیص مرض خاص شسته و علاوه بر این نه در حقیقه اند نه دائمی اند

فصل پنجم در رفتار امراض از قرار علامات

مطلب (۱۷۲) از اتصال علامات مختلفه امراض نسبت بایشان رفتار
مرض قرار میگیرد و این رفتار را باید به سه نوع ملاحظه نمود اولاً نسبت بقرار ثانیاً نسبت
به درجه ثالثاً نسبت به دوام یا طول

فقره اول در قرار امراض

مطلب (۱۷۳) بدانکه قرار مرض عبارتست از طرز بروز علامات و تزاید و یا
تنزل آنها بقسمیکه قرار مرض یا متصل است و یا منفصل و یا بر نوع این آنها
یعنی متصل کاذب

مطلب (۱۷۴) لا قرار متصل در امراض عبارت از مرض است که علامات او
یک نوع و بدون انفصال رفتار مینماید اگرچه بعضی از آنها خفت و شدت
بهم رسد و آنها بطوری که علامات او با مره خفیفه شوند و یا زیاد شده تا باعث رجوع علامت نمایند
و این قرار قرار رفتار محرقه و مطبقه و التهابات و امثال آنهاست

مطلب (۱۷۵) لا قرار منفصل در امراض عبارت از مرضی است که علامات
آن از نه عارض و مرض مبتلا گردد و پس از انقضای آن زمان علامات یکلی
یافته حالت صحت ظاهره حاصل شود پس از زمانی صحتی قلیل الدوام مرض
دوباره عارض شده علامات سابقه از آن قرار بطور معهود نمود از در زمان
زمان مبدل بصحت ظاهره گردد و حالت رجعت علامات را بهجوم نوبه و حالت
وقوع را نوبه و حالت فقدان را هم فترت گویند و چون کسی سؤال نماید که اسباب
نوبه چه چیزهاست لابدیم که جواب دهیم که تا بحال اسباب حقیقی او فهمیده نشده
ولاجل [illegible] که در جمیع اعمال بدن سهمی است در اعمال قلب حالت نوبه
موجود است یعنی حالت عدم حرکت و حالت حرکت را انطباق نوبه ناچاریم به تصدیق
اینکه در مرض نیز حرکت متوالیه مبدل براحتی و راحتی مبدل بحرکت شود در صورت
حالت نوبه با نظم معین مخصوص است در نوبه و در بعض از ادوار عصبانیه در
هر حال نوبه درجه قشعریره و درجه برودت و پس از آن درجه حرارت است که همراه
با تمام [illegible] بحران ناقص کرده و درجه عرق [illegible] اعتقاد [illegible] اطبا است
که نوبه نیست مگر جنگی بین قوه حیات و اجزاء عفنه که وارد بدن شده اند
و سعی طبیعت در دفع [illegible] انها و اگر این اجزاء مضره در حال اول بواسطه
عرق بتمامه خارج گردد حالت که پس از ۲۴ یا ۴۸ یا ۷۲ ساعت البته معدوم شده
مجدداً عود نماید بکمال [illegible] مشهود است ولی چون اجزاء فاسده بکلی دفع نگشته

که از زمانی معین جنگ بین قوه حیات و اجزاء فاسده تا زمانی [illegible]
او حادث مرض مشهور به نوبه است. لا دلیل صحیح برا اینکه چرا نوبه در زمان
ساعت معین عارض و در ساعت معین دیگر رفع گردد معلوم نیست بهر جهت میتوان
گفت که نوبه نیز مثل اعمال طبیعیه مانند جوع و عطش و نوم و غیره ساعت
معین دارد مگر اینکه انسان عمداً وقت معین آنها را برخلاف حال طبیعی
تغییر دهد و در داشت امراض نوبه کمتر از داشت سایر امراض است به دو جهت
اول اینکه رفع سبب آنها که نیست مگر جسم فاسد در [illegible] بواسطه
بواسطه ترشحات و فاصله ما [illegible] عرق حاصل میگردد ثانیا اینکه علم [illegible]
[illegible] ادویه خاصه است که اسباب نوبه را از بین فنا مینماید مثل گنه گنه
و غیره اگرچه [illegible] نوبه آنها را [illegible] و لا [illegible] الیوم
باقی نیست بوجود اینها بایستی دانست که هر نوبه بقاعده معین و [illegible] تکرار
[illegible] چون در وقت [illegible] قوی بودن سبب [illegible] که [illegible] فاسده [illegible] مشکل
در نوبه غش و در وقتیکه [illegible] دفع [illegible] فاسده گردد مریض از [illegible]
[illegible] و مزاج در نوبه [illegible] بهلاکت میرسد
مطلب (۱۷۶) لا قرار متصل کاذب امراض که هم نوبه مخلوط توان گفت او
حالتی است برزخ مابین حمای متصل و نوبه بطوریکه حمی [illegible] متصل است و لا در شدت
و ضعف حرارت فرق [illegible] بین [illegible] که در موعد معین حمی شدید و در موعد معین [illegible]

قلیل الدوام اخف باشد بافنای اکثر علامات مرضیه تقسیم که هم میتوان گفت که نوبه بخلط
و یا حالی متصل کاذب نوع علیحده نباشد بلکه از امراض متصله گیرند که در صورت علامات
روادئه چند ایام زائد و یا از حالی نوبه گیرند که در حیات ثالث اوجه اول واضع
باشد و نوائب او بدون فقد چندی متصل هم اند

فقره دوم در بیان درجات امراض

مطلب (۱۷۷) چون مرض فی الحقیقه عبارت از تغییر قوه حیات پس مرض
هم مانند قوه حیات در هنگام صحت حالات مخصوصه دارد که آنها را
بدرجه معلوم منقسم اند و چنانکه بدن انسان و هر جسم حیه تولد و به وجود
میگردد و بالاخره تنزل نماید و میمیرد همچنین هر مرضی وقت بروز
دارد و وقت شده و وقت انتها و وقت اتمام که این حالات مختلفه
را با بتدای مرض و به تزاید مرض و به انتهای مرض و با انحطاط مرض موسوم نموده
اند و هر یک از این درجات مذکوره را اختلاف در طول و قصر هم
رو چنانکه هر حیوانی و هر نباتی را قصر و طول عمر مختلف است و اگر چه
طبیب میتواند بواسطه تدابیر لایقه معالجه تخفیف دهد درجه مرض
بشود لیکن چنان نیست که دائم الاوقات و بالمره مانع از بروز انها تواند
کرد بلکه در هر صورت مرض بقاعده خود رفتار خواهد نمود

فقره سیم در بیان دوام امراض

مطلب ۱۷۸

مطلب (۱۷۸) چنانکه درجات مرض بسیار مختلف الدوام اند همچنین
طول مده جمیع درجات که عبارت از دوام مرض است مختلف میباشد
و لیکن عموما میتوان گفت که تغییرات حالت صحت و امراض اطول اند
از قراری که اسباب بمده طولانی مؤثر بوده و از قرار بیشتری ضعف
مزاج و از قرار بیشتری نقصان در تدابیر حفظ صحیه و بالعکس طول مرض
قصیرتر باشد هر چه سبب مرض زودتر مؤثر گردیده و هر چه قوه مزاج مریض
قوی تر و مقتدر آورده و عصب مدالات متبادله بین قوه ار قوه حیات
بیشتر باشد

مطلب (۱۷۹) نسبت بدوام امراض منقسم میکرده اند بامراض یومیه و امراض
حاده و امراض مزمنه و مرض یومی عبارت است از مرضیکه طول دوام او از ۱ الی
سه روز تجاوز ننماید لکن مرض حاد مرضی است با شده کم یا زیاد و با درجات
مخصوصه و معینه و با دوام ۴ الی ۴۰ روز لکن مرض مزمن مرضی میباشد
که بتانی رفتار کند بدون درجات معینه و بدون شده و ضعف قلیل
و بیش از چهل روز طول میکشد یا تا آخر عمر بحال خود باقی است و حرکت
که پس از یکدرجه منتشره و یکدرجه حرارت یک دفعه عرق کرده بحران
نماید مرض یومی است و لیکن عموما داخل امراض مستمره که بطرز حاد
ظهور مینماید و مزمن نمیگردد نه بالعکس بدن و خواهد زد قوای جلدیه که امراض

نرمینه می باشند در صورتیکه حالت از مال بعده طولانی بر قرار باشد نتیجه
حالت طبیعی ثانی شود و مکتب علم طب را التفات بر او نیست

فصل ششم در انتهای امراض

مطلب (۱۸۰) بدانکه هر مرضی بالاخره منتهی شود یا بصحت و یا بمرگ
و یا قبل از رسیدن بیکی از این دو حالت مرض میتواند بمزمنیت بدل و مجددا
حاد گردد و مکررا مزمن شود و یا تغییر مکان کرده بالات دیگر منتقل گردد چون
حالت مزمنیت را در مطلب سابق ملاحظه نمودیم در اینجا جزئی توضیح درباره
رجعت بصحت و درباره انتقال امراض و درباره مرگ کافی است

مطلب (۱۸۱) لا رجعت بصحت عبارت از جمیع رجوع اعمال بدن
بحال طبیعی است ولی آن رجوع فوری نباشد بلکه برزخ مابین مرض و صحت
در حالت خاصه است موسوم به بحران و نقاهت

مطلب (۱۸۲) لا بحران در علم طب عبارت است از هر تغییر فوری در رفتار
مرض که ظهور یا ظاهر میشود بمنزله فعالیت و یا ترشحات کثیره مرض بعید
معالج و مکتب مرض را بانتهای نیک میرساند و این منه فعالیت یا ترشحات
طبیعی از قبیل عرق زیاد و یا غیر طبیعی چون رعاف یا اسهال یا ظهور ادرار
درد ها میباشند بحرانیه و هر یک از این بحرانات معلوم خواهد که حقیقت
حقیقت مرض یا ضعیف یا بمره معدوم شده است و در این ضمن قوه

حیات

حیات که در حامی مرض مختفی و حال محبوس بوده مجددا ظاهر میگردد و بعد
خیال در خارج ساختن ماده مرض از راه ترشحات و منه فعالیت و مقدار
این ترشحات و منه فعالیت بیشتر خواهد بود هر چه بیشتر محبوس گردیده بوده
اعتقاد اطبا درباره بحرانات مختلف است بدین معنی که برخی بحرانرا
سبب اتمام مرض دانسته و برخی دیگر گویند که بحران نیست مگر اثر مرض و هرگاه
طالعه ولایی مختلفه بر اثبات اقوال خود دارند و احقیقة این
مطلب یا بکلی باثبات صحیح نرسیده است قدما معتقد بر این بودند که بحران
نیست مگر جدال مابین طبیعت و مرض و روزهای مخصوصه قرار داده بودند که
در بعضی از آنها طبیعت غلبه بر مرض کرده اظهار روز بحران خوب میگفتند و در بعضی
دیگر مرض غالب بر طبیعت گشته بحران بدی ظاهر میشد و از جمله روزهای خوب روز پنجم
و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم میشمردند و بحران روز ششم و
هشتم و دوازدهم و شانزدهم را بد میدانستند و باعتقاد جالینوس ام ششم از
جمیع انها بدتر میباشد و بحران روز سیزدهم نه خوب بود و نه بد اما موافق عقیده
اطبای این عصر ما بحران را اثر فنای مرض نه سبب فنای او میدانیم بدین نوع
که قوه حیات در اواخر مرض بحالت طبیعی رجعت کرده هجوم بر مرض آورده آنرا
از راههای مختلفه خارج میسازد و اعتقاد ما است که روزهای بحران خوب
و روزهای بحران بد بدین معنی که قدما آنها را معتقد بودند حقیقت ندارند بلکه من باطله

علاج لایق در قدرت خود طبیعت است که هر موقعه بخواهد بدون روز معین بظهور رساند
و هم موافق حالات مریض و مرض بحران جیده بعمل آورد

مطلب (۱۸۳) فی النقاهت – مرادمان نقاهت حالتی است برزخ ما بین مرض که
موقوف است و صحت که هنوز بتمامه حاصل نگردیده و چون در این حالت اعتدال
بدن بحالت طبیعی رجوع ننموده و قوی از اثر تأثیرات بحران اعتدال را محافظت نتوانند و مانع
نه از دیار بحران انهار او نه کلیی از دیار بحران دوان است زیرا که علت حقیقی مرض
بعید است از جمله اتفاقاتیکه تمام انهارا ردیه میدانسته و غره در هنگام نقاهت
بظهور میرسد لوز القلبیه با درجلین و طپش قلب و صورت است ولی این حالتها
منجر با ورم جالوز القلبیه نتیجه عدم قوه دم و ضعف نسوج بدنست طپش قلب نیز
منوط است به قلت و رقت دم بدلیل اینکه در این حالت لابد احرکت قلب
سریع میشود تا دم که قوه زندگی در آن کم دارد در تمامی بدن برسد و این حالات
مذکوره منته رجاعیه از رجوع بصحت تام همراه ادمعه و اشتهاء و صورت منته او له
در نقاهت نیست بلکه اثرات دیار اجتناب رطوبات مرجحه در امعه بی و اشربه کم
تجویز بر قوت میکرد و هنگیکه منته ار اجزا مرکب کننده دم و کیموس بحال طبیعی
خود رجعت نمود

مطلب (۱۸۴) انتقال مرض مراد است از تغییر مکان مرض یا از تغییر
حالت مرض و یا از مکان گرفتن جای مرض در آلتی از آلات و این
انتقال

انتقال ظاهر شود او ولاد روقتی بحران متوقف در یک آلت مالکه مرض
را از آلت یا موضعی دیگر بسمت خود کشانیده مثلاً در وقتیکه دماغ یا مجرای غذا
زکام الحس شده بمرض مبتلا گردیده و یا بشت فشاء حمره یا به مرض مزمن جلدی و یا
غیرهم کوندرم منصف مینماید که مرض خود ذاتاً تغییر مکان است از جمله جرت
ریا وجع متحرک عضلات یا مفاصل بواسطه ادویه خارجیه معدوم شده ماده
انها ما بین یکی از آلات رئیسه گردیدیم در وقتیکه ریح در موضعی از مواضع
بدن جمع شده بواسطه عروق جذب به داخل بحران دم گرده این حالات
انتقالیه اغلب از خود مرض صعب بوده تر و مخوف ترند در طبیب در اینحالت
تکلیف نیست الا اینکه بواسطه استعمال لایق رد نسته و جذابات
مرض فوراً معدوم شده را از محلی بمکان قدیم خود رجعت دهد

مطلب (۱۸۵) فی المرگ مراد از فنای جمیع اعمال بدنست که اتمام
انهائیت حیات است و این مرگ یا طبیعی است و یا غیر طبیعی اما موت طبیعی
نتیجه ذلت آلات است در سن شیخوخت که از نمو تریاد ترین بظهور
میرسد از جمله اختلاف مزاج و قلت و کثرت تراب حفظ صحت شخصیه
و در ضعیفیت قوای حیات از اطراف مرکز کم کم شده بهمین در مرکز از
رجلین ابتدا کرده بعد انها نجته بود یا دخول و یا حبس و بجز
از اوقات با خیال قبیل از موت علامه بدان چنانچه در سیال شیخوخت

هر یک از اینها که مرکز حواس باطنه را مختل ساخته اینها از عمل نفس و حرکات
ارادیه او را ممکن در حین غیر ممکن کرده و تنفس صعوبت بهم رسانده [illegible]
دم فقط در بطن و قسمت میانه تا موقعی که قوه حیات سعی اواخر خود را
نموده آن شخص منتظر الموت است طبیب هر اندازه اقوام و دوستان خود را
خواسته و به آنها متکلم شده وصیتهای بامعنی و مشعر بیان [illegible] و بهر حال
اشخاص مجاوره به واسطه معتقد به بهبودی او از آن بطبیعت [illegible]
نه تمام و حقیقی و این شعاع آخر حیات به زودی بتاریکی موت مبدل
گردد الا موت غیر طبیعی مرگی است که از هر جهت بواسطه [illegible] میرسد
و این قسم از موت تدریجی است یا بر عکس از قرار که علامات حیات
متدرجا و یا بطرز فوری فانی میشوند در وقت تدریجی بودن مرگ اتصال علامات
مثل در موت طبیعی است بالعکس موت فوری چنانچه من قبلا مذکور خواهیم
و این قسم موت تابع نتیجه امراضی است که در مدت قلیل باعث ذلت
آلات میگردند چنانکه عمر طولانی باعث آن ذلت در مدت مدیده میباشد
تعبیر که میتوان گفت که در موت غیر طبیعی انها روزها و سالها و ماهها از
الا موت فوری نتیجه خلل فوری در اعمال است و در اینجا اسباب فنای حیات اولا
بر مرکز و ثانیا بر اطراف مؤثر میشود و اینها که نه تنها زوال اعمال داخلیه
منتهی شود در اعمال و آلات خارجیه هم بین نوع که طبیب یکی از آلات

اکر

رئیسه ملاحظه میشود دماغ یا قلب یا ریه منقلب به مرگ گشته از ارتباطهای
آنها در حالت رئیسه دیگر بزودی مختل گشته میرسند و چون اعمال
ملاحظه کلیه در تمامه فانی شده فورا نفس آلات و اعمال که محکوم حکم اینها
اند نیز بزودی توقف میکردند در موت غیر طبیعی و تابع [illegible] میرسند
علائم متعدده مرگ آنکه اجتماع آنها را حالت نزع مرگ می‌نامند از
و دنبی لیت نزع طول یا قصیر است از قرار سن و مزاج مریض و بخصوص
از قرار خصوصیت مرض چنانکه هر مرضی را در حالت نزع علامات مخصوصه بخود
هر یک را در محلهای خود در کتاب تشخیص ذکر نموده ایم و علامات کلیه که از نفس در
هر قسمی از حالت نزع واضح میباشند هر آن شده است بروز سیمای بقراطی
مذکور در مطلب [illegible] و ضیق صدر و کدورت و خیره شدن [illegible] و عرق
و صغر نبض و اختلاف او باعث [illegible] فواق و عسر البلع و خرخر تنفس
در قصبة الریه و خروج [illegible] و براز بدون اراده

فصل هفتم در ترکیبات امراض بهمدیگر

مطلب (۱۸۹) بر آنکه میتوان تشخیص داد که چگونه امراض مختلفه مبتلا شود
بدون آنکه این امراض بهمدیگر ترکیب یافته باشند مثلا شود که اتفاقا شخص
صداع و درد [illegible] در مرض معده دامنی بهم رسانده و حال آنکه هیچیک از اینها با دیگری
ترکیب نیست ولیکن امراض بهمدیگر ترکیب می‌یابند در صورتیکه نسبت [illegible]

ها جنبش بکند مگر داشته باشند مانند ذات الجنب که بسیاری از اوقات
ترکیب میشود بذات الریه و ورم امعاء که با ورم کبد و یا حالت حصبه که
مرکب میشود به ورم ریه یا بورم دماغ و در این صورت تکلیف طبیب بسیار صعب
است زیرا که علاج یکی از آنها شاید که ضد باشد دیگری را

فصل هشتم در تشخیص و تقدمة المعرفة امراض

مطلب (۱۸۷) تشخیص عبارت است از معرفت باختلافات بین امراض و
درجات آنها از قراین اسباب و علامات علمی طبیب با یقین بایستی در تشریح و
علم اعمال بدن و حفظ صحت و علم امراض و علم ادویه و اصنعت طب
بدون تشخیص غیر ممکن است و اگرچه بسیاری از اشخاص ممکن است که عالم بر علم
طب بشوند و اسباب دیگر از ذات خود کاری غیر خواهند بود چون در علم تشخیص
بقدری چیز هست که به هیچ وجه معلم تقریر و تحریر نتواند نمود و تشخیص میتواند در عمر و
علم تشریح مهارت تمام داشته باشد و با علم وظائف الاعضاء و علم امراض باشد و با وجود این
فن در تشخیص قصور دارد یک ذات دیگر لازم است که راه در علم همراه خود بقوه
تام و در ملاحظه دقت اول مرتبه دارد

مطلب (۱۸۸) تقدمة المعرفة عبارت است از معرفت بر تغییرات حکمیه آینده
بواسطه تشخیص علامات موجوده و بیشتر شهرت بقراط از اطباء بسبب تقدمة
المعرفة نیکو و صادق است تقدمة المعرفة یا جیده است و یا ردی و مهلک

ازین

ازین حالتها مخلوط بجنبه علامات عامه است از آنجمله جلد و بشره و خوشی او آمیه
و ادرار و حرارت لمس با رطوبت کمی و سهولت تنفس و فنای علامات ردیه
و از بروز علامات بحرانیه دال بر تقدمة المعرفة جیده اند بعکس این از سقوط
و تغییر سیماء و خفقان و سستی و ضعف بدون سبب معلوم و عدم انتظام نفس
و عروق فواق و ظهور لکههای غانقرانیه در مواضعی که بیشتر از سایر مواضع حساس
بشره اند و ارتعاش انگشتان و تشنج تمام یا تشنج بعضی از اعضاء و بروز
حرکات غیر ارادیه انگشتان و عدم اثر از ادویه حاره و حاده از جمله فراتح
و خوردل و دلالت کند بر دوام مرض و قرب هلاکت مریض

فصل نهم در جنسیت و اقسام امراض

مطلب (۱۸۹) ما اگرچه جنسیت حقیقی امراض شناخته نمیشود مثل اینکه
حقیقت حالت صحت و حیات شناخته نشده بی نقصان در علم حیات
باعث نقصان در علم امراض است و همین قسم که حیات شناخته نمیشود مگر از
حرکات و افعال اعمال مختلفه همین قسم مرض هم شناخته نمیشود مگر از تغییرات
حرکات و افعال و اعمالی که علامت امراض را در هر دو صورت یعنی در حال
صحت و در حال مرض بواسطه افعال طبیعیه و غیر طبیعیه اعمال از
وجود صحت و از وجود مرض مخبر میشویم ولی معرفت بجنسیت حقیقی تغییرات
آلات و اعمال یعنی معرفت بجنسیت امراض ممکن است که در شعبه اعراض

بوده است و تا کمال المعرفت ترقی نموده است و احتمال دارد هم ترقی کند و
نمود و اگرچه این اقوال در جای خود است ولی در حقیقت این میباشد که
طرز رفتار امراض چون رموزات است به همین طور که طرز رفتار تنمیه و طرز
رفتار قوه عصبیه و طرز رفتار اکثر ترشحات و طرز رفتار خود قوه حیات
فی الحقیقه برای ما چون رموزاند

مطلب (۱۹۰) چنانچه جمیع اعمال و حالات طبیعی جمیع نسوج متعلق ا
بقوه حاسه و قوه متحرکه که مبدأ حیات میباشند همچنین جمیع امراض نیز
متعلق به تغییرات غیر طبیعیه و قوه اند خواه این تغییرات مفرط باشند از ذکاوت
قوه حیات خواه بقلت قوه حیات خواه بتغییرات مخصوصه قوه حیات پس
امراض حقیقه از ۲ قسم بیشتر خواهد بود یعنی امراض متعلقه بذکاوت و امراض
متعلقه بقلت و امراض متعلقه بتغییرات مخصوصه اجزاء صلبه و مایعه بدن
و اگر کسی بحث کند که چه میگوئید درباره کسر عظام و خروج مفاصل و جراحات
حادثه و مزمنه که هیچ یک از اینها متعلق باین اقسام سه گانه نیست جواب گوئیم
که اینها فی الحقیقه مرض نیستند بلکه اسباب امراض باشند و فقط در دقیقه‌ای که
این اسباب مؤثر به بدن گردند از اثر متعلق یکی از اقسام سه گانه نخواهند
شد ولی از جهت سهولت اقسام جمیع حالتهای غیر طبیعیه که بنام مرض معروفند
۲ قسم دیگر بر آن ۳ قسم مذکوره میافزائیم تا تعلیم محض توضیح مطلب

۱۲۱ جز

امراض را تقسیم کنیم به پنج قسم قسم اول امراض مفرط بذکاوت قوه حیات
اجزاء صلبه یا مایعه بدن قسم دوم امراض حادثه از قلت قوه حیات
اجزاء صلبه یا مایعه بدن قسم سیم امراض متعلق بتغییرات خاصه قوه حیات
اجزاء صلبه یا مایعه بدن قسم چهارم امراض حادثه از ورود اجزاء خارجیه بدن
قسم پنجم امراض متعلق بتغییر مکان و تفرق اتصال اعضاء بدن و هر یک از این
پنج قسم بچند سلسله منقسم اند قسم اول از اقسام پنجگانه که امراض هستند مفرط
بذکاوت قوه حیات اجزاء صلبه و مایعه بدن به پنج سلسله انقسام
میباشد سلسله اول هیجان و سرعت دوران دم با تزاید حرارت و ازدیاد
حس که عبارت است از اورام سلسله دوم رسیدن بدل زیاده از تحلل
بعضوی که به جهت افراط حجیم شود یعنی ورم و عظم آن سلسله سیم تزاید مقدار ترشحات
بیش از قاعده طبیعی یعنی ازدیاد ترشح چون دولاب و سیلان بزاق
و عرق سلسله چهارم سرعت دوران دم با خروج دم از اوعیه خود یعنی
نزف الدم از قوت سلسله پنجم حدت و ذکاوت حس عصب یعنی اوجاع
عصبانیه قسم دوم از اقسام پنجگانه که امراض هستند حادثه از قلت
قوه حیات اجزاء صلبه و مایعه بدن بهفت سلسله انقسام میابد سلسله
اول بطوء دوران دم با قلت حرارت و حس یعنی ضعف مفرط که ضعف دوم
میباشد سلسله دوم فنای دوران دم و حرارت و حس یعنی غانقرایا سلسله

سیم نقصان ورود مواد بتحلیل مثل قلت تغذیه دسته چهارم نقصان قوهٔ
انقباضیه عروق شعریه، رقت دم مثل نزف الدم از ضعف دسته پنجم
قلت یا فنای حس وقوهٔ محرکهٔ عضلانی مثل بیهوشی و فلج وخنق دسته
ششم قلت اجزاء زایل کنندهٔ دم مثل یرقان الابیض و ف دد دسته
هفتم قلت قوهٔ انقباضیهٔ اوعیه وکی و نفخ مثل کثالی غیر طبیعی قلب
وانوریسما قسم سیم از اقسام پنجگانه مثل امراض متعلقه بتغیرات
خاصه قوه حیات اجزاء صلبه یا مایعه بدن منقسم است به سه دسته دسته
اول تغیر عمل تغذیه که باعث تغیرات جسمانیه بعضی از آلات است چون سرطان
و غدورات سلیه و خنازیر و سلعه و ریه آل مغدی و معمی و غیرهم دسته دوم تغیر
عمل عصب از جمله صرع و اختناق رحم و ضیق النفس عصبی دسته سیم تغیر
جسمانیه ترشحات از جمله امراض مخصوصهٔ لبن قسم چهارم از اقسام پنجگانه
مثل امراض حادثه از ورود اجزاء خارجیه ببدن به پنج دسته منقسم است
دسته اول دخول اجزاء مسریهٔ هوائیه در بدن چون وبا و داء الحول
وغیرهم دسته دوم دخول اجزاء مسریهٔ حیوانیه در بدن چون الجه
وداء افرنجیه و ملدوغ لکث رو وغیرهم دسته سیم دخول سموم
دسته چهارم دخول ... در ... ران دم که به انجذاب ریم معروف
است دسته پنجم دخول اجزاء خارجیه در موضعی از مواضع بدن

چون گلوله

چون گلوله و سنگ مثانه و مثال آنها قسم پنجم از اقسام پنجگانه که
امراض هستند متعلق بتغییر مکان و تفرق اتصال اعضاء بدن بهشت
دسته منقسم است دسته اول کسر عظام دسته دوم خروج مفصل دسته
سیم ضغطه وضربهٔ وارده بر بدن دسته چهارم تفرق اتصال دسته
پنجم جراحات حاده دسته ششم جراحات مزمنه و تقرحات دسته هفتم
فوسیر دسته هشتم تغییر مکان آلات

مطلب (۱۹۱) لابد باید چنان اعتقاد نمود که این نقص امراض
با قصور بش بلکه بالعکس بسیار ناقص باعث تکلم است چون حالت
خاصه بعضی امراض تقسیم مرکب است که هر یک از آنها را از جمله اقسام
مختلفه امراض میتوان شمرد وچنانکه بعضی از اوقات ضعف مفرط
بعضی از حالتهای دیگر که آنها را به قلت قوهٔ حیات منوط کرده ایم فی
الحقیقه منتجه مگر نتایج بعیده ورم که خود منوط است بر کاوت قوهٔ
حیات و غانقرایا نیز بسیاری از اوقات نتیجه انتهای ورم است بر جنه
خود غانقرایا در حالی ورم حقیقی بطور تصریه و نادر نیست که فلج که اورا
نیز در سلک امراض ضعف قرار داده ایم نتیجهٔ نزف الدم و داغ از ازدیاد قوهٔ
قره دم باشد به ارتباط آلات و اعمال بدن انسان تعمیر است که تغیری
در آلتی یا عمل منفردی از جمله ممتنعات است تعمیر که طبیب لابد باید بعضی

نموده از قرار علامات جامع که از ما بین واضح تر است و هر قسم نقص
امراض از کدام نقصان خواهد داشت صعوبت دیگر در نقص امراض
در این است که بسیاری از امراض بانواع مختلفه در آلات مختلفه ملتقی میشوند
طبی هر گونه مشاهده در جمیع آلات مفردی بدن توانند یافت شود و همچنان
دماملی که یکی از نتایج ورم اند و ما در جمیع آلات مختلفه علاج یک نوع است
اگر چه بجزئی اختلاف در مقدار و ترکیب ادویه یا تدابیر مستعمله و همچنان
است در نزف الدم و در استسقا، وغیرها بنا بر این الیوم اکثر معلمان امراض را
به دو سلسلهٔ عظیم منقسم می‌نمایند سلسلهٔ اول امراض عامه یعنی در امراضی که در تمام
آلات بانفراده ملتقی شوند عارض گردند سلسلهٔ دوم امراض خاصهٔ هر آلت
بانفراده و این قسم تقسیم جهت طالبان علم طب این حسن را دارد که در تعریف
امراض هر آلت بانفراده تکرار چندان لازم نیست و به همین جهت هم در کتاب
شفائیه تعریف امراض را از قرار این نقص مذکور نمودیم

باب سیم در علم علاج یعنی در بیان قواعد معالجه بطور عموم

مطلب (۱۹۲) علم علاج عبارت از قسمی از علم طب است که منظور از آن
موقوف ساختن امراض را و باین منظور میرسد بمراعات قواعد معینه و ادویه
مناسبه و بکار بردن آن قواعد لازمه و ادویه مناسبه موافق حالت هر مرض
بانفراده عبارت از علم علاج خاص میباشد که در کتاب شفائیه مذکور است و چون

درین کتاب

درین کتاب منظور از تفصیلات عامه است بنابراین باب سیم را منقسم می‌نمائیم
به فصل فصل اول در اشارات بمعالجه فصل دوم در معالجه از قراری
و طرزیکه از حکما قبول شده است فصل سیم در اسباب الشفائیه

فصل اول در اشارات بمعالجه

مطلب (۱۹۳) در اصطلاح طبی لفظ اشاره عبارت است از حاصل شدنی
بجمیع اتفاقات ماضیه و یا موجوده در مرض و تقابلیت انها از ملاحظه
انها تکلیف معالجه که بچه نوع بهتر است معین کرده و این قسم اشارات یا
دلیلیه اند و یا تجربیه و یا تثبیتیه

مطلب (۱۹۴) لا اشاره یا علاج دلیلی و مراد از او قسمی از علاج است
که اختراع نمودیم از معرفت تام بجنس و صحت و رفتار و یا منشأ یا درجهٔ مرض
بعد از اطلاع کامل از نسبت‌های علامات و ادویه مؤثره معینه و تدابیر لایقه
مثلاً در سکتهٔ علاج با اشاره دلیلی نیست مگر استفراغ در جهت تخلیهٔ عروق و استعمال
ادویه و ضماد خردلیه بلکه اینکه جبهه و ادم حمله بر راس پیدا و در خفق
که باعث او نیست مگر عدم امکان تنفس اشاره دلیلی رسانیدن اجزای هوا
تنفس است برای شخص مختنق و اشاره دلیلی در استلای [illegible]
در اورام استعمال ادویهٔ مضعفه است و در این قسم از اشارات دلیلیه
رجوع نشود بتجربه ادویه و تدابیریکه اثر انها واسطهٔ تجربه و امتحانات مخصوصه

معین و مشخص شده باشد

مطلب (۱۹۵) در اشاره به علاج تجربه نوعی از معالجات مخصوص بکسی
که عالم بعلوم و فنون طبی نیستند که انها را طبیب تجربه نامند و این اسم از برای
طبیب عالم غیر سزاوار و نالایق است اما بجز از اوقات طبیب عالم نیز
اراده میکرد و برای اینکه رجوع کند بعلاج تجربه در صورتیکه سبب مرض و هم اثر
لوازم مخصوصه در رفع او مجهول بود و آن درد را اگر بخواهیم رجوع نمائیم به زیبق
یا در نوابت کنند که و هیچ حقیقة علاج تجربه کمتر نه علاج و دلیل حکمت انکه اثر
انها بر همه امراض درست شناخته نشده و کسی اجمال تشراف طرز عمل انها را نفهمیده
اما طبیب عالم باستثنا به این قسم علاج رجوع مینماید و فقط در وقتیکه علاج و دلیل در
دست نباشد بعکس طبیب تجربه که در هیچ مرض ارتباط این جنسیت مرض و اثر
دوا را نفهمیده و بیشتر اوقات هم خود مرض را نشناخته بلاف زنی و چاپلوسی
مشغول بطبابت کاذب است و چون ما بلاف زنان را آورده ایم لهذا احتیاطا کلمه
بطور اختصار در اینجا بیان مینمائیم که بعضی از اطباء چاپلوسی و لاف زنی را
که در حقیقت از جمله اعمال قبیحه و شنیعه و افعال اراذل و ادانی است
فعلی نیک و مستحسن دانسته از اینرو باشتهار و رواج بازار طبابت خود جلب
منفعت کرده و چون بنی نوع انسان بالطبع و با لفطره مایل صحت و خلاص
از آلام و اسقام و اوجاع مرض میباشند لهذا چون علتی تشخیص داده آید بحکمت تنفر

ز طبیب

طبیب از آن علت بااینکه شخص خودستائی و چاپلوسی نموده گوید که رافع آن علت
منم و احدی نتوانسته رفع او را نماید و تا بحال چنان و چنان کرده ایم و فلان و
فلان را معالجه نموده ایم و فلان مبلغ و فلان خلعت گرفتیم مردم را مایل و طالب
خود نماید تا در معالجه امراض رجوع باو کنند بیشترین اطباء لاف زن خفیة
اشخاصی را معین دارند که معالجات کاذبه ایشانرا در نظر مردم ترویج داده
و ایشانرا افلاطون زمان و ارسطوی دوران و لقمان دهر و جالینوس عصر گویند
و ایشانرا در نظر مردم بهمگونه قلم داده که فلان حکیم لقمان و مسیح است و مردم را
هم عیسوی زنده مینمایند اگرچه در فن طبابت اطباء لاف زن و چاپلوس بانواع مختلفه
است و اما عموما از دو قسم خارج نیستند قسمی کسانی هستند که نه سایرین ایشانرا
طبیب دانند نه خویشان خود را و با وجود آن معروفاند در شمول معالجات
صعبه و عظیمه مانند پیره زنان و قابله گان و رودادان و درادیش و سیاحان
و غیرهم که بمحض قدر خود معالجه اکابر و اعیان عظام نموده و با وجود نامقبولی
اختیار عمر ایشان در عقب سر اطباء حاذق رخنه و مسخره گوئی کنند قسم دیگر
کسانی هستند که باسم طبیب معروف و بلقب حکیمی مشهور و فی الحقیقة از علم او محروم
اند و لاف زنی بعضی از اینگونه اشخاص بحدی نوع بود که انها هر علم و معالجه
خود را اعم از آنکه فی الحقیقه معالجه نموده یا علم کسب کرده و یا آنکه محض کسب
و مردم فریبی و خودستائی بود در هر مجلس و هر محفل که می نشینند و بهر دولت

و رفیقی که میرسند بخصوص نزد عوام را اشخاصی بی‌خبر از علم طب همیشه تعریف
معالجات عجیبه و مرضای خود را منفعه و کذبهای چند در علاجات قویه امراض
و معالجات نیکوی خود گفته مردم را بدام تزویر آورده تا بدیشان رجوع کنند نوع
دیگر کسانی هستند که چند نفر را بحیله و تزویر مرید خود ساخته ایشان را وادار
بانکه بهر مجلس در رسند تعریف و توصیف از ایشان نمایند تا بدینواسطه مردم
بدیشان راغب گردند نوع دیگر اشخاصی بوده که علی الدوام سواره و پیاده
به تعجیل تمام در کوچه و بازار و محلات و معابر گردش نمایند و چون کسی از
ایشان بپرسد که کجا بودی یا کجا میروی با تکلیف برفتن بعیادت و معالجه
مریض باشد آن شخص لاف زن از زیادتی مرض و کمی فرصت و شدت رنج و تعب
خود شکوه نموده متغیر گردد و یا نزد خود بعضی اسرار و ابهام تمام با وجود اینکه
هیچ مریض نداشته باشد و محض جاسوسی این گشتن کوچه و بازار را ولی بر
زیادتی شغل خود و ازدیاد مرضای او بلو و همیشه در جیب و بغل و بالش دستار
خود ادویه کاغذ پیچیده و حب و شیشه های جوهریات گذارند تا بدین
نوع مردم را بفریبند نوع دیگر کسانی هستند که چون در امراض صعبه بایشان
رجوع شود ابدا بمعالجه نمیتوانند مگر باتفاق و شراکت چند نفر دیگر از حکما
تا اینکه اگر خدای نخواسته مریض تلف شود گردن اطبای دیگر انداخته خود را
بری الذمه کنند و اگر از تفضلات الهی دفع مرض گردد و بعضی اوقات [illegible]

[illegible]

حاصل شود گویند که از اثر دوا و معالجه من بود نوع دیگر اطبا هستند که قسمی از
معالجه را موافق طبع و مذاق بعضی اشخاص شیوه خود مینمایند و چون بعضی
اشخاص معالجات ایشان را موافق میل و خواهش خود بینند رجوع بایشان
کنند و بدینجهت شهرت کرده جمعیت بهم میرسانند مانند اینکه در علاج
دختران و بیوه زنان تجویز شوهر کنند و در علاج پسران تجویز زن نمایند
و یا چون مریض شرب ایشان آید تجویز شراب و ماء الحیوة کنند تا خمر
خوران راغب برجوع بآنها گردند و یا عقلا فاسد از بابت تجویز طبیب
شراب حرام را بطور حلیت بیاشامند و کسی را بر ایشان حرفی نبود نوع دیگر که
ادعای والاتر از جمیع حکما را لاف زنند اینکه نمیباشند در گونه محض
لله و بدون حق العلاج و حق القدم معالجه مینمائیم و گاهی نیز مصلحت هر
مرض را تعیین نمیکنند و با بعضی ادویه و حبوب و معاجین مختلفه از خود ساخته
و باسم خاص غیر مشهور عجیب و غریب در دکاکین عطاران گذاشته
نسخه بر آنها مینویسند و همیشه تجویز بعین همان خود مینمایند و آنها را بقیمت
گزاف و لیپ راه بفروش میرسانند و بدین نوع معاش خود را بخوبی میگذرانند
اما با وجود اینکه لاف زنی و خودستائی در همه جائی بخصوص در طبابت
مذموم و ممنوع است بعضی از اوقات بر طبیب [illegible] و گاهی [illegible]
بنفعت که نزد مریض بخصوص مرضائی که بسیار متوهم و مایوس از صحت و حیات

خود بچه ویا مالیخولیا زیاد داشته باشد در دفع مرض وتحصیل صحت اولاد
یا زاده وخویشان ممنوعه قسا وولدار وامیدوارم بر بعضی وبه چه خیال
وخیال میکنیم وفقط الله بر بخشی صحت خواهی جست وبهیچوجه دخیل عقد
نخواهد بود ودر ضرورت در دفع مصلحت آمیز به زن است فقط انگیز
است بشرطیکه طبیب در ضمن اقربا ووارث را از حال حقیقی وولد آن
بیمار مخبر بنماید تا بعد از انتها برداشت ایرادی بر اتلاف زنی یا عدم کمال به
خود وارد نیاید

مطلب (۱۹۰) اشاره به علاج تهیا ومراد از او رجوع بعلاج به دلیل است بمنظور
حدوث تغییرات قویه در اعمال بدن تا از آن تغییرات قویه خود مزاج دفع مرض را
نماید مثلا هنگامیکه در تب نوبه بعض ادویه ملینه در علاج دلیل است رجوع شود
بشربت عرق گرم بجای خطای مخلوط بعرق شراب اقسام حرکت طبیعیه یا عوام را
اشاره به علاج تهیا کرده ونادره دیده شده است که در بلیه صعب العلاج
که از هیچ علاج دلیل رجوع بصحت نمی‌نمود فقط بعد از افراط در اغذیه نالایق مرض رفع
کرده وصحیح ... از خفقان امراض مریض را در آب ... ... وراحت
یافته وبعض از مسهلات قویه مثل ادویه ... عام ... باعث علاج امراض رود
گو نه بجهت قوه مسهل بر کثرت تغییر قرار شده تمام مزاج مریض ولهذا اقسام علاج را بعلت
الدوقات ... طبیب حاذق نیست بجهت آنکه اکثر ضرر او بیش از نفع او است محقق
[illegible]

در وقتیکه بعد از رجوع بجمیع اقسام علاج دلیل امراض تغییری بهبودی ننمود عذر
برجوع بعلاج تهیا باقی است

مطلب (۱۹۰) در هر صورت اشارات بمعالجات مفرده یا مرکبه اند از
قواعد مفرده یا مرکبه امراض وآثار را تحفظ صحی نامند وقتیکه بآنها
اینها حفظ کنیم شخص را از ورود مرض از امراض وآثار را علاجیه گویند حال منظور
باید بکار بردن ادویه را که باعث حدوث صحت اند وآثار ایشان را ... هنگامیکه علاج ... فقط باعث تخفیف مرض و ... بعض اند

فصل دوم در معالجه از قرار قواعد یا قانون معقول حکما

مطلب (۱۹۱) بدانکه قواعد یا قوانینی را از ازمنه قدیم تا کنون از اطباء قدیم
شده اند حقیقتا از چهار نوع خارج نیستند یعنی طب جالینوسی وطب بقراطی ومضعف
وطب تشریحی وطب خلاصه چون بنای قواعد طبیه مانند علاج ... فوری
که چند سال قبل از این در بعضی وفرانسه اختراع شده اند خیال مزخرف وبی‌مصرف
اند که قابل ملاحظه نیستند

مطلب (۱۹۲) طب جالینوسی عبارت از قانون طبی است که سبب امراض را منوط
بفساد مایعات بدن میداند وموافق این حالت بخصوص رجوع مینماید بدوا دافعه
مصفیه وما در وقت جالینوس تغییرات مایعات بدن خیالی بوده نه آنکه ترجیح
بنها باثبات حقیقی رسیده بود اما الیوم که بواسطه ترقی علم شیمی وذره بین غیب

تغییرات حادثه در اجزاء مایعه بدن معین نموده‌اند چنان مستفاد شده است
تغییرات مایعات بدن بانفراده کافی در حدوث جمیع امراض نیستند مثلا در استیلاء مده
از اجزاء خارجیه در بواسطه جنون یک مبتلی رفع میشود چگونه میتوان گفت که این مرض از تغییر
رطوبت معده و یا اجزاء مایعه مخصوصه بدن حاصل شده و حال آنکه بواسطه
تجربه و دیدهای خیره‌ای تغییری در رطوبت معده و سایر رطوبات بدن دیده نشده
و در سموم‌ها از جمله حالات حاده سمیه صد از معده خالی و مقلوب میگردد و در تغییرا
هلاکت میرساند قبل از اینکه جسم حاصل اثری در دم نموده باشد ولی با وجود این اقتضاء
طب جالینوسی تا زمان الیوم ذکار است در امراضیکه متعلق به تغییرات رطوبات بدنیه
دلالت بر تشخیص و علاج جمیع امراض چنانکه در میان قدما قبول عامه است نیست

مطلب (۲۰۰) لا طب مقوی و مضعف قاعده طبی است که امراض را منوط به ضعف یا
تغییرات اجزاء صلبه بدن و صاحبان این قسم طب گویند که تغییر دم از اختلاف حرکت
قلب است و استعداد معده از قلت حرکت جهازی معده و حالت صفراوی از شدت
خار کبد است و لازم نیست که تحقیق این که دلایل مذکوره که هر مرتبه سست و بی پایه
چون واضح و مدون نگشته است که در بسیاری از امراض سبب حقیقی در مایعات یا در نسج
که ابتدا اشکالات از قاعده طبیعی خارج میگردد مگر آنکه هیچ نقصانی در آلات
صلبه بدن موجود باشد شخصی که بیشتر از همه اطبا مصر بر این مطلب شده و کتب
چندی در این باب تصنیف نموده و بدست عمده شهرت تام در میان اطبا فرنگستان داشت

طبیبی

طبیبی براون نام از اهالی انگلیس بوده است و معتقد بود که جمیع امراض یا بواسطه شدت
ضعف یا بواسطه شدت قوی و زیادتی است و موافق این فرض حالت علاج را منوط
میدانست به ادویه مقویه و مضعفه

مطلب (۲۰۱) طب تشریحی اصطلاح اطبا است در اعتقاد بطرز معالجه ایست که
جمیع امراض را منوط به تغییرات مخصوصه اعضا میدانند و این طرز طبابت را یکی از
معروف‌ترین معلمین فرانسوی بروسه نام اختراع نموده و موافق رأی این معلم مذکور
مرض نیست مگر تغییر عضوی ماشینه بدن و مرضی نیست مگر آنکه عضوی از بدن دیگر وفق
طبیعت میباشد ولیکن این طرز ملاحظه ملاحظه‌ای نیست که بروسه نام اقتضاء
زیاد بهیجان و ثوران داشت و زیادتی امراض را منوط به التهابات میدانست به تعبیری که
علاج امراض انها را با اقسام مختلفه از ادویه و تدابیر ضد هیجان بعمل آورده و با آنکه
نیست که بعمل داشتن ضد هیجان در هر محل و در هر مکان و در هر موقع فلان
و دوا جایست که اختلاف میان طریقه حکیم براون و معلم بروسه اینست که حکیم
براون جمیع امراض را یا از شدت ضعف و یا از شدت قوه میدانست و معلم بروسه
بالعکس زیاده بر امراض را منوط به التهاب و هیجان می‌نمود و قائل به ضعف نبود
با وجود نقصان این قسم از ملاحظه امراض در هر حال بر احترام کلی بر معلم بروسه
لازم است بجهة آنکه این شخص محترم بواسطه تشریح و تحقیقات کامل و دقیقه‌ای بیشترین
امراض را تشخیص و معین نموده و پیش از سایرین اطبا را متعقب ساخته برای افتتاح

تا تشریح امورات جهت درک سبب مرض و سبب هلاکت

مطلب (۲۰۲) لاطب خلاصه طرز ملاحظه امراض و طرز معالجه است

از چندین نوع اعتقادات اطبای دیگر منتخب کرده است فیزیه تجربیات مخصوصه و

دلایل عقلیه آنچه را اقرب بصدق در علم و رفتار اطبا معروفه دیده انتخاب

و تقیید کرده طرزی و طریقه از معالجه تتبع شده است که هم و از طرز معالجات

مذکوره و هم موافق آنها است بهمین نوع که ملاحظه جمیع اتفاقات و حوادث را

کرده بعضی امراض را بمضعفات و بعضی را بمقویات و بعضی دیگر را بمسهلات و بعضی را

با دویه مخصوصه چون سیماب و گنه گنه و غیرها و برخی دیگر را بتبدیل تدابیر

معالجه نمایم و ما در دروس عامه و خاصه علم امراض آنچه را که اقرب بحقیقت

دانسته و دانیم تقیید و بیان کرده و ما بعد را ترک خواهیم نمود

فصل سیم در اسباب آلتی دویه

مطلب (۲۰۳) بدانکه اسباب آلتی دویه گویند جمیع تدبیرات و ادویه را که در هنگام

امراض بکار برند که دفع مرض مستعمل اند و این اسباب آلتی دویه از سه قسم خارج نیستند

متعلق اند بتدابیر حفظ صحیه و یا بادویه حقیقیه و یا معین بر فن معالجه جراحی

فقره اول در معالجه منوط بتدابیر حفظ صحی

مطلب (۲۰۴) انقسم معالجه فی الحقیقه نیست مگر بکار بردن اهل تدابیر که در

هنگام صحت مفید اند بجهت مدد رسانیدن مرض و انقسم تدابیر قابلیت تام در حین معالجه دارند و

زمان

بسیاری از اوقات بتنهائی کافی اند در رجعت اعمال معلوله بحالت طبیعی یا حالت صحت

و اجمالا علم حفظ صحی علمیست بسیار وسیع و قابل که در کتاب جداگانه مذکور است

بدانها رجوع شود و در اینجا اکتفا کنیم بجزئی تفصیل درباره پرهیز

مطلب (۲۰۵) در هنگام امراض حاده پرهیز در غذا و حرز نمودن جمیع اسباب محرکه بدن

و دماغ و استراحت تام در بستر فوائدش از شربتهای لطیفه از جمیع تدابیر دیگر مفیدتر تشنگی دارد و

این تدبیرات چنان بنظر نیاید و لیکن بدون شبهه است که آن از کثیر الدوام ترند

از آثار ادویه خاصه که در بعضی مسکن بود و بدون جهت مفید است که اتقراط مشهور و

که قائل بر بین طبیب آن است که به پرهیز معالجه نماید و بسیاری از امراض مزمنه از

جمله نقرس و درد شانه و مالیخولیا و امراض جلدیه مزمنه و خنازیر و نزله و غیرها

با وجود استعمال ادویه مناسبه کثیره بحالت خود باقی میمانند و تقلیل پرهیز موافق

آن حالتها بده خود رفع میشود و در اکثر امراض بعدم پرهیز مضر است و معلوم

نیات جمیع کنند که در باب امراض بعدم پرهیز یکی از اسباب حقیقی مرکبات معین است از

جمله معتقد که امراض حاده مهلک تر از قرار یکه صاحب آن امراض

قوی البنیه و فربه تر بوده و ملاحظه است که بعضی اشخاص هر چیز از اشخاص ضعیف تر پرهیز

و بهاکر تا بنیه اینها آنکه و لازمت بر این که آن مع الدوام جنبش ده در حال استعمال نبود

و بدین نوع بعوض غذا در دیگران از نیک ادویه را تقلیل نماید

مطلب (۲۰۶) پرهیز باید موافق حالت مرض باشد لیکن در امراض درمیه با

اجتناب نمود از اغذیهٔ حاره و مقویه و در جمیع حالات دائره استعمال [illegible] از
جمله مضرات است و در امراض ضعف اغذیه مقویه بمقدار قلیل بکار اندازند اینکه
در جمیع امراض حصبیت پرهیز میکنیم باید چنانچه در بعضی امراض هر یک با تفاوده در کار است
نقاهیه مذکور است برخی از اوقات هم بعضی از امراض که پرهیز لازم است میخورند
مخصوص در دوره نقاهت مبتلا میشویم که بعد از مرض طولانی و بعد از اسهال که از بابت دیگر
معده غیر عادی تعیین اغذیه است و اظهار بصورت قبض میباید تعیین که از راه
فی رجعت کند و با تکلیف رفته همراه برازخارج میشود و برخی از اطبا در این هنگام
تکلیف همان کار از غذا تجویز میکنند بخیال اینکه ضربه بمعده نزند با وجود اینکه باشد
رسیده که هر چه پرهیز دهد بطول می انجامد آن زکاوت حس معده ترا به نتیجه مضر
بر تمامی مزاج کرده و ابتلای زکاوت برخی از اوقات یک بیست که خود مرض حرکت
ز شیر و غذا ندارند و طبیب حاذق در این حال تجویز خوراک خواهد نمود و تعلیق نمیکند
الا اینکه اگر چه هم روز بر مریض غذا بمقدار قلیل و در حالت سردی خورند تا
مانع گردد از ظهور عطش مفرط و دوام حقیقی معده و حول در بیان طبیب اسرار
که در نوشتن انواع اغذیه سهل الهضم بمقدار قلیل بر دفعه و با فاصله جزئی معده [illegible] را
بحال طبیعی خود رجعت دهد از عهده عمل طبیعی خود باید برحول کسی نوال کند که از
بی علامت خاصه متوالی تشخیص داده باید این حالت زکاوت حس معده و دوام حقیقی معده
جواب دهیم که در هنگام زکاوت حس حرارت حالی وجود ندارد و نه رنگ مرض [illegible]

از وج

از وجع عادی معده و یا التهاب وجع نمود و در تشخیص بعوض وجع حس ثقل و تمدد
در محل معده موجود است با ازدیاد مقدار آن بعدها را که دوره وقت هضم خاص و بر چند
عطش و میل باب زیاد است و یا حمرت و یبوست در زبان نباشد تا وقتیکه آن
زکاوت حس معده بدوام حقیقی او مبدل نگردد

فقره دوم معالجه با ادویهٔ حقیقیه

مطلب (۲۰۷) بدانکه ادویه باصطلاح طبی هر جسمی را گویند که استعمال او
در امراض مفیده است بسبب اثر خاص در تغییر دادن حالت غیر طبیعیه ادویه
حیوانیه اند یا نباتیه یا معدنیه و هر یک از اینها نیز مفرد است و مرکب چنانچه
در قراباذین ها بتفصیل مذکور است اگرچه اجزاء ادویه راجعه و حصری نیست ولی
خواص اینها که خود و محصور میباشند به سبب اینکه اکثر از اینها در خواص تشابه بهم دیگر
دارند و فقط در شده و قلت از مختلف اند چنانچه مثلا اثیمونیا مقوی و اکثر
مقوی اند و یا شدت و ضعف اثر و باختلاف مقدار و در بیان اکثر خواص بمقدار
ترک کنیم [illegible] در محل [illegible] مهم است [illegible] مشتعل [illegible]
انجیر سته اول براه معده

مطلب (۲۰۸) عموما میتوان گفت بنسبت با ثر ادویه بیشتر از [illegible]
تیسته با وجود اینکه [illegible] ادویه و [illegible] است

قسم اول

اکالات

قسم دوم — مهیجات

قسم سیم — قابضات

قسم چهارم — مقویات

قسم پنجم — محرکات

قسم ششم — مستفرغات

قسم هفتم — مخدرات

قسم هشتم — مضعفات

قسم نهم — ادویه مخصوصه

و تفصیل هر یک قسمی از آنها در کتاب مفتاح الخزائن مذکور است

مطلب (۲۰۹) بنا بر این اگر چه ادویه که البته از هزارها متجاوز است
فی الحقیقه از نه قسم خارج نیستند که هر یک قسم از آنها اثرش مختلف از اثر قسم
دیگر است و هر یک از ادویه یک جنس مقدار و ترکیب مختلف موافق الاثر هم
یا قریب بهم قسمی که صنعت معالجه بسیار سهل میکرد بجهت اینکه کافی است که
طبیب معین کند لزوم استعمال مضعفات یا مقویات و یا احتیاج بمخدرات
یا محرکات را، با تعیین سهل شود چون پس از معین شدن قسم دوای موافق حالت
مرض هر یک از دواهای آن قسم انتخاب کند میتوانند و از این جهت هم
است که اطبا در تعریف معالجات میگویند که استعمال نمایند مطبوخ خطمی
یا جار

یا لعاب بهدانه یا لعاب اسفرزه را و آنها فقط کرده‌اند که فلان مرض لازم دارد
ادویه ملینه را و تفصیل حال چنانچه که در مرض از امراض تعفن افیون
عصاره افیون و یا شربت کوکنار لازم است ولی اکتفا کنند به تجویز مخدرات
و نیز قاعده نیست که تفصیل معین شود بچه نوع فلان دوا را استعمال دارند
چون اگر فرضا در مقام فرمایش استعمال کند که مرحوم حب یا سرخ
یا معجون یا خالص او یا آب یا شراب و یا غیره تفاوت چندانی در اثر نخواهد
داشت بلکه تفاوت او فقط در ذائقه مریض خواهد بود پس کتابها که
بطرز قرابادین نسخه جات ادویه مرکبه متعدده را ذکر کرده اند چنانچه فی الحقیقه
فایده ندارند مگر آنکه دستور العمل آنها طبیب را با سهولت و سلیقه در هر بلدی و در
هر وقتی و در هر مکانی و در هر فصلی و در هر شخصی ادویه را با قسام متعدده تغییر دهد
مطلب (۲۱۰) از این تفصیلات فوق معلوم است که صنعت طبابت
یک علم خارج علم است اصعب از جمیع اعمال و هم اسهل از جمیع ابواب صعوبت
او در وقتی است که طبیب منظور دارد که موافق جمیع قواعد علمیه عین بایستی که
از هر گونه سعی خود درباره هر مرض و مریض بکند او نه عالمیان جواب دهد و در خصوص
با طبیب علم کامل و دانا از هر جهت اقسام و ثبت خالص طبیعت یک داشته
رقیق القلب و رحم دل و دلیر و جسور در معالجه باشد و بالعکس علم طب سهولت دارد
هنگامیکه مراد شخص غیر طبیب امداد شخص مریض با اسقاط او جاهم او مختار است

بلکه چون در صورت هر کسی قادر بر این است که به ادراک جزئیات و تجویز چیز
و بها که بعضی از مرضی منافع تام برساند

فقره سیم در معالجه جراحی

مطلب (۲۱۱) معالجه جراحی منوط است بعملیه که بدو نوع میباشد نوعی عملیات
طب نوعی عملیه ابسر و نوع اول عبارتست از بریدن و رد ان ساختن رگ زدن و داغ و غیره
و نوع ثانی از عملیه اعادی و قوارسحی و غیرها

مطلب (۲۱۲) عملیه طب نیز بچهار قسم منقسم میشود قسم اول منفصل ساختن
اعضاء متصله چون قطع عضو قسم دوم متصل نمودن اعضاء منفصله چون التیام
دادن جراحات و علاج لب خرگوشی قسم سیم اخراج اشیاء اجزاء خارجه از بدن
چون کندن دندان یا اخراج سنگ مثانه قسم چهارم بعمل آوردن عضو مفقود
از جمله قرار دادن بینی مصنوعی و دندان و امثال اینها خواه آن عضو است از اول
تولد ناقص بوده و خواه در مدت حیات مریض مفقود شده باشند و ما بعد اخذه
نمودن مصنف این رساله بعلم و عمل جراحی بیهوده و بیمعنی است زیراکه تمامی
خطیات وحد اقتضاء دستگاه اهل آن زمان وار سطلی جزء این حکیم بود که
نمودی سابق حکم باشی خاصه سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شهریاری
روحنا فداه خلد الله ملکه و ادام الله ایام دولته و اقباله با معرفت
و رحمت تمام کتابی در این علم شریف تصنیف نموده و چاپ رسانده

که بهای کا

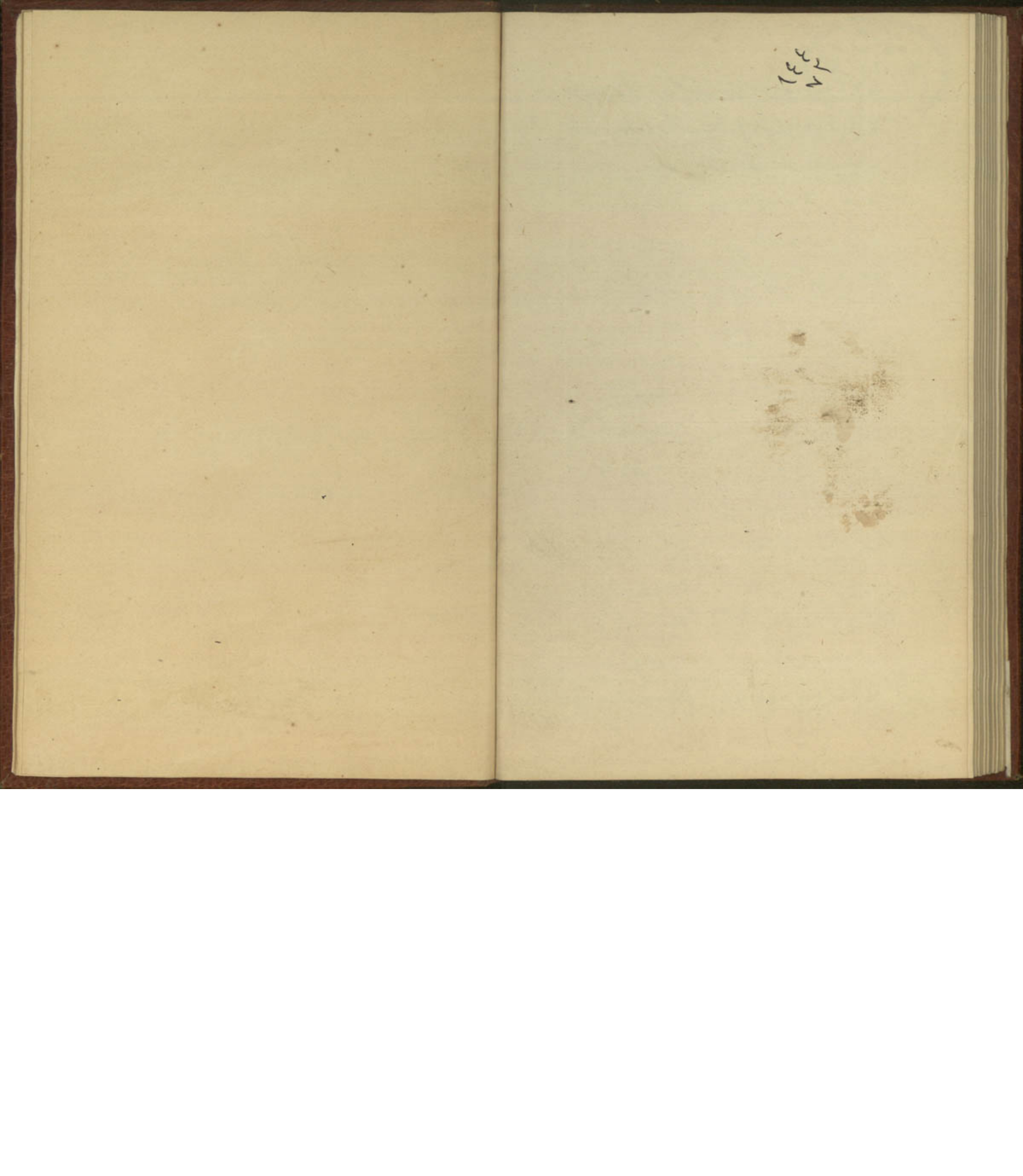
که بهای کار ازو بجا مانده و اطباء و جراحان ایران بهره کاملی ازو حاصل نمودند
و چگونه ازین خدمت جمیع اطباء فرنگستان را والیه و شرمنده گردانیده این
چند مطلب مذکوره را این فدوی در کارخانه جهان پناه در قراعه عاملی
امراض تصنیف و در ماه محرم الحرام سنه ۱۲۹۲ هجری که مساوی است با
فوریه سنه ۱۸۷۵ عیسوی متعلمین خود تعلیم نموده و امید وارم که بهره
تمامی ازو یافته شود و ازین بنده در کارخانه دیگر تشلیمی قلمنگیک
نیز در روزگار یادگار بماند و ناظرین بهره
ازو بیابند در تبریز در محرم الحرام
سنه ۱۳۰۰ تحریر یافت

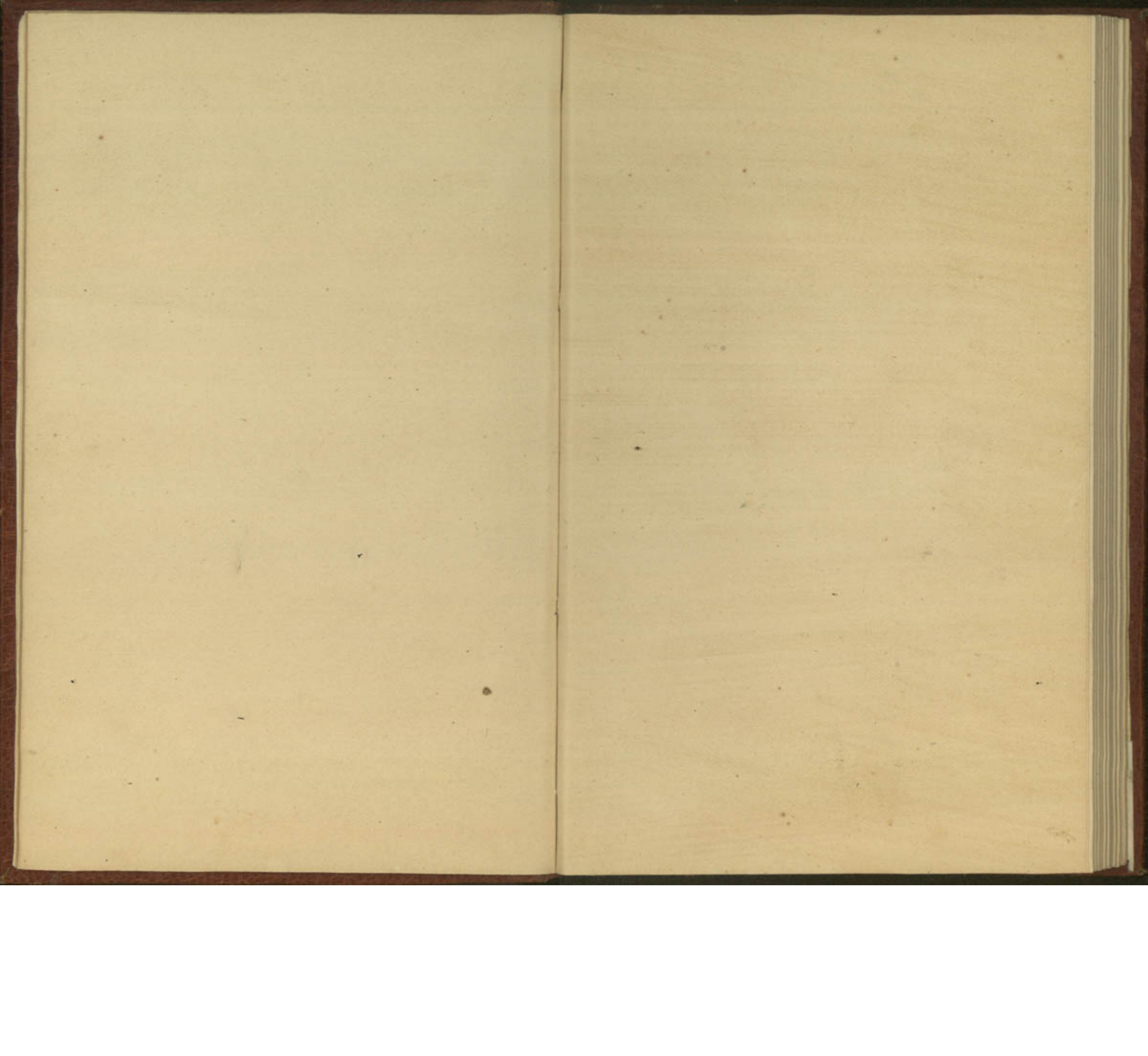
فهرست قواعد الامراض

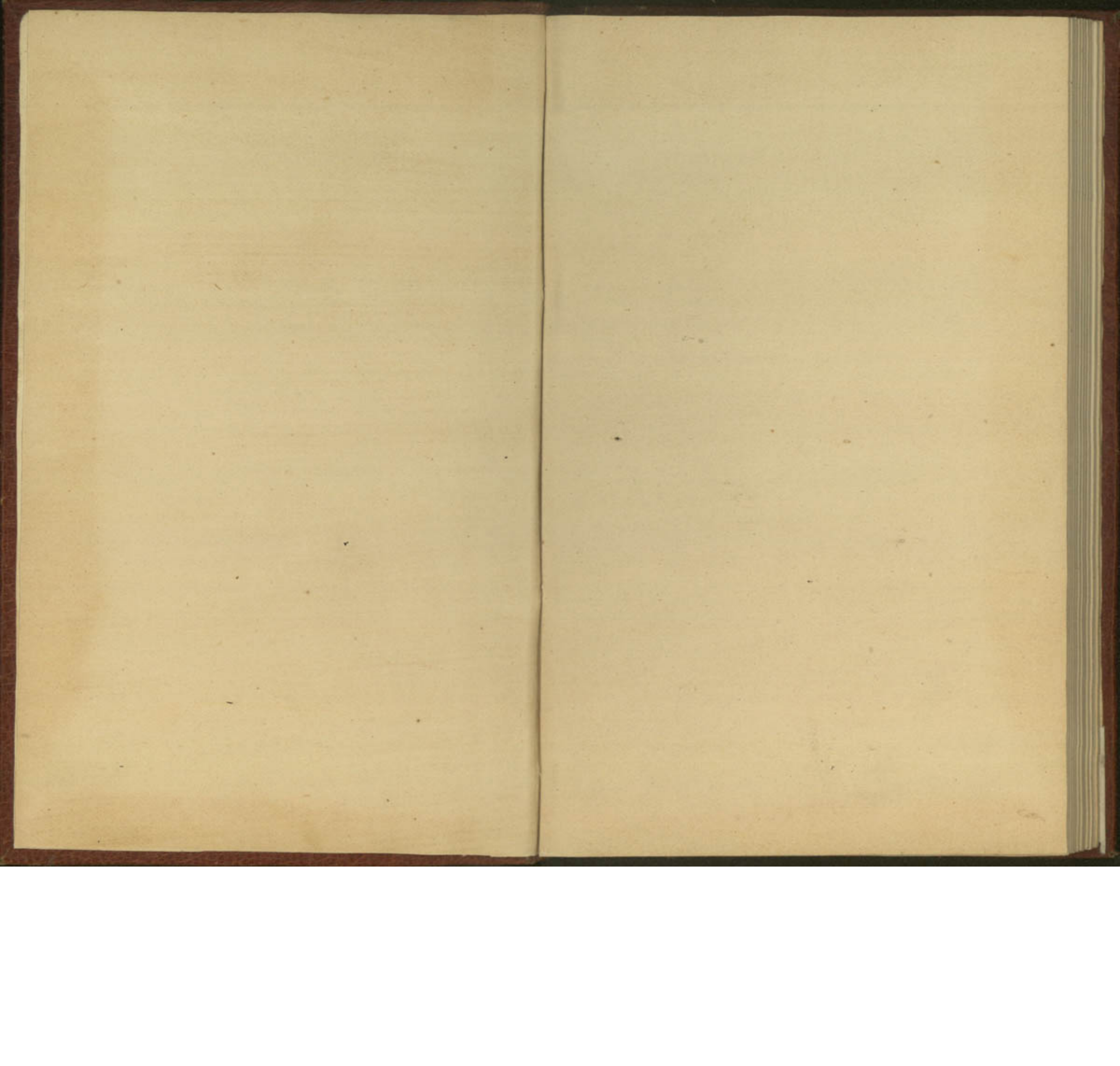
باب سیم

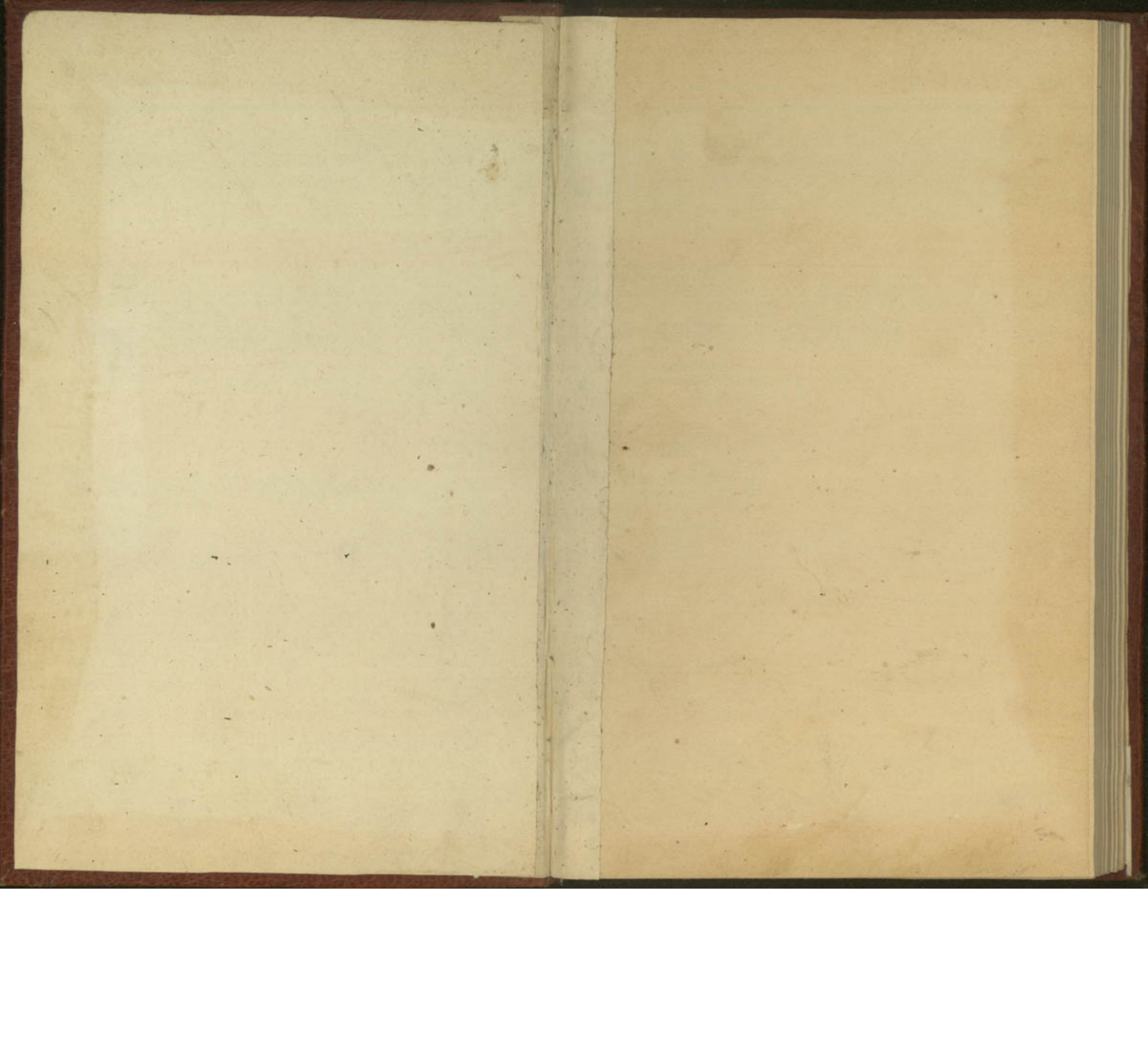
فقره

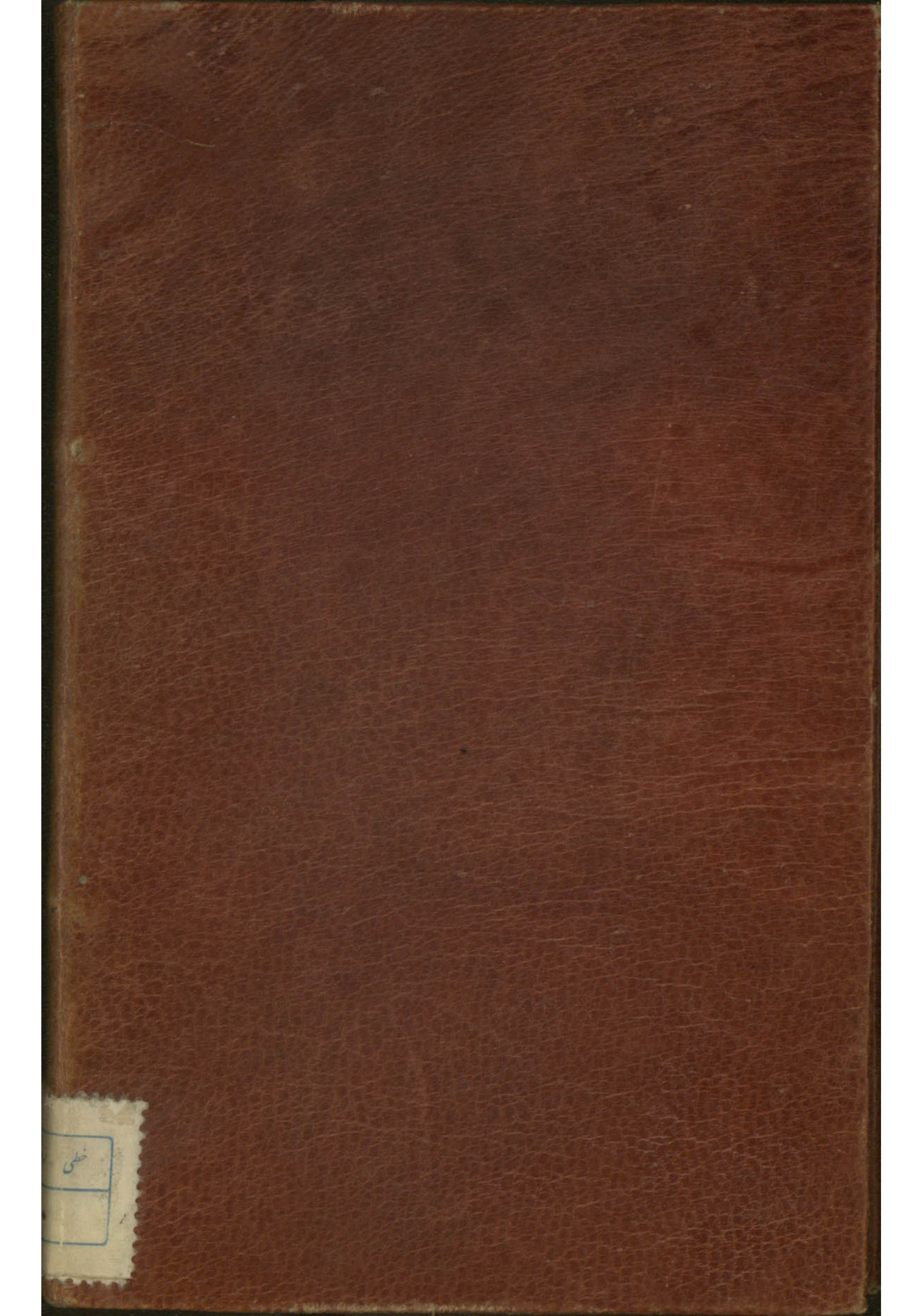
تمت فهرست الکتاب










خطی